فهرست کتاب المکاتیب

١ مكتوب المجيد بسم الله الرحمن الرحيم قدس سر القطب
من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان الا لصين كثرهم الله وبارك
١ عليهم اجمعين. اما بعد فلمّا انعم الله على اخواننا بما يسّر لهم من
الاجتماع والانفراد وجمعهم الى ارض اخوان ابادا الطيبة وعمر
بهم بيوت العبادة اجبنا اداء لشكر الله عزّ وجل واقتداء بسنة
السلف الصالحين رضوان الله عليهم اجمعين ان يقدم بين يدى
ذلك خطبة وموعظة حسنة فنقول الحمد لله الذى بنعمته تتم
الصالحات وبرحمته تنزل البركات وبتوفيقه تنال الخيرات
وبتيسيره تفتح العقبات الذى جمع بعد الفرقة وانس بعد
الوحشة وبشر بعد العسرة وفرج بعد الكربة جعل للسالكين
دارا وقرارا واقام لهم شعارا ودثارا ولاح لهم شواهد
الايتلاف وازاح عنهم دواعى الاختلاف فاصبحوا بنعمته
اخوانا وتمسكوا بحبل الله جميعا ولم يتفرقوا فرقا هداهم
التأليف القلوب بتحقيق ما سبق فى الغيوب فجاؤا كنفس
واحدة والى مقتضى الفطرة الاولى عائدة ثبتهم الله بالقدم
الثابت فى الحيوة الدنيا وفى الاخرة ونشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله شهادة مخلص اوّاب

منيب توّاب قد تاب الى الله واناب وعلم انه اليه المآب ٢
فتزوّد واخير الزاد ليوم الحساب وصلى الله على نبيّه المبعوث
باقوم الدلالة المنقذ من ورطات الضلالة القالع لقواعد
اهل الجهالة بعث حين كان اعلام الباطل منصوبة فجعلها
منكوسة وحين كان طرق الحق وحشية مدروسة فجعلها معمورة
مأنوسة صلى الله وسلم عليه كلما ذكره الذاكرون وكلما
سها عن ذكره الغافلون وعلى اله واصحابه الذين بذلوا فى
دين الله المهج حتى اقاموه على اقوم منهج وعلى التابعين لهم
باحسان وعلى كل من اقتفى اثارهم واجتنبهم من اهل الايمان
فى كل زمان ايها الاخوان اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن
الا وانتم مسلمون ولياتكم منيتكم وانتم لربكم مطيعون
ولموتكم مستعدون ولا تفجاتكم الموت فجاءة امر منكر فى
الاذهان غير مقرر فيعجزكم جواب منكر ونكير ويشغل عليكم
القبر بالسعير اذا ضاقت عليكم المنازل واوحشكم بعد الحبائل
فاذكروا ضيق القبور تتسع عليكم الدور واذكروا لذع العقبات
ينهكم عن ذكر الاقارب لقد كان اسوة حسنة فيمن مضى قبلكم
من الابرار قد كان سلمان رضى الله عنه ياوى الى ظلال الجدران

٣ والاشجار فلما بنى له بيت بنى فى طول قامته وكان اذا قام كاد
يمس السقف بالهامة ما لكم وللدنيا هل انتم فيها الا كراكب
اظل تحت شجرة حتى اذا مال النهار تركها وساد هونوا على انفسكم
مصايب هذه الدار فانما دار امامكم واصرفوا فى تعمير دار كم
الباقية ايامكم رحم الله امرء اخذ من اليوم للغد ومن ايام الخطا
عديدة ليوم الابدات انفع الموعظة وابلغ التذكرة كلام رب
العزة علت كلمته قال الله تعالى **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ**
ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ الحمد لله حق حمده
والصلوة والسلام على محمد نبيه وعبده وعلى اله وصحبه من بعده
ايها الاخوان اتقوا الله واطيعوه وما وصيكم به ربكم فاقبلوه اعرفوا
الحق وتمسكوا به واعرفوا الباطل واجتنبوا عنه سلك الله بكم
سبيل السالكين ووقاكم مكائد الشياطين انه هو السميع العليم
اقول قولى هذا واستغفر الله لى ولكم

٢ **مكتوب لاداب الفقر وترتيبه قدس سره التلقيب**

بسم الله الرحمن الرحيم

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان

فاقبلوه

٤ التائبين الاطيبين هداهم الله سبيل السالكين **اما بعد** شكر
وسپاس خداى را عز وجل كه جماعة اخوان را در ارض طيبة اخوان اباد
جاى داد و باجتماع وانفرادى كه شرط بهتر سلوك است بر ايشان
منت نهاد اكنون وقت است كه كمر عبادت در ميان بندند و باداب
سلوك ايشان كى نمايند و روز بروز در طور خويش مترقى باشند
الحال يبلغوا مبلغ التمام والكمال باذن الله المتعال شيخ اخوان
ايده الله واعانه را وقت كار رسيده چه مراقبت جماعة و باوقات
تفاصيل احوال ايشان بودن تنبيه هر كسرا كه غفلتى روى نمايد
كردن ومواخذه هر كسرا كه تقصيرى كند نمودن وظيفه ايشانست
وچون جماعة غليه شده اند ايشانرا جد مى بايد شد كه بيش از بيش
مراقب احوال باشند تا از هيچ طرف قصورى روى ننمايد چندى
از اداب ضرورية درين نامه شرح مى دهد اخوان نيكو اصغا
فرمايند و بقوة وجدى مردانه بعمل ان مشغول شوند و بر شيخ
الاخوانست كه نيك متوجه احوال جماعة باشد تا اگر در ادابى كه مذكور
خواهد شد تقصيرى كنند وسهوى ايشان را دست دهد با وقت انذار
وباز راه اورد وبالله التوفيق **اول انكه** ابواب مزاح ومطايبه و
ظرافت مطلقا مسدود دارند كه اينها فروع بطالت وساالك

در بدایت طریقت قبض سلوک می باید داشت جد محض کنند و هزل
بیکبار بگذارند و اکر طایفه از شیطان مس کند و بطریق غفلت
واستمرار عادت چیزی ازان دست دهد فی الحال باستغفار
مشغول شوند و ازان انابت کنند **دوم انکه** چون اخوان در مجلس مجمع
شوند چون از وظیفه ان وقت فارغ شوند ننشینند که سخنان شنیع
چنانچه در جهرم که بودند میکفتند کویند و شرم دارند انبوت
عبادت کرا از امشغول بچنان اعمال که در بیوت عادت می کردند
دارند فی الحال که وظیفه وقت بجای اوردند متفرق شوند در حجرهای
خویش و اکر امری ضروری معیشی باشد بران مشغول شوند و الا
بخلوت روند و بمطالعه و کتابت و حال خود مشغول کردند و چون
فریضه عشا کذارند فی الحال با خانه های خود روند و بسامره اصلا
مشغول نشوند و در خانه ها نیز تا توانند سخن دنیا نکویند که بعد از
نماز خفتن سخن دنیا مکروه و ناپسندیده است **سوم انکه** زبان از غیبت
در بندند رحم الله امرأ شغله عیوب نفسه عن عیوب الناس و بدانند
که غیبت فاکهه اهل نار است و اکر روا است که سالکان نفکه بفاکهه
جهنمیان کنند روا است که اخوان غیبت مردمان کنند **رابع** بعضی از اکابر
چنین باز نموده اند که در حین اشتغال بتلاوت قران و تلاوت تفسیر

وسیرت و غیر ان از متلوات اخوان سخن میکویند و در استماع
تقصیر میکنند این طریقه بغایت زشت باید که در چنانجا
حین بنوعی متوجه باشند که کانما علی رؤسهم الطیر و البته
سخن نکویند و اکر کسیرا سخنی ضروری باشد که تاخیر پذیر نباشد
از مجلس خیزد و با ان تدارک بود و باز اید و اکر نتوان و البته
در مجلس باید کفت بشوق چنانچه مشوش هیچ کس نباشد و
مخل محبت قراءت نباشد و اکر نوعی سخن باشد که با ینطور اکذارش
نپذیرد و تاخیر نتوان کرد تا مجلس اخر شود و بر نتوان خاست
برای انکه برون روند التماس کنند از شیخ تا قاری را فرماید که ساعتی
ساکت شود و بان مهم مشغول کردند و باز چون فارغ شدند
استیناف قراءت شود و این قسم بی ضرورتی عظیم ارتکاب نباید
کرد و مجلس علم را خفیف نکنند که حرمت علم حرمت رسول الله است
صلی الله علیه و سلم و هر چه ازین نوع معامله کرده اند از ان بایست
و استغفار استدراک کنند و الله هو الغفور الرحیم از ابو الوفای
هروی رحمه الله تعالی منقولست که کفت من در مجلس پادشاه
قران میخواندم و ایشان استماع نمی کردند و سخن می کفتند رسول
الله را صلی الله علیه و سلم بخواب دیدم که روی مبارک متغیر بود

أنتقرء القرآن بين يدي قوم وهم يتحدثون ولا يستمعون وأنك
لاتقرء بعد هذا إلا ماشاء الله بعد از آن بیدار شدم وکنگ شده
بودم اما چون فرموده بود الا ماشاء الله اهل حدیث ورای مرا
دل بازی دادند که آخر خواهد گشود مدت چهار ماه در همان محل که
آن خواب دیده بودم خواب می کردم باز رسول الله صلی الله علیه
وسلم را بخواب دیدم فرمودند قد تبت گفتم نعم یا رسول الله فرمود
من تاب تاب الله علیه بعد از آن فرمود که زبان بیرون آر بر انگشت
مسبحه زبان مرا مسح فرمود وفرمود اذا کنت بین یدی قوم و
تقرء کلام الله فاقطع قراءتك حتی یستمعوا کلام رب العزة بعد
از آن بیدار شدم وزبانم گشوده بود خامس آنکه از اخوان صغار و نوخط
باشند وایشان را بطبع خود باز نگذارند که حالشان تباه گردد و
ایشان را از صحبت با یکدیگر منع کند که مفاسد ازین پیدا می شود
که ایشان بهم می نشینند وبازار طور از انجا گرم می شود برای هر یك
وظیفه عملی تعیین کند وتوزیع وقتی بنویسند که از آن هیچ بیرون
نروند وهر کس را آنکس که اخص است برادر پدری یا عمی یا غیر ذلك
متوجه حال باشد بخصوص ودر عهده وکیل الاخوان که متوجه
ضبط حال همه باشد وبموعظه حسنه اولا وزجر وتعنیف ثانیا حال

ایشانرا با صلاح آورد واولیای ایشان هم وکیل الاخوان را اذن
دهند در آنکه تادیب لایق که صلاح داند ایشانرا کند سادس آنکه
هرگاه که از بعضی اخوان نسبت با بعضی تقصیری دست دهد آنکس
که تقصیر در باب او رفته اولا در نفس خود مقصر را عفو کند و
محمل سخن او را اندیشد اگر سینه اش همین پاک شد وهیچ کدورتی نماند
بر همین قناعت کند واگر بنوبت سوی نفس خویش شفاعت
کند که از سر جرم این برادر درگذرد و نفس قبول نکند بعد از آن
اظهار کند با او که از تو چنین تقصیر در باره من واقع شد تا او
اگر عذری داشته باشد باز نماید والا معترف شود بتقصیر و
انابت کند ودر این باب باید که سخن دراز نکشد و بحث بمیان نیاید
که باز کدورتی مجدد از آن بحث روی نماید اگر عذری گوید بدو کلمه
ادا کند اگر او قبول کرد خوب والا بتقصیر معترف شود وعزم جزم
کند که من بعد حسب المقدور در تحصیل رضای او کوشد که طریق
لحوق انسداد دست وانصاف ناطلبیدن چون خواندن نامه با ینجا رسید
تتمه نامه نخوانند تا هر دو کس را که از یکدیگر کدورتی باشد صفا
بدل کنند بعد از آن تتمه نامه بخوانند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
سابع باید که در بناء مسجد جد تمام فرمایند وهمه اخوان همت گمارند

کردن این تابستان این کار انشاء الله مجهول الله و قوّت از پیش برود و انچه قدر ضرورت باشد البته اهتمام باید و بالله التوفیق ثامن خدای عزّ وجلّ در صفت اولیای خویش فرموده وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ باید که اخوان کارها بمشاورت کنند و از صلاح دید جماعت بیرون نروند و رای خود اولی دانند از خلاف جماعت کردن که خطا در جماعت کاه هست که بهتر است از صواب در انفراد تاسع در بناء خانها تقصیر نفرمایند و کسالت و تعلّل بخود راه ندهند عاشر اعتماد در همه کار و همه باب بر رحمت و نصرت خدای عزّ وجلّ کنند نه بر حول و قوّت خود و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم و حسبنا الله و نعم الوکیل

مکتوب العزلة

٣ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین امّا بعد مقصود از کوشه کرفتن چند چیز است یکی انکه بر سنّت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و سیرت اصحاب او رضی الله تعالی عنهم بمبلغ علم و قدر طاقت خویش اقتدا کرده شود و هر طریقی که بران باشند بر وجه احسن سلوک توان کرد و نوعی که قدم از همّت تخلّف نکند چه این معنی با امیزش با مردمان کما ینبغی

معتبر نمیشود برای انکه تا با ایشان امیخته اند کارها بمشاورت ایشانست و نه هر چه ما صلاح میدانیم ایشان صلاح می دانند و نه هر چیز که درست شد که سیرت صحابه است ایشان اذعان می کنند و دست بان می کیرند امّا چون کوشه کرفتیم هر کس که بطور ما نمیتوانند بود بما نمی پیوندد پس جماعتی میمانیم متّفق الکلمه متشابه الرّای از اختلاف بعید هر چه اصلح می دانیم دست بان میکیریم والتّوفیق من الله عزّ وجلّ و لا حول و لا قوّة الا بالله دوم انکه اکثر مردمان روی بدنیا داده اند و پشت بر خدا کما قال خالقهم وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ و چون ایشان امی شنند و با ایشان مباشند بوی ایشان می کیرند چه صحبت مؤثّر است خصوصًا که جمهور باشند و جمهور را قوّتی بحد هست تا بحدّی که اجتماع ایشان بر خلاف امر بدیهی کاه هست که موجب وقوع شک میشود دران چنانچه از اشعث حکایت کنند که کودکان او را از جهت میدادند کفت در فلان محله عروسی است چرا انجا نمیروید که ان شمار او ایشان باور کردند و بجمهور روی بران صوب نهادند از غلبه و کثرت ایشان او خود نیز بشک افتاد از پی ایشان بانجا رفت چون کودکان بانجا رسیدند و هیچ عرس نیافتند در تاب رفتند الحال

اشعث در رسید در او او بخشند و زیاده از اول او را زحمت میداند 11
همه کس اگر نیک بنگرند اشعثند که اگرچه در بال یقین داشته باشند
چون جمهور بر خلاف آن باشند بیم آنست که بشک افتند پس اولی
آنکه از جمهور کناره کنند تا یکبار از تاثیر ایشان امن شوند و نیز
استیناس و مخالطه با ظلمه و فجار و اهل ادبار مرضی نیست قال الله
تعالی **وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ** . **سوم آنکه**
منکرات که در میان مردم واقع است مشاهده نکنند چه اگر متوجه
منع میشوند فتنه می شود برای فساد زمانه و اگر اعراض میکنند
اگرچه بران تقدیر اعراض اثم نیست اما صبر بر غصه مشاهده منکرات
صعب است **چهارم آنکه** ترک تکلف آسان شود و ظاهر و باطن خود را
یکسان سازند بحقیقت و صورت راستی موصوف کردند **پنجم آنکه**
چون از میان مردم رفتند اشتغال ضایعه باکم می شود و جز عبادت
با شغلی ضروری که جهة امر معیشت باشد به نیت تقوی بر عبادت
و تقوی باز نمانند و هر کس که شغل او با همین افتاد دلش زنده میشود
و انوار بر او نازل میشود **ششم آنکه** تا غایت که میان مردمان بوده اند
بغفلت و ادبار بسر برده اند و بران معتاد شده چون برای خدا و نیت
تفرغ مر عبادت را از مردمان کناره کنند پیوسته در حال خود نگاه کنند

حال

حال ایشان ایشان را داعی باشد بران و با خود گویند اگر عبادت 12
نمیکنی پس از برای چه از مردمان کناره کرده اما تا بطور قدیم
میان مردم مانند ایشان را از طور خود داعی و تذکری و مرغبی
در عبادت نیست بلکه چون بان اوضاع و اطوار تا غایت بغفلت
و ادبار بسر برده اند و با آن معتاد شده هر بار که در طور خود
نگاه کنند همان داعیه غفلت و ادبار روی نماید بحکم عادت که
عادت را حکمی است غالب و لهذا مشایخ گفته اند که تمامی توبه آنست
که از محلی که دران گناه کرده اند مفارقت کنند **هفتم آنکه** تغییر
مکان مبارکست و لهذا هر گاه که خشکی کسی در خانه متمادی شد او را بجای
دیگر نقل می کنند مرض دل از مرض تن کمی ندارد اگر جهة زوال
آن تغییر محل کنند عجب نباشد تا غایت که در اینجا بوده اند بمعصیت
و غفلت بسر برده اند چون محل تغییر کنند امید که این اطوار نیز
تغییر شود برای آنکه تغییر محل که کردند گویا آن که وجود اینکس در هم
شد و آن نهج و طور باطل شد و از نو باز او را وجودی و نهجی باز دید
می آید شاید که در این کره تا آن طور رخ نماید طوری دیگر شود
چه بسیار هست که طوری دفتنی شده اما بحکم استصحاب و استمرار باقی
اندک خللی که بان یافت در هم شد و دیگر عود نمیکند و تفحص از آن

خلاص شد و در تنزیل مجید آمده إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ و رسول صلی الله علیه و سلم در استدعا
تحویل در دعا فرموده بر انتقال تحویل حال اندرین تجربه کر اندر چو غوک
دست و پای بزن چه دانی بوک هشتم آنکه چون کوشش کرند مبتدی
که جز طعامی نخورند که دانسته مزکّی و طیّب است برای آنکه نه همه
اموال مردمان طیّب است و با مخالطه با ایشان امساک از طعام ایشان
مشکلست و طیب طعم از ضرورات سلوکست نهم آنکه چون در میان
مردم ماند با جنس و ناجنس و هر کس صحبت میشود هر کس اهلیت آن ندارد
که سخن با او از خدا و آخرة و تزکیهٔ نفس و آنچه آدمی را در بلوغ
بکمال سود دهد توان گفت با هر کس بحسب حال او می باید بود پس ناچار
سخنها هر جنس گفته و شنوده می شود پس اولی آنکه نوعی کنند که جز
با مردم همجنس صحبت نشود دهم آنکه تا در میان مردم ماند موجبات
معاصی از هر باب بسیار پیدا می شود هر وقت آدمی چنان حاضر وقت
نیست که خود را باز کیرد تا دید ـــ در معصیت افتاد و اگر
نیز باز و غفلت که هست که طاقت و امتناع نیست بتکلف خود را از آن پس اولی
آنکه جائی روند که در آنجا موجبات معصیت کمتر باشد تا در معصیت
نیفتند کما عن اخوان فذلک مقصود از عزلت و خلوت همین است که

در

در معصیت کمتر افتند و طاعت خدای کنند تا آن روز که ببرند
و ولایت و معرفت و کرامات و مقامات و کذا و کذا مواهب خدایست
عز و جل آن خدا داند اگر دهد کرم اوست ما را گستاخی تقاضای آن نیست
ما را از خود همین چشمداشت که امروز گناه نکنیم و روز دیگر همین
سبیل و هم چنین روزی و روزی تا آن روز که اجل سر آید دیگر
هیچ نخواهند داد به هر آن روز که بشب کرده و گناهی از ما صادر نشد
از عهدهٔ کار خود بیرون آمده دیگر مقصودی نداده چون نیستیم که
تا در میان مردمانیم گناه بسیار میکنیم میکوشیم که چه مکر کنا
کمتر کنیم والعصمة من الله عز و جل والتوفیق من لدنه بنده را و ظیفه
بندگی بجای می باید آورد دیگران فرمان بردار است باد دیگر چیزی او را
فضول نیست • بفرمان رو چه داری اختیاری • دگر با هیچ کارت نیست کاری
از اینجا گر نکو گر بد برندت • چو بیخود آمدی بیخود برندت • مقصود
از این تسبیلات بود تا رغبت اخوان در عزلت ثابت باشد و دیگر نخود
بنهند که این کار عمر است نه آنکه چند روزی باین طور سلوک کنند
که بعد از آن با میان مردمان آیند خلوت بمثابه قبر دارند هر کس که
بقبر رفت باز بدنیا نیاید موتوا قبل ان تموتوا • بشرط دل بکوی او
فروشد • که تا جان بر نیاید بر نیاید • اللّهم ثبّتنا بالقول الثابت

١٥ في الجموع الدنيا وفي الاخرة اى جماعة اخوان اين حديث شنيده ايد
كه ابوداود و نسائى روايت كرده اند قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا رايت الناس مرجت عهودهم وخفت اماناتهم
وكانوا هكذا او شبك بين اصابعه فقلت بم تامرني فقال الزم
بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر عليك
بامر الخاصة ودع عنك امر العامة از ان شروط سر كانند كدام است
كه امروز يافت نشد و عهود مضطرب نشده امانت سبك و ضعيف
نشد چه جاى ضعيف كه معدوم هم شده اختلاف و شقاق ميان مردم
پيدا نگشته پس ملازمت خاصه حال خود و كوشش كردن از مردمان
وقت امده باشد يا نه اين حديث ديگر بشنويد كه بخارى روايت
مى كند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان يكون خير
مال المسلم غنم يتبع بها شغاف الجبال ومواقع القطر يفر بدينه
من الفتن اين حديث ديگر بشنويد كه خطابى روايت كرده سياتى
على الناس زمان لا يسلم لذى دين دينه الا من فر بدينه من قرية
من شاهق الى شاهق ومن جحر الى جحر كالثعلب الذى يروغ قيل
ومتى ذلك يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصى الله
واذا كان ذلك الزمان حلت العزوبة قال وكيف ذلك يا رسول الله

١٦ وقد امرتنا بالتزويج قال اذا كان ذلك الزمان كان هلاك الرجل
على يدى ابويه فان لم يكن له ابوان فعلى يدى زوجته وولده فان
لم يكن فعلى يدى قرابته قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال
يعيرونه بضيق اليد فيتكلف ما لا يطيق حتى يورده موارد الهلكة
اى جماعة اخوان در اين احاديث نيكو تامل كنيد كه امروز زمان انست
كه جز بعزلت و قناعت دين خود را نگاه نميتوان داشت الى ما شاء
۴ الله والله الموفق والمعين

مكتوب الاجازة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خص هذه الامة المرحومة بكمال حفظ الاسناد
ليكمل لهم على قواعد دينهم المبين الاعتماد والصلوة والسلام
على محمد هادى العباد الى ما فيه مصالح المعاش والمعاد وعلى اله
واصحابه اصحاب العلم والرشاد ما تناوبت الايام والليالى في الاتفاق
والازدياد ثم السلم على ولى في الله وعونى الى الله الواثق بالله
الصمد الامير افضل الملة والدين محمد اما بعد فقد سالنى ايدك
الله تعالى ووفقك لاحياء سنن السالفين ان اذن لك في مطالعة
كتب الفقه والحديث والتفسير ونقل ما احاط به علمك منها لمن اراد

ان يستفيد منك وان تروي عني ما يصح ولي روايته بحق ما ثبت لي
فيه الاسناد من مشايخي لاسيما الرتنيات وان اذكر بعض احاديث
باسانيدي مخبرا لك في روايتها عني بتلك الاسانيد اجازة تخصها
فاجبتك في جميع ما سالك واجزت لك في جميع ما استجزت على الشرائط المعتبرة
لدى القوم حاشا وابدا الرتنيات فان احاديثها غير معتبرة عند
المحققين وقد استبدلت ذلك بها الخضريات فانها لا تقصر عنها في
علو الاسناد وتعلو عليها محسنها والبراءة عن التهمة وها انا
مورد ذلك بعض الاحاديث باسنادي اسعافا لما التمست ثم مبلغها
بالخضريات ايضا مسندة باحاديثها حدثنا شيخي الامام رحلة الانام
نور الملة والحق والدين احمد بن عبد الله بن ابي الفتوح بن ابي
الخير بن عبد القادر الحكيم الطاوسي احله الله تعالى دار السلام
قال اخبرنا الفاضل صدر الدين ابو الفضل بن فضل الله قال اخبرنا
عبد الرحيم الاوالي قال اخبرنا ابو عمرو عثمان بن ابي بكر الصدفي قال
حدثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن بنان قراءة عليه قلت اخبركم ابو
بكر محمد بن نصر قال سمعت اباعمرو الخطابي والمعمر قال سمعت علي بن
ابي طالب رضي الله عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اذا ابغض الله عن العبد وشر الانكار على اهل الديانات

حدثنا شيخي الامام نور الملة والدين احمد المذكور في الاسناد
الاول قال اخبرنا ابرهيم بن محمد بن صديق قال اخبرنا ابن عبد الله
الاوالي قال حدثنا محمد بن شاذبخت بن حرب قال اخبرنا ابو بكر
المعبد عن ابي جعفر المعمر عن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلمة الحكمة ضالة
المؤمن حيث وجدها احق بها حدثنا شيخي الامام نور الملة والدين
احمد المذكور قال اخبرنا الشيخ قطب الدين محمد بن كافي الدين
ابرهيم بن فخر الدين احمد الخضري قال اخبرنا الشيخ امام الدين
علي بن مبارك شاه الشهير بخواجه شيخ قال اخبرنا شيخ الاسلام
ركن الدين علاء الدولة البيابانكي قال اخبرنا ابو العباس الخضر
عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا رايت الرجل لجوجا
معجبا برايه فقد تمت خسارته حدثنا شيخي الامام نور الملة والدين
احمد المذكور قال اخبرنا المعمر محمود بن علي بن ابي بكر الاصفهاني
قال اخبرنا الشيخ قطب الانام ركن الحق والدين علاء الدولة
السمناني قال اخبرنا ابو العباس الخضر عليه السلام عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال ما من يقول صلى الله على محمد الا نضر الله قلبه و
نوره فهذا ما تيسر من ذكر الاحاديث مسنده وولي ابده الله

ماذون فی روایتهما عنّی بالاسانید المذکورة والحمد لله رب العالمین
وکان ذلک فی یوم الجمعة الرابع من ربیع الاول سنة احدی وتسعین
وثمانمائة الهجریة حرره الفقیر الی عفو الله ابو زید قطب بن
محیی بن محمود الانصاری الخزرجی السعدی تاب الله علیه والملتمس
من المجاز له احسن الله الیه ان لا ینسانا ومشایخنا فی الدعوات
الصالحات والسلام علی ولیّی ورحمة الله وبرکاته

٥ مکتوب دعاء التلاوة قدس التلقیب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولی فی الله تعالی الخلیل الجلیل
الصدیق الشمسی المحمدی ایده الله تعالی وایده اما بعد نامه
گرامی که مشتمل بود بر بشارات طیبه و مبشرات مباد که رسید
خدا را عز وجل بر انچه از مضمون ان مستفاد شد شکر گذارد بمقتضای
لئن شکرتم لازیدنکم رجاء ازدیاد نعمت و نزول فواضل رحمت
دارد وما ذلک علی الله بعزیز داعیه حفظ کلام الله که در خاطر
سر بر زده بسیار مستحسن و محبوب نمود اگر عود بان فرمایند خوب
باشد و ورود نوافل و ایات که دران تلاوة می فرموده اند بکنند شنیدن
که از دست برود پسندیده می نماید و راه بازیافتن دل هم ازانجا مفتوح

میکردند ان شاء الله تعالی صورتی که در باب استجابت دعا عقیب تلاوة
نگاشته بودند شکی نیست که عقیب تلاوة از مواقع اجابت دعا
عد کرده اند اما از مجرد این لازم نمی اید که مردمان مامور باشند
بدعا عقیب تلاوة امر استحبابی چنانکه حین سجود از مواقع اجابت
دعاست مع ذلک نزانست که مستحب و مسنونست مردمانرا اگر هر باد
که سجده کنند چنانکه مستحب و مسنونست هر کسرا که صباح دیک بشنود که
البته دعائی بکند بلکه این امریست موکول بر غبت شخص و عد مواقع
اجابت دعا اخبار است بانکه کجا و در چه وقت و در چه حال دعا
غالبا مستجاب گردد و منزغیبت و تحریص در اتیان بدعا در انموقع
چنانکه طبیب گوید تفاح مفوّی قلبست این اخبار است بانکه تفاح
قوت دل می بخشد تا اگر کسی را تقویت دل مقصود باشد طریق ان
بداند نه ترغیب بر اکل تفاح بلی در عقیب ختم خاصه استحباب
دعا از سخن امام نواوی رضی الله عنه معلوم می شود قال فی التبیان
المسئلة الرابعة یستحب الدعاء عقیب الختم استحبابا متاکدا
پس در عقیب ختم دعا باید کرد و در سایر اعقاب تلاوة خیار ما
فارغ باشد مگر انکه تصریح باستحباب دعا در عقیب تلاوة مطلقا یافت شود
در سخن فقها و این کمینه تا غایت باین تصریح نرسیده ام والله اعلم

اما آنچه در باب اسرار و عدم اسرار علما فرموده اند نقول که باین
ضعیف رسیده مقتضی اسرار نموده منها ما قال فی الروضة ویسن
الدعاء بعد السلام سرا الا ان یکون اماما یرید تعلیم الحاضرین
فیجهر و قال فی التبیان واعلم ان الاسرار فی القراءة والتکبیرات
وغیرهما من الاذکار هو ان یقول بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع
لا عارض له و قال صاحب المهمات تقییده الدعاء بالسر دون الذکر
یقتضی ان یجهر براعی الذکر کما هو المعتاد ولیس کذلک فقد نص
الشافعی والاصحاب علی ان حکم الذکر فی ذلک حکم الدعاء وقد
نبه علیه فی شرح المهذب انتهی ومنها ما نقل عن ابن عباس رضی الله
عنهما فی تفسیر قوله تعالی وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ قال رضی الله عنه هو
ان تسمع نفسک دون غیرک ومنها ما روی عن الحسن رضی الله عنه فی
قوله تعالی ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ قال
بین دعوة السر ودعوة العلانیة سبعون ضعفا ولقد کان
المسلمون یجتهدون فی الدعاء فلم یسمع لهم صوت ان کان الا همسا
بینهم وبین ربهم وذلک ان الله تعالی یقول ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا
وَخُفْیَةً وان الله تعالی ذکر عبدا صالحا ورضی فعله فقال إِذْ نَادَی

رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا انتهی رواه محیی السنة فی المعالم و مراد بمخافته
منهیة فی قوله تعالی وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِکَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا والله
اعلم مخافته بلیغه باشد بجدی که بیم آن باشد که گوینده خود نشنود
و مخافته حقیقیه خود اینست که هیچکس نشنود نه او و نه غیر او و شکی
نیست که این مرتبه از مخافت ممنوع است قال فی الاذکار اعلم ان
الاذکار المشروعة فی الصلوة وغیرها واجبة کانت او مستحبة
لا یحسب شیء منها ولا یعتد به حتی یتلفظ به بحیث یسمع نفسه
اذا کان صحیح السمع لا عارض له و چون مخافته منهیه فی الآیة الکریمة
برین مرتبه منزل گردد و مخافته مذکوره فی قول الغزالی رحمة الله علیه
الرابع خفض الصوت بین المخافتة والجهر که هر آینه مقتبس از آیه
کریمه است بر همان مرتبه تنزل باید کرد فیتفق کلامه مع ما سبق
من القول هذا ما بلغ الیه علمنا فی هذه المسئلة والله تعالی اعلم

فصل در مکتوب سابق التماس ذکر فرموده بودند که مواظبت
بران موجب تنویر قلب و رفع وسوسه و اعراض از غایبات شتی با
واز کیفیت نسبت بوظایف قلبی و بدنی و ادب با خدای عز و جل
و رسول او صلی الله علیه وسلم و سلف صالحین و سایر عباد الله
الصالحین استکشاف نموده مواظبت بر ذکر لا اله الا الله بشرط

ملاحظهٔ معنی آن ونفی ما عدای آن از خاطر ذکر متواتر متوالی بی
زیادتی رفع صوت بآن بسیار سودمند است ومواظبت براین دعای
نبوی که مذکور خواهد شد مظنهٔ آثار مذکور است وهو هذا
اللهم ارحمنی بترك المعاصی ابداً ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف
ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیك عنی اللهم بدیع
السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلك
یا الله یا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبی حفظ کتابك کما
علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیك عنی اللهم
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا
ترام اسئلك یا الله یا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور
بکتابك بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان
تشرح به صدری وان تشغل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق
غیرك ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
وآن حفظ قرآن که در دعا مذکور است قصد مجرد حفظ ظاهری
نکند بلکه اخذ بآن وعمل بآن چنانچه در ضد این معانی فرموده
كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ اما آنکه آفات
باطنه پوشیده نیست که شرح وتفصیل آن مجالی بحث واسع میخواهد

وسطاوی طوامیر آنرا نمی گنجاند بلکه در مجلدات استیفای آن توان
کرد واما بمقتضای ما لا یدرك کله لا یترك کله اشارتی اجمالی بجمله
کافیه از آن در این مجال می شود باذن الله تعالی اما آداب با
خدای عز وجل آن را در سه چیز باید جست در اعتقاد و در حال
و در عمل ادب در اعتقاد آنست که آنچه اخبار نبویه وشواهد عقلیه
دلالت بر آن کرده از صفات الهیه اجمال نمایند تعطیلاً وتجریداً
واقدام ننمایند بر آن تشبیهاً وتحدیداً لا اماطة ولا احاطة بل
تصدیق در تعظیم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ودل را
نگاه دارند از اندیشه در ذات وصفات خدای عز وجل وطلب
تحصیل وتکییف آن بلکه اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در
متقنات صنع مرعی گشته ودلائل قدرت که در نواصی وافاصی
مبدعات مؤدی شده نمایند وادب در حال آنست که بآنچه رود
از حلو ومر قضا راضی باشند ودر عظمت وکبریا که ازار ورداء قدس
الهی است اصلا طمع نکنند وبذل وتیهی ومسکنت بسازند همیشه را
با خدای عز وجل کنارند وملازم جادهٔ نیستی باشند وهمیشه
خاشع ومتضرع باشند از خشیت خدای عز وجل مانند کسی که در
مجلس اعظم ملکی حاضر باشد واشد شکوه وهیبتی بروی نشسته

چه ملك الملوك همیشه حاضر و ناظر است کما قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان الذی تدعون بینکم و بین اعناق رقابکم و قال
الله تعالی ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم الایة و ادب
در عمل انست که بپرهیزند از انکه خدای عز و جل ایشانرا در جائی
که از ان منع کرده ببیند یا در جائی که بان امر کرده نبیند و مکروه
شمارند که با وجود جدائی و ابتلا بهجران از فرمایش توسع در لذات
و مرادات نمایند بلکه عمدا روزها دهان از خورش در بندند
و شامه از استشمام روایح طیبه باز دارند و از مقاربت ازواج
دوری جویند و بگرسنگی و تشنگی روز باشب کنند شوقا الی
نعیم الله و حبا الی کریم جواره و نعنی بذلک الصیام و ذل و انکسار
و عجز و افتقار خویش در حضرت عرضه دارند و رکوع باخشوع و
سجود باتذلل وجود بتقدیم رسانند و نعنی به الصلوة و بندگان
خدای عز و جل مهربان باشند و تشنه ایشانرا سیراب کنند و گرسنه
ایشانرا اطعام دهند و جاهل ایشانرا تعلیم کنند و عالم ایشانرا تعظیم
نمایند و من هیهنا ننقل بنا الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیا
صلوات الله و سلامه علیهم و السلف الماضین و سایر عبید الله
المؤمنین فنقول ادب با پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه علیهم

انست که بایشان ایمان اورند عقدا و تسلیم ایشان شوند حالا
و متابعت ایشان کنند عملا و ایشانرا مباین سایر بشر دانند
در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله و خاتم النبیین و قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم انی لست کاحدکم الحدیث و محبت ایشانرا مقدم دارند
بر محبت مال و اهل و نفس که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و
هرگاه که نام ایشانرا برند یا شنوند درود و سلام فرستند
و ادب با سلف ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین
انست که با ایشان سرکشی نکنند و بمقتضای خیر القرون قرنی ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم فضیلت ایشانرا اهم دانند و
ایشانرا برای قرب عهد بنبوت و طراوت فیض در ان ایام اعرف شناسند
بخدای عز و جل و اعلم باحکام دین و در اصول و فروع متابعت
ایشان کنند تا در بیراهی بدعت نافتند که هر کس از پیغمبران خدای
صلوات الله و سلامه علیهم سر کشید در گمراهی کفر افتد و هر کس از
خلفای ایشان و ائمه متقین که وارثان علوم و احوال ایشانند سر
کشید در بیراهی بدعت افتاد و باید که چون نام ایشان برند رضوان بر
ایشان دهند و ترحم فرستند و ادب با سایر اولیاء الله انست که

محبت وارادت با ایشان استوار دارند وایشانرا بمیزان خود نسنجند
وبدانند که ایشان دوگروهند طایفهٔ اهل صحواند وآنچه گویند
بلسان علم گویند وآنچه کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت
واقتدا هر دو مبذول باید داشت وطایفهٔ اهل غلبه‌اند وبعضی
اقوال واعمال ایشانرا تاویلات باشد که جز راسخان در علم ندانند
بر ظواهر عبادت ایشان تصریح نباید کرد واعتقاد بران نباید داشت
واقتدا بر ایشان نباید کرد وادب با سایر مؤمنین آنستکه محسن ایشانرا
دوست دارند وبرای مسیء ایشان استغفار کنند وبر غنی ایشان
حسد نبرند وبر فقیر ایشان بخواری ننگرند وجاهل ایشانرا تعلیم
کنند وعالم ایشانرا تعظیم نمایند که امر در حقوق الله تعالی فاندرج
حقوق عباد الله فی حقوق الله وعاد الامر الی اصله والیه یرجع
الامر کله والسلم علی ولیّ

٤ مکتوب الخلوة والجلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید **اما بعد** فیا ایها الحبیب انی ادعی النار ساعیة
نحو البشر فاذا هم صبحهم عذاب مستقر وانما من اطباق السماء تنحدر

علی کل فاسق مصرّ وشدید مستکبر وحریص مستکثر فالنجا النجا
قبل حلول البلاء فاذا الانسان بها وقد شققت السماء وبرزت
من تحت الثری وخرجت من جو الهوا واحاط بهم سرادقها فلا
منها فرار ولا بها قرار ولا علیها اصطبار فعلی مثل ذلک تتقطع
الاکباد وتذوب الفؤاد یوم لا تنفع خلة ولا وداد ولا اعوان
ولا امداد حقا انها کائنة لا محالة انها آتیة فرحم الله امرء لان
قلبه ولان جلده وخشع لله جسده فان الجنة دار کل رقیق رفیق
وویل لمن لم یستعد فی ایام الفرصة حتی تاتیهم الساعة بغتة وهذه
الساعة قد اظلتکم فما لکم لا تبکون علی النار تصبرون کلا ما
علیها مصطبر وانها البئس المستقر لینوا قلوبکم بالخشوع ولینوا
اصلابکم بالرکوع وکفوا ایدیکم وغضوا من ابصارکم لعل
ذلک ینجیکم من نارکم ایها الحبیب اذکر الله ذکرا تنسی فیه غیره
واحببه حبا تقلی فیه نفسک ثم احببه حبا تحب به کل شیء ثم احببه حبا
تحب به ما احب وتکره به ما یکره وعند ذلک یبلغ بک السیر منتهاها
وذلک هو الاول والاخر فی الاخر ایها الحبیب اول مقامات الانس
الخلوة والجلوة فاذا فتحت عین البصیرة عاد یحب الجلوة بالجیم
فاذا بلغ مبلغ المستقیمین استوی عنده الخلوة والجلوة وقام بالقسط

لاتمام الحكمة ايها الحبيب لو ترى ما ارى لكان الامر غير ما ترى
ايها الحبيب كن اوحدى الشرع الله لين الجانب مع الناس كما قيل
ولقد جعلتك في الفؤاد محدثي وابحت جسمي من اراد جلوسي
ايها الحبيب كل حديث ما هو لله وفي الله ومن الله والى الله فهو باطل
فامسك عن الباطل لسانك ايها الحبيب كن فقيرا الى الله غنيا بالله
وفيا بعهد الله خاشعا بين يدي الله مطرقا ظريفا متجاعا وسخيا
ايها الحبيب سلام عليك وعلى اخوانك ورحمة الله وبركاته
في حاشيه سلام على وليي وحبيبي مولانا شمس الملة والدين محمد
اما بعد فهل ينشرح صدر وليي لان يشتغل في بعض الجمعات في جامع
توشنجان بالتذكير تعليما للمسائل وترغيبا في التقوى وسلوك
سبيل التائبين ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا
وقال انني من المسلمين

٧ مكتوب تعجيل الخير

بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محيي الى وليي في الله الامير رشد الدين عمّ اما بعد
ولیتم نموده بود که باتمام بیت عبادت موفق گشته و نفل بانجام
موقوف باتمام جزئی از حدار محوطه داشته سزد که نفل را موقوف

اتمام

اتمام ان جزئی اکر تا غایت اتمام نیافتند اودواول نفل کند
بعد ازان باتمام ان جزئی اشتغال نماید برای انکه مؤمن اکرچه
بر نیت ماجور است اما اجر عمل جز اجر نیت است واجر عمل با ابتدا
عمل ابتدا می شود پس هرچند زودتر شروع می شود مدت عمل
بیشتر است هر اینه اجر بیشتر باشد با انکه امن نمیتوان شد وچه امن
توان بود که اکر درین فرصت نقل نماید ونام خود در جریده سیر
الى الله ثبت نکند دیگر باره این فرصت نیابد حکایت اعشی شاعر
شنیده که بقصد اسلام متوجه خدمت رسول صلی الله علیه وسلم
شد با وی کفتند محمد خمر و زنا حرام کرده کفت چون چنین است
امسال بیان کردم و هوسی که در خمر مانده بتمامی از سر بیرون کنم
وسال اینده بیایم و مسلمان شوم وهم دران سال وفات یافت الکاش
بیامدی و مسلمان شدی ونعوذ به نفس بزرگ خمر هم در اسلام بکوی
که فاسق بودن بهتر از کافر بودن وانچه ویرا پیش امده عبرت است
هر خردمند را که چون رغبت در چیزی کند هیچ سبب تاخیر روا نکند
که في التاخیر افات و عارف ازانجا کفته لنك ولوك و افت وخیز
بی ادب سوی او میغیژ و او را می طلب که مبتدیا را ازین وسواس
بسیار پیش می اید که اول اسباب اماده کنیم انکاه مشغول سلوك شویم

تا سلوک بوجهه و شرطه کرده اید بخاطری مجموع و دلی فارغ این
وحی ابلیس است که اعشی بان از راه برود و هر کس بمثل این
شبهه تقاعد در سلوک راه خدای تعالی بکند تا روز قیامت
اما مشرود این شان اعشی است سالک صادق خبر در راه برید
و بی درد افسرده عمر در خبر پرسیدن باخر رساند کارسازی بکند
بکار پرداز این راه بعشق توان رفت نه بعقل و شان عشق جز شتا
عقلست عشق تیشه بر بیخ زند و عقل ایستاده و پس سر می خارد
عشق از بیخ کند خانه چه ترسد از عقل ❀ که نگهداری و معماری منزل کند
و بعد چنین معلوم شد که والد ماجد ولیم را دل نرم شده برخصت
نقل نزد این استفتاها یاد آمد که ولیم در بعضی مکاتیب کرده
بود جواب آن استفتا بنویسیم تا بر حقیقت مسئله مطلع شود مسئله
اینست که چون پسر بسن بلوغ رسید مکلف نیست بر افقه والدین
و او را میرسد که منزل از ایشان جدا کند اما اولی آنست که از ایشان
مفارقت نکند و بخدمت ایشان اشتغال نماید قال فی الروضة
ومتی بلغ الغلام رشیدا ولی امر نفسه ولا یجبر علی کونه عند الابوین
او احدهما ولکن الاولی ان لا یفارقهما لیخدمهما ویصلهما برة و این
اولویت گاهی است که بسبب موافقت و خدمت ایشان از فریضه یا

فضیلتی که ثوابش زیاده تر از خدمت والدین باشد باز نماند و
از جمله امثله فوات فریضه آنکه تحصیل بصیرت و معرفت و ازاله
اخلاق ذمیمه که هر دو فرض عین است او را میسر نباشد جز بمفارقت
ایشان و این حکم معامله با والدین است اما اقارب در مجاورت
ایشان استحبابی نیست من حیث انهم اقارب برای اینکه عمر بابوموسی
اشعری نوشت که مر ذوی القربی را بگو تا تزاوروا و لا تتجاوروا و
همانا بان اصمعی خواسته که در امثال عرب گویند فرق بین معد
تحابوا قال الاصمعی یقول ان ذوی القرابة اذا تراخت دیارهم
کان ادنی ان یتحابوا واذا تدانوا تحاسدوا وتباغضوا هذا تمام
حضرت الجواب والله اعلم بالصواب والسلام علی ولیی سایر
الاحباب ورحمة الله وبرکاته

٨ مکتوب الخمسة

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة
والدین محمد و الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد
استفسار فرموده بودند از معنی حدیث لا هجرة بعد الفتح
کیفیت حل شبهه طاعنان مختار امام نواوی رحمة الله علیه در معنی

این حدیث اینست که از قبیل لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آنست
که مصروف بر نفی فرد کامل است و عبارت امام نووی در شرح صحیح مسلم
اینست والثانی وهو الاصح ان معناه ان الهجرة الفاضلة المتمیزة
المطلوبة التی یمتاز بها اهلها امتیازا ظاهرا انقطعت بفتح مکة
ومضت لاهلها الذین هاجروا قبل فتح مکة لان الاسلام قوی
وعز بعد فتح مکة عزا ظاهرا بخلاف ما قبله وهمچنین است مدعا
که هجرتی که چنان ثواب و فضیلت داشته باشد که هجرت صحابه را
بود لاسیما قبل الفتح دیگر در عالم نخواهد بود و زمخشری در تفسیر
این کریمه قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها گفته و هذا
دلیل علی ان الرجل اذا کان فی بلد لا یتمکن فیه من اقامة امر دینه
کما یجب لبعض الاسباب والعوائق عن اقامة الدین لا تنحصر او علم انه
فی غیر بلده اقوم بحق الله وادوم علی العبادة وجبت علیه المهاجرة
وعن النبی صلی الله علیه وسلم من فر بدینه من ارض الی ارض وان
کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة وکان رفیق ابیه ابراهیم و
نبیه محمد صلی الله علیه وسلم انتهی و در تهذیب الکمال نقل کرده
از ابی هند بجلی قال کنا عند معویة وهو علی سریره وقد غمض عینیه
فتذاکرنا الهجرة القایل منا یقول قد انقطعت و القایل منا یقول

لم ینقطع فاستنبه معاویة فقال ما کنتم فیه فاخبرناه وکان
قلیل الرد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انا تذاکرنا
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا ینقطع الهجرة
حتی ینقطع التوبة ولا ینقطع التوبة حتی یطلع الشمس من
مغربها قوله کان قلیل الرد ای قلیل الاسناد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی کلام نووی و توفیقا یا آنکه نقل از جهرم
باخوان آباد را هجرت نامیدن بمعنی لغویست و اگر کسی استعمال
لفظ هجرت کرده باشد دران بقصد تشبیه آن بهجرت صحابه رضی الله
تعالی عنهم و وجه شبه آنکه هجرت ایشان از محلی بوده که اینجا بعبادت
مشغول شدن بر ایشان آسان نبوده به محلی که بر خلاف آن بوده
یا آنکه هجرت ایشان مفارقتی بوده از وطن ابتغاء لوجه الله
و این نیز همچنان صحیح است و حرجی نیست و بکسی از اهل قبله که این
تشبیه کرده باشد گمان بردن که وجه شبه این اعتقاد کرده باشد
که چنانچه آن مفارقت بوده از دار الکفر بدار الاسلام این نیز چنانست
سوء ظن است ببرادر مؤمن و اثم عظیم و چگونه روا توان داشت
که مؤمنی را عقیده این باشد که جهرم دار الکفر است سبحانک هذا بهتان
عظیم در پی مسلمانان کردن و بر عبادات ایشان دق گرفتن و ایذا بر

٣٥ معنیها که خدای تعالی می داند و خلق می دانند و این دقیقه که آن نیز
ظاهر امی دانند که مقصود نیست حمل کردن سزاوار مؤمن نیست
دیگر استغفار کرده بودند از حال این سخن که کسی گفته که بر انبیا خوف
از سوء عاقبت هست بعاقبت سوء مبتلی و بان کسی که مثل این بواداز
ظاهر اجزاء چنین جرأت جز سوء عاقبت نباشد این سخن خرق اجماع
و خرق اجماع نزد اکثر علما کفر است کما قال القاضی رضی الله عنه فی الشفا
فاما من انکر الاجماع المجرد الذی لیس طریقه النقل المتواتر عن
الشارع فاکثر المتکلمین من الفقهاء والنظار فی هذا الباب قالوا
بتکفیر کل من خالف الاجماع الصحیح الجامع لشروط الاجماع المتفق علیه
عموما و حجتهم قوله تعالی وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ الآیه
و قوله صلی الله علیه و سلم من خالف الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة
الاسلام و اجماع بر عدم جواز سوء عاقبت بر انبیا در سایر کتب عقاید
مذکور است و هذه عبارة المواقف متنا و شرحا من جملتها انها لا حجة ثم
علیهما اما الکفر فاجمعت الامة علی عصمتهم عنه قبل النبوة و بعدها
بلا خلاف لاحد منهم فی ذلک غیر ان الازارقة من الخوارج جوزوا علیهم
الذنب و کل ذنب عندهم کفر فلزمهم تجویز الکفر بل یحکی عنهم انهم

قالوا یجوز ان یبعث نبی علم الله تعالی انه یکفر بعد نبوته این گروه ٣٦
در این سخن اقتدا بازارقه کرده لعنهم الله تعالی و دیگر یهود که ایشان
بر انبیا و ملائکه علیهم السلام بسیار جری باشند و از هر چه بر کسی
روا دارند ایشان را از مثل آن محو ندارند چنانچه سلیمان را بسحر نسبت
می کردند و در حق نفس نبی بل رد این سخن فرموده که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ
لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ و چه اذیتها که موسی را
می نمودند و نسبتها که بان حضرت می کردند تا فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ
عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا و فرمود وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي
وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ و اکثر حکایات که جاهلان
یاد داشته باشند در مطاعن انبیا و ملائکه علیهم السلام ماخوذ
از یهود است قال القاضی قدس سره و هذه الاخبار من کتب الیهود
و افترائهم کما نص الله تعالی اول الایات من افترائهم بذلک علی سلیمان
و تکفیرهم ایاه و بعضی از مفسران غفر الله لهم امثال چنان نقلها
در تفاسیر آورده اند بتمیز غث و سمین آن همچون احادیث فضایل
سور که کثیری از ایشان آنرا در تفاسیر خویش ذکر کرده اند و باظهار
رکاکت آن یا ذم وضع آن نافتاده اند و از جمله خرافتهای یهود است

انچه صاحب لباب در عرایب تفسیر از مجاهد نقل می کند که کفتند در تفسیر
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا کان نبیا من بنی اسرائیل و
اسمه بلعم اوتی النبوة فرشاه قومه علی ان یسکت ففعل وحاشا که مجاهد
این سخن ازخود نقل کرده باشد و سامع نیکو فهم نکرده باشد و با
خود نسبت کرده باشد و شاید این کس که سخن فاحش کفته منشئش از این
جنس سخنان باشد که در تفاسیر دیده باشد و در تحقیق ان رجوع با علما
نکرده باشد اکر کتب کافی بودی همه کس رجوع بکتب طب کردندی و هیچکس
بنزد طبیب و فن حاجت نیفتادی و شما دانید که اکر یکی از احاد الناس
که حاذق نباشد در طب کتابی از کتب طب بردارد و بانچه از ان فهم کند
عمل نماید چکونه هلاک کردد با هر کس که متابع او شود و مسارعت
نماید کتب دین که در طب ارواح است قیاس بر کتب طب که در طب ابدان است
کنید ای سبحان الله انچه ان جاهل در بارهٔ انبیا تجویز می کند علما در بارهٔ
اولیا تجویز نکرده اند قال امام الائمة الکلابادی رضی الله عنه فی
التعرف وزوال خوف العاقبة لیس بممتنع ثم قال فی اخر کلامه ولو جاز
ان یکون ما فعل باولیائه من الاختصاص کما یفعل باعدائه من الاستدراج
لجاز ان یفعل بانبیائه علیهم السلام ما یفعل باعدائه فیبعد انبیائه
ویلعنهم کما فعل بالذی اتاه ایاته فانسلخ منها وهذا لا یجوز ان یقال

فی الله جل وعز وان جاز ان یکون للاعداء اعلام الولایة و امارات
الاختصاص ویکون دلایل الولایة لا یکون علیها ان یدل لم یعلم للتحقیق دلیل
بتقریر دیکر استفسار فرموده بودند از حقیقت این سخن که بعضی
شافعیه می کویند که خبر فوت قنوت صبح بسجدهٔ سهو مبطل صلوة است
وقنوت در صبح کردن نیست این خلاف مذهب شافعی است رضی الله
عنه همانا این کس بر انست که امامی است مجتهد باید دید که شرط
اجتهاد در او موجود است یا نه و شرط یکی تبحر است در تمام علوم
شرعیه دوم جودت فهم و قوة استنباط چنان قوة که ابو حنیفه
وشافعی و دیکر ائمه را رضی الله عنهم بوده سوم بر اثر از هوا بالکلیه
که او واداره این که خود را مستند بمذهبی یابد و صاحب مذهبی شناسد
فرح و نشاطی نباشد و شهوت خالف تذکره او باشد تشود و چنان
باشد که شافعی رضی الله عنه فرمود که هیچ فرق نیست پیش من از انکه
حق بر زبان من ظاهر شود یا بر زبان خصم و خشنودم که کسی این علوم
را نشر کردی و بمن منسوب نکشتی و نام من در میان نبودی چهارم
ظهور انوار تایید و اثار اصابت او چنانچه بر معبر کاهی اعتماد
توان کرد که اصابت او در تعبیر بتجربه معلوم شده باشد پنجم عدالت
و تقوی و این شروط در کسی از اهل عصر موجود نیست بلکه بعضی

که موجود نشده بلکه اجتهاد اعظم جز در صدر اول از امت یافت
نشد و مثل آن مثل آبی بوده که از سر چشمه وحی بیرون آمده بود
و هنوز در مجاری تفصیل در نیامده و بانقیاد شغبی نرسیده که چشمه
وحی بسته شده هر اینه آن بقیه آب که در راه بوده در مجاری اذواق
مجتهدان جاری شده بعد از آن خشک شده و باب اجتهاد مسدود گشته
و جز ترجیحات چیزی بدست متأخرین نمانده و استبداد بترجیح نیز
قریب بهمان شرایط متقدمه مردود اما از هر شرط بمرتبه انزل از
مرتبه مجتهد اعظم در آن قناعت میرود و امروز کسی که شان ترجیح
داشته باشد هم معلوم این ضعیف نیست دیگر استفسار فرموده
بودند از صحت و بطلان این سخن که کسی گفته در تفضیل عثمان بر علی
رضی الله عنهما توقف هست تفضیل ابو بکر و عمر بر علی رضی الله عنهم
مجمع علیه اهل سنت است و تفضیل عثمان رضی الله عنه مذهب جمهور
اهل سنت است و قلیلی از ایشان توقف کرده اند دران و مذهب
جمهور که نداشتن و تمسک بقول شاذ نمودن و اجزی عونت وجود
نمائی بنی نماید چه مستند تفضیل نسبت با ملا الحقیقه حسن ظن است
بسلف و آنکه ایشان که اقرب عهدا بوده اند و اوسع علما و امتن فهما
و ابعد از غرض و هوا در ترجیح براین نسق مخصوص رفته اند و لا حالی

بانظار دهور شناخت ایشان بذوق خود تعسر بل تعذر دارد
و چون معتمد حسن ظن باشد جمهور بحسن ظن اولی اند از شاذین
و همانا باعث این قایل بر این تصرف باشد که با خود اندیشد که سلف را
از سر ایشان جز این معلوم نبوده که در کتب حدیث نوشته اند و ما را
نظر در آن میسر است و تمیز فاضل و مفضول بحسب آن کردن و این شخص
که اجتهاد در مسئله ثبوت کرده هم ظاهرا مستندش مثل این وهم باشد
که چون همه احادیث که مستند مجتهدانست همین است که در کتب مذکور است
و آن کتب همه دارد مواد اجتهادها هم نزد او جمع است و این کمان فاسد است
برای آنکه ائمه بسیار احادیث و تواریخ و حکایات شنوند و آثار مشاهده
نمایند و هیچیک بعینه از سند اسناد بمرتبه نباشد که سزاوار به
نوشتن دانند و ننویسند اما از مجموع من حیث المجموع فهمی و ذوقی
ایشان را حاصل شود و در معرفت امور که کسی آنها نشنیده و ندیده باشد
آن ذوق او را حاصل نباشد چنانچه در تواتر اگر چه هر چیز بعینه
محتمل کذبست اما از مجموع من حیث المجموع تصدیقی ضروری در نفس
باز دیده شود که رفع آن از خود نتوان کرد نه هر چه در ضمیر گنجد
کاغذ گنجد با آنکه اهل استنباط را خدای عز و جل قوتی داده که
از حدیثی بعینه ایشان چیزی فهم می کنند که دیگری که موید بران

موقوفه قدسیه نیست آن فهم نمیکند چنانچه نه هر کس که تمام آلات درود
گری یافت درود گری تواند همچنین نه هر کس که موادّ اجتهاد نزد او
جمع باشد اجتهاد از وی آید و همچنان موادّ اجتهاد هم کجا چنین آسان
فراهم آید اما این همان مثلست که مثنوی

آن مگس بر برگ کاه و بول خر ◆ همچو کشتیبان همی افراشت سر
گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام ◆ سالها در فکر آن می‌مانده‌ام
اینک این کشتی و این دریای من ◆ مرد کشتیبان و اهل و رای زن
صاحب تاویل باطل چون مگس ◆ عقل او بول خر و تصویر خس

دیگر نوشته بودند که بعضی می‌گویند نقل بر اخوان آباد عقوقست در
شان کسی که والدین دارد و قطع رحم در شان دیگران پوشیده نیست
که اگر والدین و اقربین شخصی را منع کنند از آنکه علاج مرضی از امراض
تن کند اطاعت ایشان فرض نیست و مستحب هم نیست علاج دل کردن
بطریق اولی و امام غزالی رضی الله عنه تصریح فرموده که ازالهٔ اخلاق
ذمیمه فرض عین است و کف نفس از معاصی فرض عین است و چون شخص
طریق آن را منحصر داند در مفارقت از جماعتی که بآن اخلاق و اعمال بآن
موصوف باشند چه مادام که ایشان را می‌بیند و در میان ایشانست خود را
عاجز می‌یابد از کف نفس از آن آن مفارقت بر او لازمست اکنون طاعن را

در مقابل دو مقام است یا می‌گوید که مسلّم نیست که اهل جهرم پاپیچ
خلق مذموم و عمل فاسد هست یا می‌گوید مسلّم نیست که نقل با اخوان
آباد در این معتمد است اگر در مقام اوّلست جواب آن بس ظاهر است
برای آنکه حسد و حقد در میان ابناء دنیا شایع است و غیبت و نمیمه
رایج و حبّ مال بحدّی که مقتضی منع زکوة باشد و حبّ علوّ بحدّی که
مفضی بظلم عباد گردد موجود و ورع ما وراء ذلک من هنات هنات
و اگر در مقام دوّم است گوئیم صلاح و فساد دل امری باطنی است که
اطلاع بر عین آن جز شخص را خود میسّر نیست اخوان از خود در می‌یابند
که مادام که در اخوان آباد ند که بنائیست که خاصه برای فراغت جهت ذکر
عبادت کرده‌اند و مشاهدهٔ اهل غفلت و فساق کمتر می‌کنند و عیان
که می‌بینند اکثر آنانند که دست سلوک بر خود نهاده‌اند و دیدن ایشان
مذکر حق تعالی است که منشی آن دل ایشان روی بسلامت می‌کند و کم کم
اخلاق بد از حسد و حقد و ما یشاکل ذلک در خود نمی‌یابند
و قوّت بر مخالفت نفس و انتهای از معاصی در خود زیاده می‌یابند
اکنون والدین را بیش از سوگندی باشد که با ایشان دهند اما اقارب
ایشان را هیچ حال سخن در مثل این نمی‌رسد برای آنکه تکلیف کردن
که شخص در محلّی که خود خواهد و صلاح خود در آن داند ساکن نشود

خارج از معروف وصله رحم در معروف اقارب با اخوان بنیاد
شقاق و کدورت کرده اند برای امری که موجب شقاق نیست برای آنکه
کوشش کرفتن که بعبادت و ذکر مشغول شوند با آنکه رسوم مستحسنه
از عبادت و زیارت بقدر اعتدال باید باشد نزد ابرار مظنه شقاق نیست
و منشا استنکار خویشان ایشان را هیچ غیر این نیست که کمان که ایشان را از
بیشتر عبادت و ذکر چنان در افتاده که نقل از محلی بمحلی جهت آن بحل
شناسند و هیچ شک نیست که اگر این نقل بمحلی بودی که متضمن زیادتی
مال و جاه اخوان بودی ایشان خود را در منع اخوان محق نمیدانستند
و اگر منع کردندی خود را ظالم و ستمکار اعتقاد کردندی بعضی با بعضی
گفتندی چه معنی دارد که خویشان ما طوری بدست گیرند که ایشان را از
آن مال افزاید و شان و مرتبه ترقی کند و مانع ایشان شویم از آن
و تکلیف کنیم که بفقر و ذل بسازند بخدای که ایشان را آفریده ایشان را
سوگند میدهیم که راست بگویند که چنین خواهش بود یا نه اکنون که
اخوان طوری بدست گرفته اند که دین ایشان در آن ترقی کند بنیاد
کدورت و شقاق و انکار و افساد کرده اند از مومنان جواب خدای
عز و جل چه خواهند گفت روز قیامت ما می بینیم و مردمان برای امور
دنیوی کارهای کلی بنیاد می کنند و اساسهای عظیم مینهند شکر تأمل

کنید

کنید که حمام که ابنای دنیا ساخته اند چه طرحی است و عمارت و عمله و
اسبابها و کار باری و ماحصل آن چیست اینکه اندام شستن بآسان شود
این همه کار و بار برای این فعل او ثمره مجمل میدانند اینکه خانه چند بنا
تا جمعی که همه یکدل باشند در طلب غذای آنجا اجتماع کنند و بتوفیق یکدیگر
و بسبب با هم بودن در میان مصران بر عادات ترک عادات مذمومه و رفع
مواظبت بر عبادات بر ایشان آسان گردد بی خلل و نابایست و منکر
دانند و بر شقاق و کدورت بر میخیزند اکنون مردم تامل در حقیقت
احوال نمیکنند همین می بینند که شقاق در میانست بنیاد طعن میکنند
که اخوان قاطع رحمند مسلم که قطع رحمی در میان هست شما دیده بگشایید
و ببینید که این قطع رحم اخوان می کنند یا اقارب بگویند چون
سبب قطع رحم اقارب نقل اخوانست قاطع اخوان باشند برای آنکه
فعل مذکور سزاوار باشد بآنکه سبب قطع شود قاطع ایشان باشند
اما اگر سزاوار نباشد بآنکه سبب قطع شود و اقارب آن را بعنوان سبب
قطع و شقاق سازند قاطع ایشان باشند نه اخوان هر مومن منصف
که تأمل کند بیقین بداند که چنین است و از جمله آنچه اقارب را بر این
شقاق میدارد شاید یکی این باشد که چون اخوان می گویند که ما نقل
میکنیم برای آنکه اگر می باشیم با عمال و اخلاق ایشان مبتلا ایم ضمنا

لازم می آید که آنان که نقل نکرده اند همانا بر آن ابتلا یا مبتدا اکنون
ایشان را بد می آید که چرا ایشان ادعاء امتیازی از ما می کنند
مجبر سبحان الله مقصود اخوان تفوق نیست مقصود ایشان چنین
خبر است برای خود و ما نا امثال سابق است که لنفسه یعنی الخیر ولطیفه
مؤمن نیست که در مثل این صورت بدفع حق مشغول شود و وظیفه
انست که چون ببیند که امر آن او برحسن حق مشغول اند و از نشاط
دران پیدا شود و بان مشغول شود و اگر نتواند مدد آنانکه مشغول اند
کنند تا ایشان در طور خود فائق نشوند شاید که چون اخر دوام اشتغال
ایشان ببیند رغبت در نمودن کند قال الله تعالی وَتَعَاوَنُوا عَلَى
الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ . دیگر پرسیده بودند از کیفیت درود روح
طاهر رسول الله صلی الله علیه وسلم بجسد مبارک او نزد سلام
بر او و آنکه چون دایم الاوقات مسلم هست باید که دایما روح طاهر
در جسد مبارک باشد و چون چنین باشد درود را چه معنی باشد چون رد
بی توسط خلو معقول نیست جواب بر قانون بحث آنست که دوام بودن
روح طاهر در جسد مبارک ممکن الالتزام است و محذوری در آن
نیست و تمیز آن بر رد نظر بر آنست که هر یک از سلامها مقتضی

این

این تعلق بود چنانچه اگر اتفاقا تعلق نبودی بسبب آن واقع
شدی اما چون تعلق واقع بود احتیاج باستیناف نشد کان که
فرموده که رد روح شود اگر متعلق نباشد و اگر متعلق باشد
حاجت برد نیست و بجبب همان تعلق بجواب سلام قیام فرماید اما جواب
بر قانون تحقیق لایق این مجال نیست در مجالی از این اوسع اگر خدای
عز وجل خواسته باشد بر اداء رسد دیگر پرسیده بودند از حال بدن
مبارک یونس صلی الله علیه وسلم در بطن حوت بدن مبارک آنحضرت را
در بطن حوت هیچ استحاله وانکسار روی ننموده بطریق خرق عادت
روی انه حین ابتلعه اوحی الله تعالی الی الحوت انی جعلت بطنك له
سجنا ولم اجعله لك طعاما جز آنکه لطیف شده چنانچه باز که ماهی
ایشان را بیرون افکنده درختی که و بر ایشان رسید تا واقع بدن
مبارک ایشان باشد کما قال سبحانه فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا
عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ   والله تعالی اعلم

۹ مکتوب الفتوی وافتقار الفتوی

بسم الله الرحمن الرحیم

ائمه دین و علمای شرع مبین خلد ظلهم اجمعین الی یوم الدین
چگویند در شأن شخصی که من اول البلوغ معتقد بمذهب امام

اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه شده باشد بحکم اتباع آبا و اجداد و بعد از
چندین سال از ان ترك نماید و مقید بهیچیك از مذاهب اربعه نشود
و کوید که من ترجیح هیچ مذهب نمیتوانم نمود که تابع ان شوم هر
عمل که واقع شد من الصلوة و الصیام و سایر العبادات و العادات
اکر میخواهم بمذهب حنفی عمل میکنم و اکر میخواهم بمذهب شافعی و اکر
میخواهم بحنبلی و مالکی علی ما یقتضیه طبعی و یکون فی هذه الحالة
اسیر علی باید که اعمال ان از اقوال ائمه اربعه خارج نباشد و
در اینمعنی مستر است و میکوید تا منکشف نشود که ای المذاهب
ارجح و اصوب تابع هیچکدام نباید شد و نمیشوم و همچنین عمل میکنم
بینوا توجروا جواب المولی العلامة وحید العصر و فرید الدهر جامع
الکمالات الانسیة و الملکات القدسیة محقق علوم السابقین و
اللاحقین وارث الانبیاء و المرسلین قطب السموات و الارضین
محمد با السنة الحق و الیقین محمودا عند الله و الناس اجمعین اکر مقصود
او از انکشاف مذکور حصول اعتقاد بیت متین اخبار امام شرط
بان نیست و اکر مقصود امر بیت اعم از ان و از ظنون اتفاقیه ابتدا
اسلام در این اعصار از چنین کمان در بارهٔ امامی خالی نباشند
برای انکه قبایل و اهل بلاد بر ائمه منقسم شده اند و ابنا و هر قبیله

عجبت و اعتقاد و مزید معرفتی در بارهٔ امام ان قبیله موصوفند
و بران نشو می یابند و همین قدر بس است در ارشاد او بر دیکران قال
الامام حجة الاسلام الغزالی فی کتاب المستظهریة و اما تخیر المقلد
من الائمة فقد قال به قائلون لکن المختار عندنا انه یجب علیه
ان یتبع من یعتقد انه افضل القوم و مستند اعتقاده اما تقلید
سماعی من الابوین و اما بحث عامی عن احوالهم و اما تسامع من السنة
الفقهاء و بالجملة یحصل له ظن غالب من هذه المستندات فعلیه
اتباع ظن نفسه و هذا السر کلی فی الشرع و هو ان الشرع یشتمل علی
مصلحة جزئیة فی کل مسئلة و علی مصلحة کلیة فی الجملة اما الجزئیة
فما یعرب عنه دلیل کل حکم اما المصلحة الکلیة فهو ان یکون کل
مکلف تحت قانون معین من تکالیف الشرع فی جمیع حرکاته و اقواله
و اعتقاداته فلا یکون کالبهیمة المسیبة یعمل بهویها حتی یرتاض
بلجام التقوی و تادیب الشرع و تقیید بما الی ما یطلقه و الی ما یحجر
علیه فیتقدم حیث یطلق الشرع و یمتنع حیث یمنع و لا یتخذ الهه هوا
فیتبع مناه و مهما خیر المقلد بین مذاهب الائمة لینتقد منها اطیبها
عنده اضطراب القانون فی حقه فلا یبقی له مرجع الا التشهوفی الاختیار
و هو مناقض للغرض الکلی فرأینا ان نحصره فی قالب و ان نضبط بضابط

رای شخص واحد لهذا المعنی ولهذا اختلف قوانین الانبیاء فی الاعصار
بالاضافة الی التفصیل ولم یختلف فی اصل التکلیف ودعوة الخلق
عن اتباع الهوی الی طاعة قانون الشرع فهذا انما تراه مختارا فی حق
احاد المقلدین اینست مختار محققین شافعیه ومذهب حنفیه نیز
همین است که اتباع یك امام بعینه در جمیع فروع واجبست قال فی القنیة
عامی حنفی المذاهب افتصد ولم یعد الطهارة اقتداء بالشافعی فی
هذا الحکم لا یسوغ له ذلك ویبفع لو فعل ذلك وقال ایضا لیس
للعامی ان یتحول من مذهب الی مذهب ویستوی فیه الحنفی وقال ایضا
والرجل والمرءة ان ینتقل من مذهب ابی حنیفة وعلی العکس ولکن
بالکلیة اما فی مسئلة واحدة فلا یمکن من ذلك وللرجل او المرءة یعنی
التزویج والتزوجة وهذا استثناء تفرد به علی هذا الوجه المنفی
وجماعتی از اصحاب شافعی که تجویز تفریق عمل بر مذاهب کرده اند شرط
کرده اند که تعمدا التقاط ایسر از هر مذهب نکند وتصریح کرده اند
بتفسیق کسی که از هر مذهب اسهل گزیند پس شخص مذکور بمذهب جمهور
شافعیه وحنفیه ضال ومخطی ومبتدع وواجب المنع والزجر است والله اعلم
واجاب العلماء المفتون الذین ذکروا اسامیهم فی اخر فتویهم کذلك
بانه سبحانه شخص مذکور مضلل ومفسق وموثم وواجب المنع والزجر

والتادیب

والتادیب والصنع است والله اعلم کتبه الحنفی حامدا مصلیا مسلما
باسم الله تتبع رخص موجب فسق است علی المختار وافعال مذکوره
امارة خداعة قال المحققون ما محصله واذا دونت المذاهب فیجب
التقید باحدها انتهی بل اگر کسی از اهل ترجیح باشد وهو فی عصرنا
اعز من الکبریت الاحمر تواند که در احاد مسایل بعد از اطلاع بر ماخذ
واعمال رویه عمل بمذهب غیر مقلد نماید واما بمجرد التشهی وتتبع
الاهون فلا مساغ له اصلا والله اعلم بالصواب کتبه محمد بن اسعد
الصدیقی الدوانی غفر لهما حامدا مصلیا مسلما لله الحمد وبه التوفیق
المفاد من تفسیق من تتبع الرخص ویختار ما هو الاهون علیه حق
صحیح اذ التقرر انه یجب علی العامی وغیره التزام مذهب معین ومنه
الافعال والاقوال الفاحشة الصادرة عن الشخص المذکور یدل علی
الضلال والطغیان والزیغ والحرمان والواجب علی حاکم الشریعة
المؤیدة بالحجج الظاهرة والبراهین الباهرة ان یعزره ابلغ تعزیر
ویکلمه ویزجره بما هو ابلغ زجره وانجع فی ردعه ذبا للز[illegible]
الملحدین وانتصارا للائمة المجتهدین والله اعلم کتبه علی بن عبد الله
الشیفکی حامدا واقعة الفتوی بعبارة اخری مصلیا
علماء اسلام خلدت ظلالهم چه گویند در شان کسی از عوام که

من اوّل البلوغ مقیّد بمذهب امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه شده
بحکم تقلید آبا و اجداد و بعد از چندین سال تقیّد بان مذهب ترک
نماید و بمذهب هیچ یك از ائمّهٔ اربعه بعینه مقیّد نشود امّا هر عمل
که کند چنان کند که بمذهب یکی از ائمّهٔ اربعه درست باشد و در آن
عمل نیّت اقتدا باو کند و گوید چون مرا بصیرتی نیست که کدام اعلم
و در هر مسئله چنانکه اتّفاق می افتد بقول یکی از ایشان عمل میکنم
و در هر مسئله مخیّرم تقلید آنکس می کنم که دلم می کشد بیّنوا توجروا
باسمه سبحانه شخص مذکور مبتدع و ضالّ واجب المنع بالله والله اعلم
باسم الله بعض محقّقین متأخّران ائمّهٔ مذهب ما تصریح کرده اند
بر آنکه درین اعصار که مذاهب مدوّن شده تقیّد باحد المذاهب
المعتبره واجبست وقد صرّح بعضهم بانّ الواجب الیوم هو التقیّد
باحد المذاهب الاربعة والله اعلم و ما فوق لهم اگر شخص مذکور تعمّدا
التقاط اسهل کند از هر مذهب فاسق باشد یا نه بیّنوا توجروا
قیل یفسق وقیل لا والمختار هو الاوّل کتبه محمّد بن اسعد الصدّیقی
الدّوانی غفر لهما حامدا مصلّیا مسلّما باسمه سبحانه بلی والله اعلم کتبه
علیّ الحنفی حامدا مصلّیا مسلّما

والله اعلم

بسم الله

مکتوب

١٠ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین نصرهم الله
علی اعداء السالکین امّا بعد لسانی از السنهٔ باطل بمنبر رفته
باطلی چند در صورت وعظ اسماع عوام کرده سزد که ما نیز لسانی
از السنهٔ حق گویا کردانیم بمواعظ حقیقی و حقّی چند در ضمن آن
باسماع خواص برسانیم کاهی که سرو بوستان با پای چوبین بمسجد
ما نیز در رقص آوریم این سرو سیم اندام را و بشارت باد اخوان را
که خدای عزّ و جلّ بدو نوع جدا از آن وعظ او برداشته تا هر کس که از آن
باز گوید با فسوس باز گوید رحمة منه لعباده السالکین وجعنا
الی الموعظة الحقیقة قال الله تعالی یا ایّها الّذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم داند هر کس که مؤمنست
بخدای و مرتبت وقت از فهم که اقرار بتوحید مقتضی افراد حق سبحانه
عزّ و جلّ بر وجهی که هیچ شریك باوی مثبت نکردد و اطیعوا الرّسول
نیز بر وجهی انضمام بر اطیعوا الله یافته که مخلّ بتفرید ان الحکم الّا لله
و الّا شائبهٔ محض و شرك مطلق باشد و همچنین داند هر کس که مؤمنست
برسول خدای صلّی الله علیه و سلّم و اعتقاد دارد که نبوّت و تشریع

ختم شده که انضمام اولی الامر برسول بر وجهی است که مخل است
بتفرد او و بر تشریع و بلاغ هر لاحق از ان جهة متبع است که مبیّن
سابق است اطاعة اولی الامر که علما اند برای ان لازم است که ایشان
می دانند که امر رسول خدای صلی الله علیه و سلم چیست و اطاعة
رسول خدای صلی الله علیه و سلم برای ان لازم است که او می داند که امر
خدای چیست پس اطاعت اولی الامر راجع است باطاعة رسول و اطاعة
رسول راجع است باطاعة خدای وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ و ماحصل
این ترتیب و نسق انکه عامهٔ مؤمنان باید که رجوع بعلما کنند تا علما
رجوع برسول خدا صلی الله علیه و سلم کنند تا رسول خدای صلی الله
علیه و سلم رجوع بخدای کند و هر کس که این ترتیب باین نسق نگاه دارد
صاحب ملت و سنت باشد و هر کس که از ان تجاوز کند اگر از علما تجاوز
کند بر انکه با انکه یکیست از عامهٔ نظر در ظواهر سخنان رسول خدای
صلی الله علیه و سلم کند و انچه در ادراک قاصر او از ان در یابد فرا گیرد
و بدان عمل کند و رجوع با علما که ورثهٔ انبیاء اند و حملهٔ علوم ایشان
و عارفان مقاصد و اشارات ایشانند نکند چنین کس مبتدع باشد
و باین نظر که در احادیث می کند و بمقتضای انچه فهم کج معوج او
از ان در می یابد عمل می کند فاسق و فاجر و عاصی و اثم باشد و راد

از عامهٔ که چنین نظر ایشان را حرام است نه همین از باب اسوافت
تا هر کس که سواد روان کند و عربی بیاموزد و ورقی چند از کتب فقه
برخواند از این عموم تجاوز کرده باشد داخل علما باشد فی شعر
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست ❁ نه هر که سر بتراشد قلندری داند
و انچه رسول خدای صلی الله علیه و سلم گفته که در زمانی که جهال
مفتی باشند رجوع بسنت باید کرد و ارشاد است از تبری از چنین
عوام که خود را خاص پندارند و رجوع بعلما که خزینه دار علوم انبیاء
نکنند و نخواهند که بی واسطهٔ علما نظر در احادیث رسول خدای
صلی الله علیه و سلم کنند و انچه از ان بفهم قاصر ایشان رسد امام
خویش سازند و بران فتوی دهند ناچار در ضلال افتند و هر کس
که گوش بگفتار ایشان کند و پیرانیز در ضلال افکنند و داخل
وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النَّارِ باشند و ایشان لصوص دین اند
که تصرف در خزانهٔ علم رسول خدای صلی الله علیه و سلم بی وقوف
خزانه دار می کنند و امر وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا را فرو گذاشته اند
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها
فمن اراد العلم فلیأته من بابه و چنانچه علی رضی الله عنه در روزگار
خود باب ان مدینه است شافعی رضی الله عنه بابی است و ابی حنیفه

[illegible]

رضی الله عنه بابی است و هر کس که از غیر ابواب دخول در مدینهٔ علم
جوید گوید که پیغمبر من چنین ظاهر شده که فلان عمل می باید کرد و بر من ظاهر
شده که فلان افضل است از فلان و ابو حنیفه مگر فلان حدیث نشنیده
و بوی نرسیده دزد دین است نه صاحب درد دین و دزد دین بدتر است
از دزد نماز خاصه که دزد دین باشد و هم دزد نماز و مسجدی از جملهٔ
اسلام را که قرنا بعد قرن دران نماز کرده اند و فتوی ائمهٔ شافعیه
و حنفیه بر صحت صلوة دران جا صادر شده خواهد که با یراد معطل
سازد از ظلم ناس چنین کس تواند بود بگواهی خدای عز و جل آنجا که
می فرماید وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى
فِي خَرَابِهَا و بگواهی خدای عز و جل آنجا که می فرماید وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا چه هر کس که عوام باشد و خود را از علما پندارد
و بباطل فتوی دهد افترا بر خدای بسته و چنانچه کسی که ولی خدا
نباشد و خود را ولی خدا گوید مبتلی گردد بسلب ایمان بلکه اگر گویند
اولا مبتلی گردد بسلب ایمان آنگاه چنین دعوی کند بعید نباشد
برای آنکه چنین جرات بر خدای تعالی از مؤمن بعید است همچنین
هر کس که عالم نباشد و خود را عالم داند مبتلی گردد بسلب سنت و
در زمرهٔ اهل بدعت مکتوب گردد و بدعت مسلم کفر است چه بدعت

عبادت است رفع واسطهٔ اولی که علما اند و ادعا آنکه میان ایشان و
رسول صلی الله علیه در فهم مقاصد او واسطه حاجت نیست و چون
فتح الباب رفع واسطهٔ ثانیه شد چه امن توان بود که اگر امروز این
واسطه رفع گردد روز دیگر آن واسطهٔ دیگر رفع نخواهد کرد که
گوید در تلقی از خدای عز و جل حاجت بتوسط نبی نیست چنانچه
براهمهٔ هند لعنهم الله گویند و اگر بات کام دیگر پیش می نهد و
از خود بیرون نمی رود چنانچه طریقهٔ معطله است فقد بلغ فی الکفر
منتهاه نی نی تکبر باید گذاشت که بخدای بگروند تا معطل نباشند
و برسول خدای بگروند تا کافر نباشند و داخل یفرقون بین
الله و رسله نباشند و بعلما بگروند تا مبتدع نباشند و طرفه
چیزیست که جماعتی که حدی که مبین منبئ بدعتست و هو عدم
الاذعان للعلماء شعار ظاهر ایشانست و ترجیح بند کلمات ایشان
خود را صاحب سنت و دیگران را مبتدع گویند چرا نام معکوس بر خود می نهند
تو ظلمت محض که تو را گفت که نور * برعکس نهند نام زنگی کافور
و اینان که تکبر بر علما می کنند و توسط ایشان میان خود و رسول
الله صلی الله علیه و سلم قبول ندارند اگر نیک تامل و کاوش رود
ضربیست از تکبر که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم می کنند همچون

کسی که بزرگی کسی قبول داشته باشد اما بزرگی خدام او قبول نداشته
باشد که این کس بزرگی تام او که با این حیثیت باشد که او و خدام
او همه آزاده و اعلی باشند قبول ندارد پس مرتبه از تکبر نیست
با او دارد پس بدعت کفر هست خفی چنانچه ریا را شرک خفی نامند
و چه بدبخت کسی باشد که بر رسول خدای صلی الله علیه وسلم
تکبر کند رسولی که با علو مرتبه و جلالت که او راست چنان مشفق
بر امت که از حدیث جبرئیل و بشارت فهم می شود چه بدبخت کسی
که بر او و خدام او و وارثان علوم او تکبر کند و سخن ایشان نشنود
و چنین کس است که در شان او و اشباه او نازل شده وَإِذَا جَاءَهُمْ
مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي
الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ چه مورد این هر خفیف
بی ثبات قاصر النظر است که آنچه بوی می رسد و در بادی النظر مفهوم
وی گردد و منتشر سازد و مردم را بیان خواند و مراجعه به رسول خدای
صلی الله علیه وسلم و علمای امت او که وارثان او یند و اهلیت
استنباط و اجتهاد دارند و بواطن هر ظاهر و حقایق هر صورت
می دانند نکند آنچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفته کرده
زمانی که جهال المفتی باشند رجوع بسنت باید کرد ارشاد است نبی

از چنین کسان و انکر الثقات بسخن ایشان نباید کرد که طلب سنت
کنند و سنت را نتوان یافت جز نزد علمای محقق که اهلیت
فهم سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارند در عالم باید
گردید تا چنین عالم بیابند و علم دین و سلوک راه یقین از وی
بیاموزند که اطلبوا العلم ولو بالصین و آنکس که معنی این حدیث را
این دانسته که در این دور کار عوام ماذون ند در اینکه خود نظر
در احادیث کنند و بمقتضای آنچه از آن فهمند عمل کنند و طلب
عالم که حجت خدایست در ارض و تا دامن قیامت بمقتضای وعده
لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق عالم از او خالی نیست
نکند ابتلای او بآن اعتقاد از همین تقصیر است که او را دست
داده که عامی است و خود نظر در حدیث می کند اگر رجوع با اهل
علم کردی تا معنی این حدیث با وی بگفتندی در این جهل و ضلال
نماندی فَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و هر کس که عالم نباشد و
خود را عالم داند مخذول گردد یا خود مخذول که شده بسقوط عن
عین الله ابتلاء است ببغض اهل الله و ایذای سالکین راه حق تا
کسی از نظر خدای عز و جل بیفتد او را این کار ندارد و در
فی الخبر اذا اعرض الله عن العبد ورثه الانکار علی الدیانات

ودر هر قرن و روزگار اعدای اهل حق جاهلان عالم نام بوده‌اند
و احمقان خودپسند هرگز صاحب حقّ نبوده الّا صاحب حق بوده
سُنّةَ اللهِ الّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ عِبادِهِ . ع نوش با نیش و گل بود با خار
اگر کسی از زخم خاری نترسد دستش بگل نمی‌رسد خار حریم عزت
گل است و دورباش ساحت جلال او تا صادق و صاحب هوس
از هم جدا نشود . عشق از اوّل چرا خونی بود . تا گریزد هر که بیرونی بود
امّا مژده باد سالکان صادق را اگر عاقبت با ایشانست والعاقبة للتقوی

والسّلام علی من اتّبع الهدی

١١ مکتوب المنصف الخبیر

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی امّا بعد جماعتی که در مسجد نوشنجان
نماز می‌کنند چون هر منصف خبیر را ظن بل یقین حاصل است
که مسجد شهر همه اهل وجوب فکیف اهل استحباب را نمی‌گنجاند مع
ایشان از اقامت جمعه و اخراج آن مسجد از مساجد جمعه از قبیل نهی
عن المعروف شده‌اند بود و عدم اتساع جامع جمعه اهل آن از امصنی است
که اهل خبرت از غد بما می‌گویند که مسجد اینجا نیز در خور اهل آنجا نیست
فکیف حالی که ساکنان جمعه را اضعاف سابق شده‌اند و اعتبار وقوف

در اسواق از جماعتی که تجویز تعدّد فی الجمله می‌کنند صحیح نیست چه
هر بلده که هست اگر اسواق آن را با مسجد حال از مساجد ضم می‌کند
آن مسجد کان تمام اهل جمعه می‌گنجاند و کلام ماوردی رحمه الله
دلالت بر همین می‌کند که اعتبار وقوف در اسواق مذهب جماعتی است
از علما که تجویز تعدّد اصلاً نمی‌کنند و از کلام شیخ تاج الدّین سبکی
همین معلوم می‌گردد که اگر اعتبار وقوف در اسواق کنند حاجت
بتعدّد اصلاً یافت نمی‌شود و آنچه بعضی گفته‌اند که چنین جمعه در
مذهب حنفیه نیست خلاف واقع است قال فی القنیة قال برهان
الدّین التّرجمانی مصلّی الجمعة فی الرستاق لا ینوی الفرض بل
ینوی صلوة الامام ویصلّی الظّهر و ای قوم جاز فی الرستاق
الذی لا یجب الجمعة بالاتفاق قال مولانا نجم الدّین الزاهدی
وفیه اشارة الی انه یؤخّر الظّهر اذا اختلف فیها ان لو یلزمه
حضور الجمعة فی القری و یعمل بقول رضی الله عنه شعر
ایاک و ما یسبق بالقلوب انکاره . وان کان عندک اعتذاره
فلیس کل سامع نکرا . تطیق ان تسمعه عذرا
انتهی با آنکه مسلم نیست که جمعه نه مصر است چه ظاهر روایت
تعریف مصر اینست که ما لا یسع اکبر مساجده اهله و هو المذکور فی

٤١ الولی نیز وهو مختار الکرخی قیل و علیه الفتوی و جهرم از این
قبیل است زیرا که هر خبیر منصف ملکه بر تعریفی که در هدایه مذکور است
وهو کل موضع له امیر وقاضی ینفذ الاحکام ویقیم الحدود است که جهرم نه مصر است چه
امیر و قاضی منصوب بین از جانب سلطان اعظم دارد اگر فرضا ایشان
در شغل خود تقصیر کنند لا نسلم که این مانع است چه ایشان این
دارند و ضمان تقصیر نمیتوان شد و الا مصری در عالم یافت نشود
و تعدد جمعه در مذهب ابی حنیفه رضی الله عنه بی ضرورت جایز است
کما هو مصرح فی المتون و انچه سبکی نقل کرده که تعدد در مذهب
امام اعظم جایز نیست شاید نقلی منکر یا قولی متروک باشد
انچه مفتی به مذهب است جواز تعدد است غرض انکه عقد جمعه در
مسجد نو شیخان بوجوه صحیح است و عین صلاح اسلام و مسلمین
و هر کس که در اقامت ان بکوشد ماجور و مثاب والسلام علی
من اتبع الهدی

١٢ مکتوب الصلوة المباحثة

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی دلیجی فی الله الامیر افضل الملة
والدین بن محمد ایده الله اما بعد از تقریر مانعان جمعه چنین مفهوم

مي شود

٤٢ مي شود که برانند که مدار در جواز تعدد جمعه در مذهب شافعی
رضی الله عنه بر عدم اتساع جامع مفروض که مساوی اعظم جامع
باشد که در عالمست مر اهل بلده را نه عدم اتساع جامعی که بالفعل
واقع است و ادعا می فرمایند که ایشان را کتابی مطول است که این سخن
در انجا گفته چون این سخنی است خلاف ظاهر کتب مشهوره است
و همه مفتیان بر طبق ان نوشته اند ان کتاب مطول را میبایست
اورد تا معلوم شود که چه گفته و سخنی است که در نفس خود غرابت
دارد برای انکه بر این تقدیر لازم باشد که در بنای جوامع بلاد
تحری مساوات با اعظم جامعی که در عالمست کنند و اقتصار بر بنای
لایق ابنیه ان بلده ننمایند و این تکلیفی است غریب و خلاف
عمل عالمست و بر تقدیر انکه چنین باشد این سخن در ابتدای عقد
جمعه و بنای جامع باشد و و الا چگونه باید که جامع بسازند اما
اگر بحسب اتفاق چنین جامع دست نداده باشد و ما سوای جامع
صغیره که واقع است باقی همه اراضی مملوکه باشد تا زمانی که چنان
جامع پیدا شود وجهی ندارد که گویند اهل بلد جامع جمعه بگذارند
و با مفتیان ظاهر چنانچه مدعای ایشانست و بان تصریح کرده اند
که اگر چهل نفر در حبس باشند و روز جمعه رسد بر ایشانست که

خود اقامت جمعه نمایند برای انکه اجتماع ایشان با اهل جامع بلده
متعذّر است ایشان را برای انکه قادر نیستند بر خروج جدا و در صورة
مفروضه بعد از انکه جامع اوّل پر شد باقیان را متعذّر است اجتماع
با ایشان اشدّ تعذّری برای انکه تداخل ابعاد لازم می اید و تداخل
ابعاد در استحاله اشدّ از خروج جدا است پس ظاهر شد که
مدار در تعدّد جمعه بر عذر است و تعذّری که بالفعل واقع شده باشد
و ظنّی که ایشان اعنی المانعین برده اند که در صورة مفروضه اهل
بلد جامع جمعه بکذارند باتّفاق ظهر غلطی فاحش است و هذا عبارتهم
الدالّة علی ما ذکرنا قال فی الایضاح نقلاً لو اجتمع فی الحبس اربعون
فصاعداً کما فی البلاد و فات فی المدن الکبار و قلنا الحبس عذر
کما قال الرافعی اذا لم یکن مقصّراً فیه فالقیاس انّه یلزمهم
اقامة الجمعة لانّ اقامتها فی المسجد لیس بشرط و التعدّد یجوز
عند عسر الاجتماع فعند تعذّره بالکلّیّة بالطّریق الاولی
فحینئذ یتّجه وجوب النّصب علی الامام انتهی و از این کلام اخیر
که کفت فحینئذ یتّجه النّصب علی الامام ظاهر می شود که در صورتی
که بلد جامع بجمعیّتی باشد که تمام اهل بلده را اکر جمع شوند
نتواند کنجانید بر والی واجب است که عقد جمعهٔ دیکر بکند کما فی

فیه و از جمله تعجّبات که کرده اند اینست که نماز مباح چکونه متصوّر است
امّا این ایراد بر فتوی مولانا نجیب الدّین علی است که نوشته که نماز
جمعه در روزی مباح است و ان قلنا باستحبابه فله وجه و منشاء
این تعجّب التباسی است که ایشان را شده میان مسنونیّتی که صفت
جوهر صلوة است و مسنونیّتی که صفت ایشان بانست و مراد از اباحتی
که او نوشته اباحتی است که صفت ایشان بان صلوة است نه اباحتی که
صفت جوهر ان صلوة است و می توان که جوهر صلوتی سنّت باشد
یعنی نافله و ایشان بان مباح مثلاً اکر کسی هر روز دو هزار رکعت
نماز بکذارد اکر کسی پرسد که این نماز که او می کذارد از جنس نماز
فریضه است یا از جنس نماز نافله کوییم از جنس نافله و اکر پرسد که
سنّت است که هر روز کسی دو هزار رکعت نماز کذارد جواب این
انست که نه و الا انان که نمی کذارند تارک سنّت باشند و اکر کسی
تمام مال خود بصدقه دهد اکر کسی پرسد که این صدقه مفروضه است
یا مسنونه جواب انستکه صدقه مسنونه و اکر پرسند که سنّت است
که هر کس تمام مال خود بر صدقه دهد جواب انستکه نه و اکر کسی هر روز
یک ختم تلاوت کند اکر پرسند که این تلاوت مسنونه است جواب
انست که بلی و اکر کسی پرسد که سنّت است که هر روز یک ختم تلاوة

كند جواب انث كد نه وكم مثل هذا والسلم

مكتوب مسائل الجمعة

١٣ بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اما بعد كان السبكي رحمه الله في اول امره يستبعد قول من لا يجوز تعدد الجمعة مطلقا ثم بدا له بعد سنين في ذلك فاتخذ ما كان يستبعده مذهبا يدعوا اليه وينصره حتى صنف في ذلك اربع مصنفات الاول كتاب الاعتصام بالواحد الاحد من اقامة جمعتين في بلد وهو اجمعها والثاني القول المتبع في منع تعدد الجمع والثالث كتاب اللمعة في منع تعدد الجمعة والرابع ذم التمعة بتعدد الجمعة وتبعه على ذلك الشيخ تاج الدين السبكي رحمه الله واختاره في كتاب التوشيح ووافقه على ذلك الشيخ ولي الدين ابو زرعة احمد العراقي رحمه الله وصنف في ذلك كتابا سماه الاعتصام بالواحد من جمعتين في بلد واحد وعمدة احتجاجهم في ذلك شيئان احدهما ظاهر نص الشافعي حيث قال ولا يجمع في مصر وان عظم وكثر مساجده الا في مسجد واحد والثاني ان النبي صلى الله عليه وسلم والخلفاء بعده لم يفعلوا الا كذلك حتى زعموا ان اول

من فعل ذلك ابو جعفر المنصور في بغداد وليس في شئ منها حجة اما في الاول فلان ذلك القول من الشافعي رضي الله عنه محمول على ما اذا لم يمس الى التعدد حاجة ولم يكن في اجتماعهما في موضع واحد عسر ومشقة والدليل عليه ان الشافعي رضي الله عنه دخل بغداد وهم يقيمون الجمعة في موضعين وقيل في ثلثة فلم ينكر عليهم وهذا الذي وقع من الشافعي رضي الله عنه وان كان للاصحاب في تاويله وجوه كثيرة لكن ما عليه اكثر الاصحاب هو هذا التوجيه وقد قال الله تعالى ما جعل عليكم في الدين حرج وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا وقال صلى الله عليه وسلم لمن كان يطيل صلوة بالقوم افتان انت ولا شك ان تكليف اهل البلدة الكبيرة ان يجمع جميعهم في موضع واحد اعظم العسر واما في الثاني فلان اقتصار الصدر الاول على جمعة واحدة لا يدل على ان ذلك كان حتما فلعلهم كانوا لا يفعلون الا الواجب ولو صح ذلك قلنا لا يصح خطبة غير الولي لان الصدر الاول كان لا يخطب عندهم الا الخلفاء بانفسهم الى غير ذلك من امور حدثت بعد لحدوث اسبابها على ان هؤلاء لا يثبت لهم ما ندعون الا ان يثبت ان الذين كانوا يجمعون

في جامع واحد كانوا بحيث ينالون في ذلك مشقة فليتنبهوا لذلك
مسئلة هذا الذي اختاره السبكي ومن تابعه مما لا يعبأ به في
فتوى المذاهب بل الصحيح الذي اعتبره اكثر الاصحاب هو جواز التعدد
لدى الحاجة اليه بقدر الحاجة والذي يثبت به الحاجة ليس تعذر
الاجتماع في محل واحد بل ان لا يكون الاجتماع سهلا عليهم بل
فيه مشقة ثم انهم يذكرون فيما يوجب المشقة اشياء فمنهم من ذكر
الازدحام قال الشافعي رحمه الله في العزيز لكن الذي اختاره اكثر
اصحابنا تعريضا وتصريحا انما هو الوجه المنسوب الى ابن سريج وابي
اسحاق وهو تجويز التعدد عند كثرة الناس والازدحام انتهى
ومنهم من ذكر معه سببين اخرين كصاحب الانوار حيث قال الا اذا
كبرت البلدة وكثر اهلها وشق اجتماعهم في مسجد واحد لوقوع
الزحمة او لبعد اطراف البلدة او لوقوع المقاتلة بين اهلها
انتهى ومنهم من ذكر معه سببا اخر سواهما قال المولى بهاء الدين
في شرح الشامل الا اذا شق اجتماعهم اما لضيق الموضع عنهم
او بحيلولة نهر لا يعبره السابح قال الغزالي في مختصر البسيط وكذا
في الوسيط انتهى فالذي يلوح من اختلافهم في ذكر تلك الاسباب
انهم ما يذكرون حصرا قطعيا بل ويقاس عليه ما شاكله في المعنى

فحيث حصل من غير هذه الاسباب مشقة مثل مشقة الحاصلة من
احدهن كانت مشقة معتبرة يجوز التعدد نعم فات الازدحام ليس
من افراد ازدحام سببا ولا بعد الاطراف من حيث بعد الاطراف بل
لما يتضمنانه من المشقة فحيث يلزم مشقة مثل المشقة الحاصلة
منهما كان الحكم الا ترى السبكي رحمه الله كيف قاس اعذار الجمعة
على المرض حيث قال بل ينبغي ان كل ما ساوى مشقته مشقة المرض
يكون عذرا قياسا على المرض المنصوص انتهى فاذا جازت المقايسة
هنالك جاز ههنا واذا ثبت ذلك كذلك فمتى كانت البلدة تامة
بحيث يكون الوقوف في سطح مسجدها وسط النهار شاقا مثل المشقة
الحاصلة من احدى الاسباب المذكورة كالازدحام مثلا ينبغي ان
يكون السطح معتبرا والحال انه في هذه البقاع وان ضبط ذلك
بزوال الخشوع كان حسنا كما ضبط العجز المجوز لترك القيام في الصلوة
والعدول منه الى بدله بذلك كما قال في الروضة قلت الذي اختاره
امام الحرمين في ضبط العجز ان يلحقه بالقيام مشقة تذهب خشوعه
والله اعلم انتهى ولعمري ليس العدول من القيام وهو ركن في
الصلوة الى بدله اهون من العدول من وحدة الجمعة الى تعددها
والحنفية استكرهوا الصلوة في الشمس تعليلا بانه تذهب الخشوع

ولا شك ان المحافظة على الخشوع امر مهم في الصلوة فان الفلاح
منوط به في قوله تعالى **قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم
خاشعون** وهو من فرايض الصلوة التي يبطل بدونها الصلوة
عند بعض العلماء وما ذكره الغزالي رحمة الله عليه في البسيط حيث
قال لا يشترط ان يقعد في ركن او مسجد اذ الركن قد لا يجمعهم وما
ذكره الرافعي في العزيز حيث يقال وليس من الشرط اقامتها في ركن
او مسجد بل يجوز اقامتها في فضاء معدود من خطة البلد غير خارج
عنها لان الجماعة قد يكثر ويعسر اجتماعها في محوط انتهى لا ينافيان
ما ذكرنا لان كلامهم في ان الفضاء من حيث هو فضاء لا يمنع من
ان يقام فيه الجمعة وهو كذلك وليس في كلامهم ما يدل على انه
لا يمكن ان يوجد في بعض الافضية ما يمنع من اقامة الجمعة فيه كيف
والرافعي رحمه الله يجعل سبب العدول الى الفضاء عسر الاجتماع
في المحوط فاذا كان فضاء بحيث يكون العسر فيه مثل العسر في المحوط
بسبب ما كان العدول اليه وقوعا فيما ربت منه كما قيل **شعر**
وكنت كالساعي الى مثعب ❀ موائلا من سبل الراعد
فتعين حينئذ العدول الى محوطين اثنين **مسئلة** وهل يعتبر الطرقات
في امر الاتساع الذي يفهم من كلام الماوردي رحمه الله انه لا ينبغي

ان يعتبر على المذهب الصحيح الذي عليه الفتوى لانه قال وان كان
المصر واحدا متصل الابنية لا يسع جامعه جميع اهله لكثرتهم كالبصرة
فقد اختلف اصحاب الشافعي في جواز اقامة الجمعة في موضعين منه
للضرورة لكثرة اهله فذهب بعضهم الى جوازها واباه الاخرون
وقالوا ان ضاق بهم اتسعت لهم الطرقات فلم يضطروا الى تفريق
الجمعة انتهى فعلم ان اعتبار الطرقات انما يقع من الذين لا يجوزون
تعدد الجمعة وذلك خلاف ما عليه الفتوى ولو كان اعتبار
الطرقات عاما عند الجميع كان يجب اجماعهم على عدم جواز التعدد
لانه ما من بلدة يعتبر طرقاتها الا وسع اي مسجد فرض فيها مع
طرقاتها ولهذا ترى السبكي رحمه الله يحتج على نفي التعديد فيقول
الحاجة لا يتحقق ابدا لان من لا يشترط المسجد ولا الامام كالشافعي
يمكنه القول بان نلزم اذا لم يكفهم الجامع ان يصلوا في الطرقات
وسايقة في صفوفهم واتصلت انتهى واقول اعتبار الوقوع
في الطرقات امر بعيد لان الطرق حق المارة لا وجه لشغلها بشيء
يمنعهم من استيفاء حقهم سواء كان صلوة او غيره **مسئلة** وهل
المدار في الاتساع على اتساع المسجد للمتوطنين او يعتبر في ذلك
من يجب عليهم الجمعة من المقيمين ايضا الا ينبغي ان يشك في وجوب اعتبار

71 ان يعتبر على المذهب الصحيح الذى عليه الفتوى لانه قال وان كان
المصر واحدا متسع الابنية لا يسع جامعه جميع اهله لكثرتهم كالبصرة
فقد اختلف اصحاب الشافعى فى جواز اقامة الجمعة فى موضعين منه
لكثرة اهله فذهب بعضهم المقيمين اذ لا وجه لان يوجب عليهم
الجمعة ثم لا يقام لهم موضع ولا يمكنوا من العمل بما اوجب عليهم
بل الاقرب ان يعتبر من ان يستحب لهم الجمعة ايضا لان الاستحباب
حكم شرعى ولا معنى لان يومروا بالاتيان وان كان امر استحباب
ثم لا يجعل لهم موضع يتمكنون فيه مما حبب اليهم وامروا به ومن
الذى يستحب لهم الجمعة قال ابو زرعة رحمه الله فالجمعة افضل فى
حق العبد اذا اذن له سيده وكذا ان خلا شغله فيما يظهر واشار
اليه القاضى وغيره وفى حق العجوز باذن الزوج دون الشابة
وفى المسافر والمريض قاله الشد[?] ومن لا يسمع النداء فيما نظر
انتهى كلام الفخر[?] اقول ومن يصلى من الصبيان ينبغى ان يكون
كذلك والله اعلم مسئله متى كان الوقوف فى سطح المسجد بقفا
بعلة الحرارة يحكم بقدر زمان ذلك الوقوف هل يعتبر قدر اداء
ركعتين او قدر ذلك واستماع الخطبة او قدرهما وقدر ادراك دعاء
الامام يعنى اذا كان الوقوف قدر اداء الركعتين فى الشمس مثلا غير

شاق

شاق ويكون ما زاد على ذلك شاقا هل يكون ذلك سببا مجوزا 72
للعدول من جمعة واحدة الى جمعتين او لا الظاهر ان يعتبر الوقوف
قدر سماعنا[?] الوقوف لان تكليف الناس ان يأتوا بحيث يبلغون
الى المسجد مع تكبيرة الامام ويخرجوا اذا سلم تكليف شطط لا يكاد يقدر
على ذلك بل ينبغى ان يتركوا على عاداتهم فى اتيانهم الى المسجد
واحدا بعد واحد على تدريجهم المعتاد كيف وان اجتمعوا فى الاتيان
فى ان تكبيرة الامام ضاق عنهم باب المسجد وحصل الازدحام و
كاد يفوت لبعضهم الصلوة ولا يبلغ مصلاه الا بعد فراغ الامام من
الصلوة مسئلة القرية المستقلة التى تلحق بالبلدة وتصير
جزءا لها معدودة منها وتندرج الى ذلك تثبت لها اوقات ثلاث
الاولى حالة لا يشك الناظر فيها انها قرية مستقلة والثانية
حالة يتردد الناظر فيها ويختلف الكلمة فتارة يقال انها باقية
بعد قرية وتارة يقال انها جزء من البلدة والثالثة حالة الجزم
بانها جزء البلدة قطعا وهكذا الكل شئ يتدرج من حال الى حال
يثبت له وسط لا يكاد يتفق فيه الكلمة وطرفان مقطوعان
وحكم الحالة الاولى والاخرة غير خافية اما حكم الحالة المتوسطة
فى جواز عقد الجمعة فيها فالاشبه الجواز وان لا يترك الجمعة المستمرة

اذ ذاك يتفوى جهتا العزوية بالاصل والاصل بقاء الشئ على ما ٧٣
كان عليه **مسئله** اذا اختلفا الاطلاقات فيما يدخل في البلدة
وما لا يدخل اعتبر اخص الاطلاقات وحمل غيره على التوسعات
كل من بعد عن البلدة توسع في اطلاقها فمن كان في البلد البعيد
يطلق اسم البلدة بحيث يدخل فيها قراها البعيدة فاذا دنا من البلدة
بعض الدنو يطلقها بحيث يشمل قراها القريبة دون البعيدة فاذا
ازداد قربا اطلقها بحيث يتناول العمارات المتصلة بها دون
القرى فاذا دخلها اطلق بحيث لا يتناول الا داخل السور فهذا
اخص الاطلاقات وهو محمول على الحقيقة وما سواه على المجاز و
التوسع واذا ثبت ذلك كذلك قلنا ان لفظ بلدة جهرم قد يطلق
بحيث لا يدخل فيها نوشنجان اذا دخلوا داخل الحصار القديم لا (سكان نوشنجان)
يكاد يكون قولهم في الاخبار عن ذلك الآن يقولوا دخلنا البلدة
واذا اتوا من هنالك الى موضعهم لا يكون قولهم الآن يقولوا
اتينا من البلدة **مسئله** سور الجهرم واثاره مما راه بعض العلما
وغيره سور الجامع معه عقد الجمعة في خارجه وعمل اهل نوشنجان
بفتواه وتقلد وامت هيبر منتي لاح لمعنى اخر والسور السور بعينه
انه ليس بحيث يعيبا به في ذلك لم يكن له نقض قول المفتي الاول

٧٤ لان المسئلة اجتهادية وليس للمجتهد ان يمنع اتباع المجتهد الاخر
عن اتباعه وان كانت مسائل الباب اي ما ينظر في الكتب واليها
الرجعى لكن النظر في بلدة معينة وسور معين مما لا يقبل ان
ينظر حاله في الكتب بل ذلك منوط الى نظر الناظر المستبصر العالم
بالمسائل الحاذق في امر العرف والشرع **مسئلة** اذا كان الوالي
حنفيا واهل البلدة اخلاطا من حنفيين وشافعيين فعقد لهم
الوالي جمعتين بناء على ان ذلك صحيح في مذهبه لا يجوز لبعض
الشافعيين ان يمنع ذلك والولاة في هذه الايام حنفيون و
الجمعات المستمرة انما يقام بامرهم لا سيما جمعة جامع نوشنجان
فان السلطان المطاع ايده الله امر بعقدها امرا صريحا كيف و
الشافعي نفسه لم يمنع ذلك في بغداد بناء على ان عقد الجمعتين
او الثلاثة هنالك كان باجتهاد غيره و ذلك على تاويل اكثر
الاصحاب والله اعلم بالصواب

مكتوب المرشية ١٤

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى الاخوان الاطيبين التائبين
اما بعد چون نفس بر راه تسليم است وحاجت بتسليم مجب

صعوبت مصیبت است و داند که مصیبت اخوان بموت سلف کریم
امیر عماد الدین جعفر آسان بر ایشان آسان نشود دوم یاد ایشان را
بران مصیبت تعزیت می دهد و تسلیت می نماید تا امر خدای تعالی را گردن
نهاده از واقع خود نگریزند که شخص از واقع خود در نتواند گذشت
دوم آنکه و لیّم مولانا شمس الدین محمد دیده بود که شخصی از منبر
فرود می آید و این بیت میخواند ٭ ای خفته در وقت سحر حد ثبات الله
تاکی گریزی از اجل این المفر این المفر ٭ گوئی اشارت بحال این دوست
بود که نکته گشت چه او خطیب اخوان و صاحب سخن ایشان بود لسان
حال او بوده که این بر خود می خوانده دریغ از آن فصاحت و بیان
دریغ از آن هزده هزده دان یا خود دریغ نگویم که بر مؤمن دریغ زدن
بروز مرگ چو تابوت من روان باشد ٭ گمان مبر که مرا یاد این جهان باشد ٭
مرا چو مرده ببینی مگو دریغ دریغ ٭ بد ملک دوغ در افتی دریغ آن باشد ٭
موت امیر عماد الدین جعفر دلیلیست از دلایل وجود جهان دیگر زیرا
انکه مثل او آدمی نه سزاوار است بر انکه میت شود و عجب آنکه چون
با خود نشینیم بکسی مانیم که موت او را باور نکرده اید و این نیست
جز برای بعد او از استحقاق نیستی والحق این نه تخیلی بعید است
چه مؤمن نمیرد المؤمنون لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار

این تعجب که از موت او در نهاد سر بر میزند مگر برای آنست که دل بر
مؤمنی او گواهی میدهد وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ
أَمْوَاتًا اگر چه ظاهرش در شان شهیدان معرکه است اما مجاهدان
خدا و مجاهدان نفس و هوا را ازین شهادت نصیب باشد ای جماعت
اخوان دانند که آنچه حالی از نیکوئی این برادر گذشته می دانید و بیشتر
ضمیر شما مصور و محصل است در حین حیات او باین گونه نمیدانستید
اگر چه که می دانستید برای آنکه هستی شخص ساتر حال و مانع کمال
اذعان بکمال اوست و این تعبیر جهل و کفر انیست که در نهاد آدمی
نهاده اند بنده شکور و قلیل ما هم آن باشد که واقع نسبت با وی
ساتر نگردد و چیزها را دراندم که هست چنانکه هست بداند و قدر
بشناسد و یعرف قدر الشیء عند زواله حال عامه است زیرا که
همچنانکه شیء در میان قدرش شناسند و دانند این برادر غایب شد
دیگر برادران که حاضرند قدر یکدیگر بشناسند و بر یکدیگر تنگ
نگیرند جانب شهوت و غضب که دو خنزیر و کلبند درون پوست
آدمی بر جانب برادران هم جنس نگزینید که مدام برای آن یا برای این
با برادری در کشاکش و کین باشید زینهار که روی با روی یکدیگر
دارید و با یکدیگر عفو و اغماض بکار دارید و بحث و اعتراض فرو

۷۷ کن اریب وچند روزی که با همید همدم بکید بکیر باشید **شعر**

این ملک دو دم که مهلت دیدار ممکن است   در باب کار ما که نه پیداست کار عمر

دریغا نامه‌ها که می‌نوشتم نصف حدیثش از جانب این برادر که شنیده بود
و کمال رغبت او در تلقی و توقع و نظم و تدوین و نشر و تبیین آن
کما ورد فی الخبر ان الله یلقن الحکمة علی لسان الواعظین بقدر
همم المستعدین والمستمعین

چنگی کو در نوازد بیت و چار   چون نیابد گوش کر دچنگ یار
نی حرارت بادش آید نی غزل   نی ده انگشتش بجنبد در عمل
گر نبودی گوشهای غیب گیر   وحی ناوردی ز گردون یک بشیر
ور نبودی دیده‌های صنع بین   نه فلک گشتی نه خندیدی زمین
آن دم لولاک این باشد که کار   از برای چشم تیز است و نظار
جمله از عشق هم خواب و طبق   کی بود پروای صنع عشق حق

الله سبحانه باقیان اخوان را وارث احوال و اعمال این برادر گذشته
گرداناد و معانی او را از جهان کم نگرداناد انه علی ما یشاء قدیر
و بالاجابة جدیر ولا حول ولا قوة الا بالله وهو حسبی ونعم الوکیل

مرثیه

جامه گردون از آن ازرق شد کبود   کز فنا باشد مر او را تار و پود

رعد

رعد و برقش هست آه آتشین   ابر باشد آه را همراه دود ۷۸
گر نمی‌گرید بچشم اختران   چیست این باران که می‌آید فرود
بسکه بر ابنای خود گرید جهان   اشکش از دامان روان شد رود رود
آه بید رخشید بر یخ ناگهان   دیده تا برهم زدم دیگر نبود
وه کجا شد آن هنر وآن ادب و فن   وان مروت وان وفا وان لطف وجود
آن بلطف و مردمی اندر میان   از میان مردمان مرگش ربود
دهر دهر آید چنین کس در جهان   گر چه رفت او از جهان بسیار زود
یا فکونی امت عین الکمال   کور کرد دیار با چشم حسود
یا مگر قدرش ندانستند خلق   نعمت از ناشکر بیزاری نمود
قدر بشناسید هم را پیش از آن   کز پشیمانی نیاید هیچ سود
رو بروی هم کنید از روی لطف   مهر را افزون و کم گفت و شنود
مؤمنان را دل بود مرآت هم   دل بباید پس هر آیینه زدود
چون توان کردن بشکرانست دگر   وجه نعمت را چو پوشاند وجود
هر چه رو گردان ز روی ثبت گرد   دیده کم شد روشنی چون دود فرود
بند چشمی خواه از احسان حق   تا توان احسان او کردن شهود

مکتوب حفظ المودة

۱۵ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة
والدین عبید الله اما بعد چون یاد می کنم تو طن شما در اخوان
اباد و دوام حضور در مجلس اخوان و معاونت ایشان بقرائت
کتب تذکره و ادارت کلام در وجه موعظه و افادات علمیه و ان
حسن سمت در نطق و صمت و ان خشوع و اطراق و صفا و اتفاق
و کرم و اخلاق و طیب اعراق تاسفی عظیم باز دید می کردد که چه چشم
زخم بود که از ان رسید و چه شد اخوان اباد را که شما خالی ماند لا
اخلاه الله منکم و چه شد شما را که شماتت اعدا با خوان خود پسندید
و بعضی حظوظ را فدای این اجتماع مبارك با این مجتمعین نکردید
و بر بعضی غصه ها صبر نکردید با امید انکه ان عوض و طعاما ذا غصة
باشد نه اخر برادران شما که بر شما سابق شده اند یا بمان اعنی الصدر
الاول رضی الله عنهم تن و جان و اهالی و اوطان در راه خدا فدا کرد ند
و تن و جان خود را از عذاب اخرت باز خرید ند چه محنتها که ایشان
نکشیدند چه غصه ها که نبردند بجمله خود معلوم است که نفس اماره
بداغ ریاضات و مجاهدات رام می کردد از سختی سر در نباید کشید

که نیش با نوش است

صبر چون پول صراط انسو بهشت ۝ هست با هر خوب یاری لالای زشت
تا نه لالا می کریزی وصل نیست ۝ زانکه لالا را ز شاهد فصل نیست
خواه بعذر خواه بغیر عذر این صورت خود دست داد اما اکنون نه وقت
کران بتلافی رسد هنوز هنکام نرسیده که از اندارکی کنند وقت
نیامده اما که اینه محبت و یکانکی از زنکار کدورت بزدایند ع
عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا ۝ میعاد بودن در شهر هنوز
سر نیامده میعاد معاودت با اخوان اباد هنوز در نیامده اخوان
اباد را بی شما صفائی نیست نه وقتی که با صفا اید شعر
یا طالب الحسنات فی شرع الهوی حفظ المودة احسن الحسنات
روا است که اجتماع اخوان را با شما حاجت باشد و شما را در شهر
بودن بی لجاجت فی فی ایام دوری بس کر بود اصبر هست طرایفت
چشم بر راه قاصد فرخنده پی است که کی این مژده می رساند که کلبن
محبت نضارتی جدید یافت و در مجمع اخوان مهر کیاهی تازه رسته
و در مقام التفات تشایلت و تعانقی مجدد دست داده و همه یکجهت
و یکرو شده اند و پشت بر پشت هم باز کرده نه پشت بر هم کرده
و دو رو از یکدیکر بتابید و قبض مودت در نیابید

ومنكم العمل ومنا البلاغ والتوفيق من الله عزّ وجل وما توفيقي
الا بالله عليه توكلت واليه انيب والسلام على وليّ

١٠ مکتوب مقتضی الوکالة

بسم الله الرحمن الرحيم
حسبنا الله ونعم الوكيل من عبد الله الفقير اليه قطب بن محيي
الى وليي في الله وكيل الاخوان سميّ جعفر رضي الله عنه امّا بعد
در این ایّام ولیّم امیر شمس الدین ابو سعید که در اقامت تلاوت
وصلوات واجتماع بر خیر در اخوان اباد مدد خلق داد از انجا که
غیبت فرموده وشیخ کریم الدین همین سبیل واخر الشیخین
بنابر تنگی منزل میل شهر فرمودند اینها همه اسباب سستی است
در کار عبادت مگر انکه خدای عزّ وجل برحمت خویش نگاه داشته
فرماید واخوان را نشاطی تازه وتوفیقی جدید کرامت فرماید که
صبر ان سستی بان نشود چه شان سالک انست که هرگاه احساس کند
که والعیاذ بالله در عبادت روی بوهن ووهون دارد زیادت
از سابق قوت بجود کند چه سست حاجت بقوت ان زمان بیشتر است
کما اخبر الله عزّ وجل قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم
فاخشوهم فزادهم ايمانا واگر چه همه اخوان باین قوت مطالبند ولی

الاخوان که عوض قصورات دیگران بر اوست زیادت از همه باین
مطالبست وقیّت که چنانچه مقتضای وکالت وکفالتست هر وقت
که یکی از اخوان سستی نماید او در قوت وی افزاید ونگذارد
که در اسر قصوری روی نماید مرکز را نگاه دارد که اینکار اخوان
غاشیین بعد مهر سند انشاء الله تعالی نگذارد که جنود ابلیس
دست بردی کنند وصف سالکان را بشکنند که صحیح را نگذاشتن
که شکسته شود اسان تر است از شکسته را باصحت اوردن هرچه
از احوال صحابه رضی الله عنهم در سیر ایشان معلوم کرده وثبات
قدمها که در معارک نموده اند وبقیّه قبیله مرکز را نگاه داشته الله
واز جای نرفته اینجا بکار اورد که اگر جهاد اصغر اکنون نیست جهاد
اکبر بجاست حال بناء مسجد وبیوت عبادت اعلام بخشد وحال
بعضی از اخوان که از جهد خستگی بجهرم رفته بودند وایشان فی
هو الله فی کل مکان اعلام نماید در تعلیل خروج وساکنان اخوان
اباد بسوی جهرم که فی الحقیقة حرکتی خارج است سعی وجهد مبذول
دارد وهم چنین خروج ساکنان جهرم بسوی ایشان والله
ولی العصمة والتوفیق وهو الهادی
الی سواء الطریق

مکتوب تمییز المطیع

١٧ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین بعد اما

سخنان که نوشته بود که می خواهد که بگوید تا مطیع و غیر مطیع بان

از هم جدا شوند تا گفته نکند اردو بر خدای عز و جل سبقت نجوید

در این کار لا تقدموا بین یدی الله و رسوله که این نتوان

بود که اگر کسی بسبب آن سخنان نامطیع ظاهر کردد و گوینده آن

سخنان را بنا وان نگیرند حکمة خدای تعالی موی بموی آنچه هست

تمام اشکارا می رساند این کار بخدای عز و جل باز گذارد و از انجا

که اوست جز رفق و مدارات مسلوک ندارد والله غالب علی امره

ولکن اکثر الناس لا یعلمون هر کسرا که مجد با طلب باید و برابر کار

او مدد کند و همه را باید عای خیر یاد دارد و سینه را با همه پاک سازد

و کار ایشان با خدای تعالی باز گذارد راه خدای رفتن کار عمر است

و راهی است دور و دراز سلوک این راه را صبری تمام و عزمی بر دوام

می باید و اصحاب صبر و عزیمت کم یافت می شوند سالک این راه را

بخاصة خود مشغول می باید شد که بسیار دل بر دیگران ننهد که انگاه

چون از ایشان سستی یابد او نیز سست و بی پشت کردد از انجا که او

باید

باید که دل بر تنها روی ننهد اگر اتفاقا رفیق راهی چند پیدا شود

چیزی باشد که براه باد پاینده باشد و اگر پیدا نشود از خود دل

بر تنها روی نهاده بود انچه پرسیده بود که بعضی اعدا در عداوت

و بغضا افزوده اند ای برادر ما را چه زیان و ما را از ایشان چه

اندیشه ما را در این کار غرضی نیست و خیال بندی نکرده ایم که ترسیم

که مبادا سنگ مطاعن ایشان بر ان جا چیزان اید و در هم شکند

مقصود ما تیسیر سلوک سبیل خدا است بر خود و بر کسی که ما را در

این راه همدردی و رفاقت کرده اند و بهمه حال ما خود این راه می رویم

و دست از این کار نمی داریم و شک کردن مردمان در کارهای ما

ما را در کار خود بشک نمی افکند و هر کسرا که خدای عز و جل بر رفاقت

ما نوشته کیست اعدا او را از ما باز نمی توانند برید بمقتضای گفتار خدای

عز و جل قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی باجتماع

و انفراد هر چون که میسر می شود باین امر ایستادگی می نمائیم و

تنها و با تنها هر چون که دست می دهد پای در این راه می نهیم

بل مثنی را دو سه را دار به از فرادی چون حق عز و جل ابتدا به

ان فرموده اما اگر تنها باید رفت هم عاجز نمی انیم مقصود که

دل فارغ دارد که هیچ غم نیست و نعمة و فضل خدای کم نیست والله

المشکور علی جمیع الافعال وله الحمد علی کل حال فان تولوا فقل ۸۵
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

مکتوب جدید الهبة ۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم
والعاقبة للمتقین من عبد الله قطب بن محیی الی وکیل الاخوان
الطیبین کان الله له ولک وکیلا و کفیلا اما بعد امر بتاخیر
تلفظ بکلمهٔ وقف برای آن بود تا چون موقوفات مقرر و محرر
شود وجز وقف کردن نماند نیت مجدد کرداند تا بر نیت طریقه
ان یعمل ابدا اکنون بندهٔ فقیر برحمت خداوند خویش قطب بن محیی
ابن محمود الانصاری تاب الله علیه نیت خویشرا درین وقف
الهی مجدد کرداند و دل خویشرا برای آن حاضر ساخت انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من
المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین خداوندا
مقصودم ازین وقف ابتغای رضای تواست و دار اخرت و تیسیر
سلوک سبیل تو بر سالکین و اعانت ضعفا و مساکین این عمل را
بندهٔ خود بپذیر فضل داد و او را بران اعانت فرمای و انچه مقصود است

ازان

ازان برحمت خویش راست او و سلوک راه خویش برین بنده و دیگر ۸۶
بندکان که بر سلوک سبیل تو پیمان کرده اند اسان کردان و
ما را با همه بندکان شایستهٔ خویش را بان رسانندهٔ برسان
در تحت لواء محمد صلی الله علیه وسلم ما را حشر کن و با حیاء
سنت و متابعت سیرت او و سیرت صحابهٔ او رضی الله عنهم
ما را موفق کردان انک بالجود العمیم علی العالمین منان و
بک المستغاث و علیک التکلان مجددا ولی خویشرا امیر عماد
الدین جعفر بن محمد بن محمود کان الله له را وکیل خویش ساختم
درین وقف الهی و او را وصیت می کنم که در حین تلفظ بکلمهٔ وقف
دل را حاضر کرداند و نیت را خالص کرداند و تقرب بخدای جوید
باداء نافله از صلوة و مستقبل قبله بنشیند و اخوان الطیبین را
حاضر کرداند تا شهدا باشند نزد خدای عز و جل و بوقار و حضور
دل و خشوع جوارح بعد از اداء حمد و صلوة و تشهد املاک
که مثبت شده در سواد وقفنامه با انچه اضافه شده باشد اگر چیزی
اضافه شده باشد وقف کرداند بوکالت این ضعیف بر وجهی که در
سواد وقفنامه مثبت شد و وصیت می کنم سایر اخوان الطیبین را
که این املاک را از ملک خویش اخراج می کند با نکه نیتها را حاضر کنند

وميا بعذران باوكيل اخوان كه وكيل اين ضعيف است بغير ما ينبد ابتغاء
لوجه الله وخالصا لله تعالى اىما نابر ونصد بقا بوعده وميا ثيا
وو ففا اكرهمه در باب مجلس مطمئنين الهى باظاهر وفارغ الى از
اعتبار باشند تا نور اجتماع بر دلها افتد ونيت تعظيم حاضر كرده
پسنديده باشد والله الموفق

١٩ مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى الاخوان الاطيبين كثرهم الله وبارك
عليهم اجمعين اما بعد فهذه قصيدة شوقية جامعة انتخب بها
الاخوان وحببنا بها شهر رمضان الذي امره بسمعه فعاد نيفعه
والله ولي ذلك وهو الهادي الى احسن المسالك وذلك ما نقول

القصيدة الشوقية

قفا واذكرن اخبار تلك المنازل   عسى يكشفا ما حل بي من بلابل
منازل قوم نازلين بناشز   من الارض في نفخ كثير الجنادل
نعم فارقولنا القوم منكثا   وما كان فيها من كريم الخاتل
وراموا ديارا اسكنوها بغفلة   وراموا بر اتباع نهج الاوائل
فقد ثبت منهم وصيتر ثابت   بترك مقام قام فيه بباطل

فقام

فقام اناس يبتغون خلافهم   من شانئ همن واخر عاذل
وان قال قد هاجرت لله قائل   فما ذاك من ذنب بعد لقائل
وان فرغوا الله قلبا وقالبا   وان تبتغوا ما عنده بالوسائل
وان قيل طوبي للغريب فقيل من   فقيل هم النزاع من ذي القبائل
فما ذاك ذنب لا ولا داد ذا وذا   افيقوا فليس الله عنكم بغافل
ولا تلبسوا الحق الجلي بباطل   ولا تخلوا فالله خير مماحل
ولا تحدوا اناسا على ما اتاهم   فما زال سحب الفضل سح الهواطل
الا ايها الاخوان قوموا لشانكم   دعوا شان شانيكم ليوم المسائل
دعوهم ربا ولا يضل شريده   فما سادرا الا لوادد ببابل
اذا كان ربي عالما بسريرنا   فلسنا نبالي من جهالة جاهل
الا طاب ممشاكم وطاب مقامكم   وما الله من والاه قط بخاذل
الا فاسجدوا والله ربي فاعبدوا   بكل غدوات وكل اصائل
الا واحفظوا ارباعكم ما استطعتم   مديمي صلوة والدعاء والتبتل
على كل ربع فاجعلوا متكفلا   فذا الساد في ان يصان بكافل
وقرة عين المؤمنين صلوتهم   فمنها امرهان لا يكون بعاطل
ويرجى لثبات عليها تواطئوا   مثوباتهم ان لا يخص لعامل
فمن اق ربع قام قايمهم فقد   انيم بر الارباع في اجر نائل

الا جاءكم شهر الصيام مباركا   فقوموا بزهد ومجاهد والتباحل
الا فاخشعوا و الرفق بالناس ابرزوا   الا امسكوا فيه لسنان المجادل
الا اكثروا فيه دراسة مصحف   الا اكثروا فيه عطيات سائل
الا ليجد كل بما هو واجد   فيجهد مقل خير كل التوامل
الا ان عيني جاد بالدمع حيث لم   يجد غير دمع ساجم بالهوابل
على شوق اخوان لنا ومعاهد   بربوة ارض في مهب الشمائل
عليها جبال قد شرفاتها   ذوات كهوف للعزيز المعامل
وبينهم دوح ثمة ليس مكانه   لدى نازل يخفى ولا عند راجل
وماثها عذب سواغ لشارب   معين لهم يجرى كجرى الهياكل
خفيف لطيف لا يمل محاجة   ولا ابتغا يا طيب تلك المناهل
رفيق بمن اهوى يريد توضوا   معين على عز وطول التجاجل
اذا حل في تلك البقاع امرؤ رأى   لما يستنز في قلبه ذات طائل
وشوقا وذوقا في العبادة زايدا   وايثار عقبى واسفا الاباطل
وحب اشتغال المرء بالنفس طارحا   لكل فضول لا يعود بحاصل
وحق بناء است حين ابتنت   بتقوى واخلاص بهذا الفضائل
تذكر ذو الجدران بنات اهلها   وتدعوا الى ذكر ونفض شواغل
سلموا لما استموها الاجلة   سلموا الى ذكر وتذكير ذاهل

سلموا الى رب تركتم لاجله   فصوا الى هذا البيوت الخوايل
فان لم يكونوا يشغلون بذكره   علام عدلتم بالديار الاطاول
كذا اكم ينادى لنبذ فوق نسبة   بنطق فصيح فاصل غير هازل
الا فاسمعوا من داركم وجدارهم   لئن لم يكونوا يسمعون لعاقل
الا فاسمعوا فيكم شهادة ميت   لئن لم يكن حي لديكم بعادل
شهدنا عيدين في حلبلين قد مضوا   وافضوا بمرء اكما الى اتحساد
الى هادم اللذات ذا الموت اسمه   يصلن على الاذان صلن ولا زل
هم سلف الاخوان نصحا وعبرة   وافراط صدق ما بقوا براحل
هم سلف منا ونحن على الاثر   كالبعض اثر البعض اهل القوافل
الهى فاغفر من مضى من فريقنا   وهذى من يبغى صراط الاوايل
وصل على خير البرايا محمد   مع الاولاد والاصحاب ثم الاماثل

٢٥ مكتوب موافق الباطن

بسم الله الرحمن الرحيم

بنلغ الى ولى وصفيى الامير فاضل الملة والدين محمد ايده
الله تعالى اما بعد نوشته بودند كه بعد از مطالعه نامه كه
همراه غياث الدين محمد بود تحيرى وتفكرى روى نمود باد
ندارم مفصل كه دران نامه چه نوشته ام اگر موجب تفكر اين

بوده که خیال بسته اند که بچیزی از آنچه در نامه بوده مقصود از
ان حال و لیتم بوده خاطر فارغ دارند که این مقصود نبوده والحمد لله
بلکه معنی چند که دران لحظه حاضر بوده نوشته شده برای نفع عام
دیگر نوشته بودند که امیر غیاث الدین گفته که تقصیری که در اخوان
ابادمیان اخوان واقع می شود از تو می بینم هما نا باین معنی گفته
باشد که حاشا در اخلاص ولیتم قصوریست اما تفصیلی که در معاملة
اخوان و سبب وقوع قصورات نوشته بودند چنانست که نوشته اند
اما ایشان را این عذر می بینم که اگر این جماعة بغایة کمال بشر رسیده
بودندی و ایشان را احتیاج بکس نبود ازان دست دراین کار زده اند
که خامند میخواهند دران کار پخته شوند ناچار رخابیها از ایشان
صادر خواهد شد مادام که مرکز از دست ندهند یعنی حکم اخلاص
قائم دارند نا امیدی ایشان حاصل نیست افتان و خیزان اخر برسند
گر ز طلب دست ندارد برسد عاقبة الامر بیابد مراد
هیچ گروه در عالم بکمال یگانگی چنان نرسیده اند که صحابه
رضوان الله علیهم که حق عز و جل گواهی داده که **هُوَ الَّذِي أَلَّفَ**
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ مع ذلک ایشان را مخالفات بوده تا نازل شد که
وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا الآية

ایشان در ظاهر جمعیت جانشان مملو از موافقت است بر عکس
ابناء دنیا که موافقت ایشان در جمعیت و جانشان مملو از مخالفت
و شقاوت بر هر بابت از اخوان اگر طالب رضای رحمانند انست که
انصاف بدهند و انصاف نطلبند و تقصیرات یکدیگر را عفو کنند
و مرکز را نگاه دارند که اختلافات عارضی همچون امواج بحر می آید
و میرود و امور ذاتیه ثابت الحکم است ثبت الله الذین امنوا
بالقول الثابت فی الدنیا والاخرة والسلام

٢١ مکتوب الکلمة المطلقة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبید الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیب قلبی الامیر افضل
الملة والدین محمد بلغه الله الی حیث قصد سالما الی سالمین
وعاد الینا سالما الی سالمین عین الله ناظرة الیه بحول الله
لا یعذر علیه فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین **اما بعد**
باوجود قرب زمان بعد اثر و تمام اذان در عوق اد ظاهر شده
الله سبحانه باسعاف حاجت بعد از ان بتیسیر اسباب سرعت و توفیق
بر ولیتم منت نهاد انه الکریم الجواد والرؤف بالعباد حکایة
که در ظهر مکتوب اظهار فرموده بودند چون خوانده شد

ازان اظهار بسیار دم خوش امد که دلیل اعتناء و لیتم است بصفیه
دل با اخوان اگرچه ازان مظهر بدم امد که دلیل تقصیر اخوانست
در حق یکدیگر و ظیفه چنین معامله همانستکه و لیتم نوشته که
اخوان را و لایت یکدیگر بصفحه مقابل می باید داشت مضایقه
که در باب حواله و لاحواله جاری شده چون مقصود ایشان
اعتنا بوده بجمع میان مذهبین نه چیزی دیگر معفو باید داشت
و همچنین ما سوای ان از مضایقات که در سمت که در معاملات
جاری شود و سعت مشرب و لیتم خود جز این اقتضا نکند کلمه
مطلقه اینست که اخیر را معاملات در میان جاری می شود و معاملها
مقاوله لازم است و مقاوله گفت و گو دیت و گفت و گوی خالی
از کدورت نیست دفع این بیکی از دو چیز شود یا با لتزام اینکه
معاملات صورتی که مظنه گفتگوی و مساوات است جاری نشود
و این التزام مشکل است و گاه هست نیز که خلاف مصلحت اخیر است
برای کشاد کار بنی جنس بمعاملات که میان ایشان جاری میشود
اگر ابواب معامله مسدود دارند خللی کارهای اخیر بسته بماند
و این خلاف شفقت و محبت و منافی اخلاص و مهربانی با لتزام
اینکه گفتگوی جهان بقدر زمان باشد که بگفتگوی مشغول اند

چون ازان فارغ شدند شده ناشده و گفته ناگفته سازند و گوینده

شعر

لقا لوا النطوی و الحدیث الذی جری … و لا سمع الواشی بذاک و لادری
و لا تذکروا ذاک الذی کان بیننا … و ما طال ذاک الشرح الا لیقصرا
تعالوا بنا حتی نعود الی الرضا … و حتی کان العهد لم یتغیرا
سنذکر احسانا تقدم منکم … و نترک اکراما لما قد تأخرا
متی یجمع الایام بینی و بینکم … و یصفو لنا من عیشنا ما تکدرا
من الیوم تاریخ المودة بیننا … عفی الله عن ذاک العتاب الذی جری
و کم لیلة بتنا و کم بات بیننا … من الانس هنی برطیب الکرا
احادیث احلی فی النفوس من المنی … و الطف من مر النسیم اذا سری

وفق الله و لیتی سلوک مسالک اولی النهی و السلام علی لکل
واخرا و الحمد لله رب العالمین و صلی الله و سلم علی نبیه
محمد و اله اجمعین

٢٢ مکتوب مرآة المؤمن

بســـــــــــــم الله الرحمن الرحیم
من عبید الله قطب بن محیی الی وکیل الاخوان الاطیبین بارک
الله علیه و علیهم اجمعین اما بعد داب این ضعیف در نامه که

باخوان می نویسم انست که انچه حاضر الوقتست از تذکره موزع
میسازم بر اخوان و هر کس بعضی از ان معانی می نویسم و مقصود
اصلی انکه همه ان معانی اسماع اسماع اخوان شده باشد چه میدانم
که همه هیئه مکاتیب میخوانند و مثل ایشان مثل ان صوفیان
می دانم که هر چند یکی بعد از یکی کواهی میداد قاضی می کفت کواهی
دیکر بیار که اینها همه یکی اند و نیست که کتابتی که بیکی نویسم مقصود
از بعضی ان معانی که دران مسطور باشد تعریضی باشد باو
تصریح در چنین مقام دوست میدادم از تعریض چنان دوست
می دادم که نامه این ضعیف نه بکوش دسم شنوند از زبان عرفیانه
بکوش طلب شنوند از زبان حقیقتانه چه عجب هر لسان از
سخن مقصودی فهم می شود جز مقصود ان لسان دیکر و سبب
کدورت امیر شمس الدین شهریار هیچ نبود جز انکه نامه که این
ضعیف بایشان نوشتم نه بکوش ان زبان که من کفتم شنیدند
اکر بکوش همان زبان شنفته بودندی موجب مزید محبت و صفا
می شد نه موجب بعد و کدورت دیکر چنین نیست که در هر کرت
کتابت همه اخوان نوشته کردد یا مبسوط نوشته کردد و نیست که
ان یک کتابت او که نوشته نشده باشد یا مبسوط نوشته نشده باشد

از نقصانیست در محبت چنان دوست میدادم که از امثال این ظنون
این ضعیف را معاف دارند و بقول مطلق چنان دوست میدادم
که اقوال و افعال این ضعیف را بر محامل دسیسه حمل نکنند این
ضعیف نیز از ان مقام که عادت اهل رسوم است می کنم و انچه
کویم و چون این ضعیف از ایشان امن باشم و دانم که امثال این
تصرفات نمی کنند و در اندیشه دران جهد می دارند انچه نکنم و کویم
صرف باشد و برنک خود و این ایشانرا انفع است و اکر این امن
حاصل نباشد ان اقوال و افعال همچون مرائی باشد که زنکار اندیشه
ها و ایشان بران نشیند و جلیه حق دران نبینند پس بر خود ظلم
کرده باشد باضاعت مرات خویش و قد ورد فی الخبر المؤمن مرآة
المؤمن و قال العارف ع یار اینه است جان او در حزن در یغ
اینه ایجان دم مزن وپناه بخدا می برم از انکه مرا و دا انچه نوشتم
هواتی یا دعواتی باشد اقول قولی هذا و استغفر الله لی ولکم
والسلام علی ولیتی

۲۳ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیتی فی الله و حبیب قلبی الامیر شمس

الملة والدین ابی سعید **اما بعد** در هر وقت کاری افتاده که
سلوک آن وقت کردن آن کار است و اگر غیر آن می‌کند چنان پذیرفته
نیست انچه حالی اخوان را می‌باید کرد اسراع است در نظم اخوان
اباد و تیسیر سکون در انجا بر خود و بر متعلقان با آنکه آنان که نقل
نکرده اند خانه ها بسازند و نقل کنند و آنان که نقل کرده اند خانه هارا
تمام کنند و مرافق ضروری بران مهیا کنند هر اینه این تا ایشان دیگر
صرف عمارت و بنای خانه ها باید ش شد خصوصا اگر مسجد ختم
نشده و آن تکمیل عمارت و گمان نبرند که اشتغال به بنای خانه عمارت
اشتغال با امر دنیویست انما الاعمال بالنیات عند این خاسند
و عبادت که در لباس غیر عبادت است از نظر امن تر است و به قبول
نزدیکتر و یک جهت از جهات افضلیت اعمال صحابه رضی الله عنهم
از اعمال دیگران همین است که عبادت ایشان در لباس حرب و
خصومات و ما یشاکل ذلک بوده که شبیه اشغال بشریت و عبادت
متاخرین در لباس ذکر و صلوة که شبیه اشغال ملکی است و انچه
از قبیل ثانی باشد از وقوع نظر نفس بران که منشا ریا و عجب باشد
چنان محفوظ نیست که از قبیل اول باشد و یک جهت دیگر فضیلت
صحابه را آنست که عمل ایشان در تقویت سبیل الله بوده تا هر کس که

بعد از ایشان ابتدا افتاده و از آفات پاک گشته باشد پس هر کس
از متاخرین که عمل کرده مثل صواب او ایشان را حاصل است بحکم
الدال علی الخیر کفاعله و بحکم من سن سنة حسنة الحدیث و اعمال
خاصة خود دارند و مثل این جهت در بناء بیوت اخوان اباد و تعمیر
و نظم آن مرجو است چه اگر این امر قایم شود امید واری هست که
بر بسیار کس سلوک آسان گردد و مثل ثواب اعمال ایشان الی حیث یعملون
باخوان الطیبین عاید گردد بمثل هذا فلیعمل العاملون و فی ذلک
فلیتنافس المتنافسون مقصود از این سخن آنکه چون در خیال
چنین بود که امسال دیگر وقت صرف عمارات می باید ش شد در ضمیر
می آمد که شاید اگر این ضعیف توجه جانب اخوان اباد کنم اشتغال
از صحبت ما بقی شود فی الجمله از دوام مواظبت جماعت برامر عمارت
و اگر مانع کلی شود اقل تفاوتی باشد از آنکه این ضعیف آنجا نباشم
ویا باشم در کثرت اشتغال بامر عمارت بر تقدیر اول و عدم آن
کثرت بر تقدیر دوم اما از مکتوب ولیم چنان معلوم شد که
اخوان را بس حاجت بل ضرورت بصحبت واقع است و اگر در امر صحبت
قصوری باشد از فتور ایشان در کار خویش امن حاصل نیست بنا بر این
شیخ کریم الدین جعله الله من المتقین روانه آنجانب ست دهد

انشاء الله تعالی اگر ساغ عدم توجه باقی است تا برای آنچه مذکور
گشت از موانع توجه و حجزفی مانعی چند دیگر که واقع است در توجه
برهمان منوالی که سابقا در خیال بود که بعد از تمام عبادت دست
عمل بود از تقدم و تاخر و غیرهما مطلقا نظر در نظم امر اخوان
اباداست و تمسک بامورى که علت قریب یا بعیده آن نظم است
هیچ دیگر مطمح نظر نیست و چه کوته مطمح نظر تواند بود و گشاد سلوک
راه حق از آن مرجو است و ابواب آن معنی از اینجا مفتوح انشاء الله تعالی
والسلم علی ولیّی ورحمة الله وبرکاته

٢٤ ## مکتوب ما لا بدّ المؤمن

بســــــــــم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعزّ درویش علی وفقه الله
امابعد التماس نوشته کرده بود در بیان آنچه لابد است مؤمن را
از شناختن آن در امر وضوء و نماز و غیر آن عجالة الوقت این سطور
تحریر یافت اثر یاد گیرد و بآن تمسک جوید که انشاء الله تعالی
بعد از این مبسوط نوشته کرده و ارسال شود و الله ولی الاعانة
والتوفیق **فرایض وضو** شش چیز است اوّل نیت اداء وضو دوم
شستن روی و ابتدا از هموار شدن پیشانی است تا انتهاء ذنخ بجسب

طول و از گوش تا گوش بجسب عرض سوم شستن هر دو دست تا
دو شنبه چهارم مسح سر پنجم شستن هر دو پای تا کوزک با کوزک
و واجبست که با هر مغسول اندروی و دست و پای اندکی زیاده از
محل فرض شوید ششم ترتیب نگاه داشتن میان روی و دست و
و پای **فرایض غسل** دو چیز است اوّل نیت رفع جنابت دوم شستن
همه اعضا و اکثر بر آنند که بیاب حدث و خبث هر دو بر خیزد
پس در وضوء و غسل لازم باشد تقدیم طهارت از خبث که بر اعضاء
وضو یا غسل باشد و چون غسل کند مستحب است که فوطه بند آب
بریزد و کشف عورة بی حاجت حرام است اگر در خلوت باشد **فرایض نماز**
هفده چیز است اوّل نیت و در نیت واجبست تعرّض بگذاردن
نماز و تعیین جنس نماز از پیشین یا پسین یا غیر آن و تعرض بفرضیت
در فرض و تعرض باداء یا قضا اما تعیین عدد رکعات و اضافه
بخدا عزّ وجل و تعرّض باستقبال قبله واجب نیست بر اصح و بعضی
تعرّض بر اینها را نیز واجب شمرده اند پس اکمل آنست که تعرض باینها همه
کنند مثلا گوید نماز می گذارم چهار رکعت نماز فریضه پیشین ادا
برای خدا روی در قبله و آنچه واجب است نیت بدل بزبان گفتن سنت
دوم تکبیر و باید که در تمام زمان تکبیر نیت مذکوره نزد دل حاضر

باشد یعنی ازان غافل نباشد و این آسان میسر گردد و حاجت به
زیادتی وسوسه نیست سوم قیام و اگر از قیام عاجز باشد نشسته
بگذارد و اگر از نشستن عاجز باشد خسپیده چهارم خواندن فاتحه
مگر در رکعت مسبوق با رعایت حروف و تشدیدات و اعراب که تغییر
آن مخل معنی نباشد پس اگر ضاد ضالین بظا گوید یا انعمت مثلا به
ضم خواند یا ایاک بکسر کاف اگر بعمد باشد نماز باطل باشد و اگر سهو
باشد بر وجه درست باز گوید و باید که تمام فاتحه در قیام خواند
یا آنچه بدل قیامست پنجم رکوع و اقل آنست که منحنی شود چندان
که کف دست او بزانو رسد ششم آرام گرفتن در رکوع هفتم اعتدال
و آن آنست که عود کند با آن حال که پیش از رکوع دران بود و اما اطالت
نکند مگر برای قنوت و الا نماز باطل شود هشتم طمانینه در اعتدال
نهم در سجود دو کانه و واجبست در سجود که چیزی از پیشانی برهنه
بر سجده گاه نهد و اثر ثقل آن بر سجده گاه رسد و اسافل بدن مستعلی
شود بر اعالی دهم طمانینه در سجده دو گانه یازدهم نشستن در
میان سجدتین و اطالت آن مبطل صلوة است چنانچه در اعتدال گذشت دوازدهم اطمانینه در نشستن
میان سجدتین سیزدهم نشستن در آخر نماز چهاردهم خواندن تشهد
دران نشستن با همان رعایات که در فاتحه گفته شد و اقل تشهد آنست
التحیات لله سلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته سلام علینا

و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله پانزدهم خواندن درود دران نشستن با همان رعایات و اقل
آن آنست اللهم صل علی محمد و واجبست که درود بعد از تشهد
باشد و اگر قبل خوانده نماز درست نباشد شانزدهم سلام باز دادن
و اقل آن آنست سلام علیک واجبست که سلام در نشستن باز دهد
هفدهم نگاه داشتن ترتیب میان ارکان مذکوره اکنون اگر نمازی
گذارد که یک رکعت باشد فرایض آن همین است که مذکور شد و اگر
زیاده از یک رکعت گذارد در هر رکعت مثل این باید کرد الا نیت
و تکبیرة التحریمه که مخصوص رکعت اولست و قعود بتشهد و تشهد
و صلوة و سلام باز دادن که مخصوص رکعت آخر است والحمد لله رب العالمین

۲۵ مکتوب وظایف اقسام

بسم الله الرحمن الرحیم

وظایف زینت برادر الهی قسام زین الدین علی وظیفه اول
باید که چون نیمه از شب بگذرد برخیزد و وضو بسازد و آنچه
میسر شود از نماز بگذارد و اگر خوابش آید بآنجای حسب الامر
شب که باز برای نماز بامداد برخیزد و اگر تواند که این برخاستن را
پنهان دارد چنانچه هیچ آدمی بران مطلع نشود چنان کند و چون نماز

کذارد باید که در رکوع چندان درنگ کند که ذوق سجود باو رسد
انگاه سر از سجده بردارد و پارهٔ از زمان ان بیداری صرف راز کفتن با
خداوند سبحانه کند و راز کفتن او با خداوند سبحانه یک بابت عذر خواهی
تقصیرات باید که باشد مجملاً و مفصلاً و یکبابت عرض حاجات دارد
مجملاً و مفصلاً و یکبابت ثنا بر خداوند باشد بذکر صفات علا و اسماء
حسنی او **وظیفهٔ دوم** اکر برا و اسان باشد که دایما الا وقات با وضو
باشد و با وضو بخواب رود چنان کند و هر بار که وضو بسازد تحیهٔ
وضو بکذارد و در ان سورهٔ کافرون و اخلاص بخواند **وظیفهٔ سوم**
نماز پنج کانه تا تواند بجماعت کذارد و در اول وقت کذارد و
رواتب همه کذارد و در سفر و حضر و نماز چاشت و نماز ما بین العشائین
همه روزه کذارد **وظیفهٔ چهارم** ذکر لا اله الا الله بسیار کند و درود
بسیار دهد **وظیفهٔ پنجم** تصدق بر درویشان با نچه تواند کند
و اکر چه اندک باشد و اندک را خوار نشمرد که بدرویش نه دهد که عایشه
رضی الله عنها یکدانهٔ انکور تصدق فرموده **وظیفهٔ ششم** بارها
چنین کند که از کسی بوی مضرتی یا اذیتی رسد و او عوض باز نکند
و عفو کند بامید اینکه باشد که خدای عز و جل نیز با او چنین معاملت
کند که بدی و تقصیر او را عفو کند **وظیفهٔ هفتم** چون در جهان

خوشی ببیند فی الحال خوشی بهشت را یاد کند که چون خوشی
جهان که اندک ترشحی است از ان چنین خوش است این خوشی خود
چکونه باشد تا بدین سبب بان خوشی مفتون نشود و خرسند
نکردد و لنکر همه در ان نیفکند و کویند رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرض بوده که چون در جهان خوشی ببیند کوید اللهم
لا عیش الا عیش الاخرة و چون در جهان ناخوشی ببیند فی الحال
ناخوشی دوزخ را یاد کند که چون ناخوشی این جهان که اندک
ترشحی است از ان چنین ناخوش است ان ناخوشی خود چکونه باشد
تا بدین سبب بان ناخوشی زیادت مبالات نداشته باشد که
در بحث ان ناچیز و متلاشی و ساقط کردد و نیز پندی و تذکره
باشد او را تا در خلاص کردن تن خود از اتش دوزخ جهد بتقدیم کند
وظیفهٔ هشتم مادام که مانعی از ناتوانی و عذران نداشته باشد
در مسجد بسیار باشد و چون در مسجد در اید نیت اعتکاف کند
که هر چند اکر به نیت اعتکاف باشد در مسجد ثواب بر وی مینویسند
وظیفهٔ نهم بقضای خدای عز و جل رضا دهد و پیش حکم او
کردن نهد و بداند که انچه خدای عز و جل پیش بنده اورد از
رنج و سختی مصلحت حال بنده در انست همچون پدر مشفق که فرزند را

حجامت کند پس بان در خدای بدکمان نشود و اعتقاد کند که خدای
عزّ و جل بر بنده از مادر و پدر و از نفس او مهربانتر است امّا
حکمت کارهای خدای عزّ و جل نتواند دانست ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء ۞ . وظیفه دهم این دعا بسیار بخواند اللّهم
اجعل خیر عمری آخره وخیر عملی خواتمه واجعل خیر ایامی یوم لقائک
دعا یاد کیرد ومعنی ان بیاموزد والله الموفق

مکتوب ٢٦

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب سؤال السائل لازال مرشدا عبد السلام سؤال در انواد
کفته ولو قال لم یکن ابو بکر من الصحابة کفر ولو قال لغیر ابی
بکر لم یکفر فیه نظر لان الاجماع منعقد علی صحابة غیره و
النصّ وارد شایع اما مسئله این باشد و منظور فیه دلیل بر این باشد
یا اصل مسئله منظور فیه است جواب مسئله آنست که فقیه معترض
دارد و فقیهی این سخن کفته و مستندش در این تفرقه ورود
صاحبیّه است در شان ابی بکر رضی الله عنه در کتاب مجید قوله
تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن دون غیر او
دیکران چون مستندش معقول یا فقه اند بر اثران رفته اند و همان

باز کفته قال البغوی فی تفسیر الکریمة المذکورة قال الحسین بن
الفضل من قال ان ابا بکر لم یکن صاحب رسول الله صلی الله
علیه وسلّم فهو کافر لانکاره نصّ القران وفی سایر الصحابة
اذا انکر یکون مبتدعا لا یکون کافرا تا نوبت بفقیهی رسید
که مستند تفرقه پیش معقول ننمود چه اگر مستند ورود نصّ
نصّ در غیر او وارد است و اگر جماعتی کنند آن و ماسوای این
دو شیء نیست که اهلیت دلالت بر این داشته باشد و ذلک الفقیه
هو صاحب الانواد پس توقف کرد در متابعت آن رای و تواند
بود که این توقف در تکفیر منکر صحابیة ابی بکر باشد که میلش
بر آن باشد که آن نیز کفر است والاظهر من سیاق کلامه هذا
الثانی والله اعلم بار دی بهمه حال معلوم شد که این فقیه اعنی صاحب
الانوار بر این تفرقه فتوی نمیدهد و دیکران بر آن فتوی داده اند
اکنون محاکمه ثالثی باید کرد اگر مقصود از این استفسار آن
محاکمه است فنقول فی ذلک بحسب ما یبلغ علیه علمنا والمسئول من الله
الهام الصواب کوئیم آنچه امام غزالی رحمة الله علیه در کتاب مستظهری
اختیار فرموده عدم تکفیر است مطلقا و هذه عبارته فان قیل
هل کفر من یقول ان مستحق الامامة فی الصدر الاول کان علیا

دون ابي بكر ومن بعده وانه دفع بالباطل وفي ذلك خرق الاجماع
قلنا لا ننكر ما فيه من الهجوم على خرق الاجماع ولذلك ذممنا من
النخطئة المجردة التي نطلقها ونقتصر عليها في الفروع وبعض
مسائل الاصول الى التضليل والتبديع والتفسيق ولكن لا
ينتهي الى التكفير فلم يتبين لنا ان خارق الاجماع كافر بل الخلاف
قائم بين المسلمين في ان الحجة هل تقوم بمجرد الاجماع وقد ذهب
النظام وطائفة الى انكار الاجماع وانه لا تقوم به حجة اصلا فمن
التبس على هذا الامر لم يكفر بسببه فاقتصرنا على تخطئته وتضليله
ثم قال بعد جملة من الكلام فان قيل فلو اعتقد معتقد فسق
ابي بكر وعمر رضي الله عنهما وطائفة من الصحابة ولم يعتقد تكفيرهم
فهل تحكمون بكفره قلت لا نحكم بكفره وانما نحكم بفسقه وضلاله
ومخالفته اجماع الامة وكيف نحكم بكفره وقد نعلم ان الله تعالى
لم يوجب على من قذف بالزنا محصنا الا ثمانين جلدة ونحن نعلم
ان هذا الحكم يشمل كافة الخلق ويعمهم على وتيرة واحدة
وانه لو قذف قاذف ابا بكر وعمر بالزنا ما زادوا على اقامة حد الله
المنصوص عليه في كتابه ولم يدعوا لانفسهم التميز بخاصية في
الخروج عن مقتضى العموم فان قيل فلو صرح مصرح بكفر ابي بكر وعمر

ينبغي ان ينزل منزلة ما لو كفر شخصا اخر من احاد المسلمين و
القضاة والائمة من بعدهم قلنا هكذا نقول فلا تفارق
تكفيرهم تكفير غيرهم من احاد الائمة والقضاة بل افراد المسلمين
المعروفين بالاسلام الا في شيئين احدهما في مخالفة الاجماع
وخرقه فان مكفر غيره ربما لا يكون خارقا لاجماع معتد به اما الثاني
انه ورد في حقهم من الوعد بالجنة والثناء عليهم والحكم بصحة
دينهم وثبات يقينهم وتقدمهم على سائر الخلق اخبار كثيرة
فقائل ذلك ان بلغه الاخبار ثم اعتقد مع ذلك بكفرهم فهو كافر
لا بتكفيره اياهم ولكن بتكذيبه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فمن كذبه في كلمة من اقاويله فهو كافر بالاجماع ومهما قطع النظر
عن التكذيب في هذه الاخبار وعن خرق الاجماع نزل تكفيرهم
منزلة تكفير القضاة والائمة واحاد المسلمين فان قيل وما
قولكم فيمن يكفر مسلما اهو كافر ام لا قلنا ان كان يعرف ان معتقده
التوحيد وتصديق الرسول او نفي الصانع او تشبيه او شيئا
مما يوجب التكفير فكفره بناء على هذا الظن فهو مخطئ في ظنه
المخصوص بالشخص صادق في تكفير من يعتقد بالظن انه معتقد
هذا الشخص وظن الكفر بمسلم ليس بكفر كما ان ظن الاسلام

بکافر لیس بکفر فمثل هذا الظن قد یخطی وقد یصیب وهو
جهل بحال شخص من الاشخاص ولیس من شرط دین الرجل ان یعرف
اسلام کل مسلم وکفر کل کافر بل ما من شخص نعرضه الا ولو جهله
لم یضره فی دینه بل اذا امن شخص بالله ورسوله وواظب علی العبادات
ولم یسمع اسم ابی بکر وعمر ومات قبل السماع مات مسلما فلیس
الایمان بهم من ارکان الدین حتی یکون الغلط فی صفاتهم موجبا
للانسلاخ من الدین اگر کسی گوید امام غزالی رحمه الله فرموده که
کسی که ان اخبار که در تزکیه ان ها وارد است باو رسیده باشد مع
ذلک تکفیر ایشان کند کافر است وکریمه اذ یقول لصاحبه لا تحزن
بهمه کس رسیده چه قران متواتر الجمیع است جواب انست که قران
متواتر الجمیع نیست نسبت باهمه کس چه کسی هست که از قران غیر سوره
فاتحه نخوانده وایضا انکس که ایه مذکوره باو رسیده علی سبیل
التواتر شاید که این که ان صاحب مذکور در ایه ابو بکر است رضی
الله عنه بر سبیل قطع نداند چه اینکه ورود ایه مذکوره در شان
ابی بکر است رضی الله عنه از قبیل سایر شان ونزول ایات است که
در تفاسیر واحادیث مذکور است واخبار احاد است وایضا ثانیا
که انکس بر ان باشد که مراد از صاحب مذکور صاحب لغوی است یعنی کسی

که با وی همراه بود در غار واز این صاحب اصطلاحی که کلام در انست
لازم نمی اید پس اگر کسی انکار صحابیه بنابر این شبهات کند چگونه
او را تکفیر توان کرد بلی اگر انکار صحابیت ابی بکر لذاته کفر باشد
کفر او لازم اید لیکن از سخن امام غزالی رحمه الله معلوم شد که ان
لذاته کفر نیست برای استلزام تکذیب رسول الله صلی الله علیه و
سلم کفر است وچون کسی ایه مذکوره باو نرسیده باشد یا اعتقاد
اینکه نزول در حق ابو بکر است نداشته باشد از انکار او صحابیت ابی بکر
رضی الله عنه تکذیب او بقران ورسول الله صلی الله علیه وسلم
لازم نمی اید چه دلالت ایه مذکوره بر معنی مذکور نیز چنان
دلالت قطعی ضروریه که اگر کسی انکار کند ظاهر حال این باشد
که مضمر انکار قرانست وادعاء این تاویل بهانه ایست که برای خود
ساخته اگر کسی سوال کند که پس چه می گوئی در سخن حسین بن فضل
که بغوی نقل کرده جواب انست که ان سخن او را بر مقتضای دلیل
او نیز حمل می کنم چون انکار صحابیت ابی بکر او برای ان کفر داشته که
متضمن انکار قرانست کسی که انکار مذکور بر وجهی کند که متضمن
انکار قران باشد کافر باشد وان کسی است که ایه مذکوره بوی رسیده
باشد ودانسته که معنی او چیست ودر شان کیست مع ذلک

انکار صحابیت ابی بکر رضی الله عنه کند و اذعان بمقتضای قران
نکند اگر کسی سؤال کند که کبر که نظر بر این چنین است چه می گوئی
در خرق اجماع که اکثر علما بران رفته اند که صاحب ان کافر است
قال القاضی عیاض رحمه الله فی الشفا فامّا من انکر الاجماع المجرد
لیس طریقه النقل المتواتر عن الشارع فاکثر المتکلمین من الفقها
والنظار فی هذا الباب قالوا بتکفیر کل من خالف الاجماع الصحیح
الجامع لشروط الاجماع المتفق علیه عموما و حجتهم قوله تعالی
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ
سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ الآیة و قوله صلی
الله علیه و سلم من خالف الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام
جواب گوئیم که اگر چه مذهب غزالی رحمه الله در این مسئله نه مذهب
جمهور است و خرق اجماع نزد او کفر نیست چنانچه در نقل مذکور
اما ما استناد بمذهب وی می جوئیم در این می گوئیم اجماعی که خرق
ان کفر است اجماعی است که در امور دین باشد از عقاید اصلیه و احکام
علمیه مانند حرمت خمر که اگر کسی انکار کند در این انکار رفع حکمی است
از احکام دین چه ثمره این انکار اینست که شرب خمر مباح دانند و دین
حرام نیست اما اجماعی که نه بر امر چنین باشد بانکار ان شخص کافر نمی شود

مثلا مجمع علیه است که این کعبه که امروز بران طواف می کنند بنا کرده حجاج است
اگر کسی این انکار کند او را تکفیر نکنیم چه بانکار این هیچ حکمی از احکام
دین اختلال نمی یابد خواهی بنای حجاج باش خواهی بنای دیگری
و اجماعی که بر صحابیت صحابه است از این قبیل است چه اگر کسی صحابیت
کسی را از صحابه انکار کند با انکه تمام احکام دین اصولا و فروعا
معترف باشد و بمضمون ان متمسک نمی نماید که در این کار حزم
چیزی است از دین الا اینکه این در نفس خود باطل است چه معرفت
صحابه نه از ان قبیل است که بنفسها از ارکان اسلام است مثل وجود انبیا
بخدای و ملائکه و کتب و رسل چنانکه در کلام امام غزالی رحمه
الله گذشت و طوایف مبتدعه که در شان بعضی صحابه رضی الله
عنهم نا بایست گویند از خوارج و روافض هیچ از اصول و فروع
دین بدان سبب از دست نگذاشته اند و انچه از اصول و فروع در ان
بر خلاف صواب رفته اند از برای قصور نظر است که داشته اند و
اجتهاد باطل نه از حیثیت ان نابایست گوئی از ایشان را لازم شده
اگر کسی سؤال کند که کسی که نابایست در شان ابی بکر و عمر
گوید بمجرد این همین مستحق تعزیر باشد و بس چنانچه در
سخن غزالی رحمه الله گذشت کان که دل باین قدر خوشنود نمی شود

ودوست میدارد که باین استحقاق بکفر درست شود جواب آنست
که مقصود ما ازین سخن آنست که خوارج و شیعه کافر نباشند چه
اهل علم تکفیر ایشان نکرده اند ایشان را مبتدع و ضال شمرده اند
و همه ایشان نا بایست می گویند و عامل عمر بن عبد العزیز رضی
الله عنه از کوفه بوی نوشت که شخصی سب عمر بن الخطاب کرده
اگر رخصت دهی او را قتل کنم در جواب نوشت اگر کسی سب عمر کند
قتل نکند الا وقتی که سب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده باشد
اما ما سخنی گوئیم که روشنی چشم تو و هر مؤمن باشد و آن آنست
که حکم این عصر و عصر سابق در این باب تفاوت دارد و حکم
خارجی و شیعی که بی شبهه که بر او مستولی شده یا به تشبه در عقاید
که او را با ابا دست داده نا بایست می گوید و حکم دیگری یکسانست
چه امروز امرای بکر و عمر در نفوس بنوعی نشسته که کسی که تهجم بر سب
و قدح در ایشان کند که نه از طوایف خوارج و روافض باشد این
نشانه خلاعت است از دین چه ایشان و دین امروز کالمتلازمین اند
فیما یعرف الناس و این حکم از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بمثل شافعی
و ابی حنیفه رضی الله عنهما منتقل گردد در مرتبه بل همه ائمه دین
و علماء متقین که چون کسی نا بایست در باب ایشان گوید بنوعی

که خلاعت از آن معلوم شود کافر است و در کتب حنفیه مذکور است
که اگر کسی عداوت عالمی داشته باشد بی موجبی کافر است چه این
نشانه عداوت دین است چه عالم فیما یعرف هو به صاحب دینست
کسی که او را دشمن دارد همانا دین او را دشمن می دارد و الا چه مرا نداند
مرا نباد هر دشمن دین و اهل دین را و زندگی و فرخندگی باد اهل
علم و محسن اهل علم را والسلام علی من اتبع الهدی

۲۷ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الحضرة العلیة الصفویة المؤیدة بالانوار ال... اما بعد

عنان عنایت پادشاهانه معطوف بصوب احقاق حقوق شده
و مرسوم اعلی صادر شده بتفحص امور ممالک و تجدید قوانین
و بکر بر انبیدن امور آنچه کرده اند نه باشد از موضوعات خود
جزیها الله عنا سلطاننا احسن ما یجزی سلطانا عن رعیته و ادام
تاییده و تشدید به نظری نیکوست و نیتی صحیح اما پادشاه از
ان روی که اصلاح مزاج عالم وظیفه اوست بمثابه طبیب است و
طبیب چون بیند که قوت طبیعی ضعیف است معالجه بتحریک مواد
نکند برای آنکه مواد ساکن چون حرکت کند اگر طبیعت بر دفع
آن قادر باشد نیک بصلاح آید و اگر طبیعت از دفع آن عاجز باشد

فساد از دیاد یابد و طبیعت صالحه اکنون بغایت ضعیف شده
و قوای آن از کار افتاده و قوای مفسده قوی شده اولا اعمال
بعید از هوا که مطمح نظر ایشان ابتغاء رضای خدا باشد از انجا
که در اسباب ثبات این امور ایشان را استعمال کنند در مرتبه اولی که
حضرت پادشاه دل آگاه است و در ثانی و ثالث چنین نیت مسلم
که تواند بود اما در رابع و خامس و سادس و سابع و ثامن
چنین کسان از کجا اند و علت قریب که مباشر تاثیر است ثامن ایشانست
اثر علت بعیده لشیء نمیرسد و تو کید بحلف و ایمان فاجره هود را
از چیزی باز نمیدارد چه کسی که ظلم می تواند کرد سوگند بدروغ هم
می تواند خورد پس واگر در این کار و کاو و تغییر چند است اما
اینکه الی الخیر باشد نه هر کس موجی است تلاطم است در بحر قهر
پادشاهی موجی گذارد و موجی گیرد و در میان کشتی دل شکنند
چند عزیز شود و مال چند رعیت بهر وجه و بهر دست تلف شود
نظر حضرت پادشاه در آنست که بعضی را حق پادشاهیست و بعضی را
حق پیش پادشاهاست آن باز ستانند و این باز دهند تا امور بجای
خویش واقع باشد و عدل قائم این نظر بیت نیکو و نیتی اگر اسبا
بفعل آوردن مقتضای آن نیت و نظر موجود باشد و اسباب آن

امروز

امروز در عالم نیست چه اسباب آن نفوس زکیه عادله است که
بتحقیق آن قیام نمایند و چنین نفوس نیست از بعضی باز ستده
خواهد شد اما نه متعین که نامستحقان و بعضی داده خواهد شد
اما نه متعین که مستحقان بجای یک نامستحق که مجبور می شود
یک نامستحق ماخوذ می گردد و بجای یک نامستحق که ماخوذ می شود
یک مستحق مجبور می گردد پس همان می شود که بود حرکت موج
این باشد که نه ترقی باشد نه تنزل حرکتی است در عین سکون
اما سکونی در عین آشوب پس اولی آنکه دست باین ننهند تا
حامل اوزار نباید شد و مقتضای الاصل بقاء الشیء علی ما کان
معمول بدارند مرسوم اعلی صادر شده که تحقیق کنند از مرو نفر
هر کس که مستحق نباشد سیورغال از وی باز گیرند کیست که نه مستحق
و کیست که از سیورغال کریهند وانراند در نفقه خود و عیال صرف
کند مردمان همه عیال پادشاهند و در نفقه و صدقه پادشاهند
امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه این آیه را بر خواند
انما الصدقات للفقراء والمساکین تا عزیز حکیم پس گفت
هذه لهؤلاء دیگر این آیه را بر خواند واعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه وللرسول تا وابن السبیل پس گفت هذه

هولاء دیگر این آیه را بر خواند ما افاء الله علی رسوله من اهل
القری تا والذین جاهدوا من بعدهم پس گفت هذه استوعبت
المسلمین عامة فلئن عشت فلیاتین الراعی و هو بسرو حمیر نصیبه منها
لم یعرق جبینه کسی را گردن تمع معلوم از دولت پادشاه دل آگاه
دین پناه بوده باشد و او و عیال و اطفال او بآن خو کرده شوند از
از او باز گرفتن بر جزع و اضطراب در ایشان می افکند و دلها ازردن
کاری خطر است

غم زیردستان بخور زینهار ‌ ‌ ‌ بترس از زبردستی روزگار
درون فروماندگان شاد کن ‌ ‌ ‌ ز روز فروماندگی یاد کن

این گفتن که وظیفه کذا از فلان باز گیرند یک کلمه است گفتن آن
بر ولی امر آسانست اما آن فقیران که مقتضای این کلمه در ایشان
نفوذ می کند تلخی آن می چشند و گرانی بار آن می کشند ایشان میدانند
که این چه کلمه سنگین است اگر بر ولی امر ایده الله بنصره گران
حالت ایشان حاضر شود کما ینبغی رحم مانع اید از اصدار آن کلمه
استقصا در استخلاص حقوق دیوانی از رعیت گاهی بر محلی باشد
که از جانب دیوان و عمال دیوان در هیچ باب بر رعیت زیادتی
نرود و تمام تطاولات که ملوک پیشین استحداث کرده اند دفع

شوند این و آیات هر چند پیش رعیت باشد از تفاوت ظاهر
آیا آنچه از ایشان می ستانند از دیوان و اتباع دیوان سوی الشرع
موازنه نمیکنند هر چند پادشاه دل آگاه تخفیفات فرموده
که دیگر ملوک نکرده اند اما دریغ که آنچه دیگر ملوک باسم
خارجی می گرفتند چون این استقصا و تغلیظ بمیان آمد باسم
مال میستانند و این در کار رعیت بدتر است برای آنکه چون
خارجی اسمش خبر میدهد از ظلم هر محل امکان تخفیف است هر اینه
همه ساله رعایا بخشیده میشد و حال مال بر خلاف اینست در جمله برد
آنحضرت پادشاه دل آگاه دین پناه سجال افضال خویش بر توانگر
و درویش صب فرماید که همه بوی در روند و این آشوب خاطر
و نگرانی ضمایر را به نوید لطف و احسان و عفو و امتنان تسکین
بخشد که تا غایت همه کس از آن درگاه خو کردهٔ لطف شده اند
دل حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود ❁ ناز پرورد وصالست مجو آزارش
در این شبها یکی از برادران الهی بخواب دیده بود که قیامت قائم
شده بودی و زمین بگردش در آمده و هولی عظیم از این برا و
نشسته و پیوسته گفتی جل جلال الله جل جلال الله و در اندیشه
که حال بچه کشد که زمین از گردش ایستاده بودی و با حال خود نفی

این فقیر را در تغییر این بخاطر آمد که شاید تغییری کلی بنیاد
شود و باد فرو نشیند امید که آن این باشد که مثال اعلی صادر
شود بتقریر امور چنانچه بوده تا این قیامت که بر مردم افتاده
و هول که برایشان نشسته ساکن شود و لا حول و لا قوة الا بالله
چه خوب باشد که عنان عنایت پادشاهانه بصوب تقویت دین
و نشر سنت انعطاف یابد فسوق و بدع و منکرات که در ارض
حادث شده موکلان کاشته شود بر دفع و دفع آن فروض
اعیان و فروض کفایات و سنن هدی که در ارض متروک شده باز
جای خود داده شود از عباد و بلاد تخفیفات کرده شود و سر شما را
بخشیده شود که شبیه ضرب جزیه است بر مسلمانان تقربا الی
رب العباد بخدای عز و جل دل پادشاه را همچون ببینند بر رافت
رعیت و حب عدالت سنت و عبادة و تقرب رب البریه او را و انواع کرم
دهد به مال و نصرت دهد بی جنود و بقای دهد بی زینت
تونگری و خواهی از جاه و مال ◦ نصرة از وی جو مجو از عم و خال
عمر بن الخطاب رضی الله عنه پادشاهی تمام اسلام می کرد با جبه
که از وصله های آن آنچه از ادیم بود دوازده بوده در بعضی جا
دست بطریقه عمر نکنند تا چنان پادشاهی توانند کرد و جها

باسباب زیاده نباشد که مال برای آن از حرام و حلال بدست
باید آورد
دل درویش ناشکیبا شد ◦ تا لباس تو خز و دیبا شد
رسول خدای صلی الله علیه و سلم طلا و نقره و حریر برای آن
حرام کرد تا بدانند که در طریقه او زینت نیست هر کس که ایمان به
نبی آورده او داخل سالکانست چه نبی مرشد سالکانست پادشاه
که از سالکان باشد نتوان که همچون آن پادشاهان که نه از
سالکان بوده من الکیاسرة والقیاصرة زینت کند سالک چگونه
چون هالک زید اینها ایشان از دنیاست و سالک از آخرت
والسلام علی الحضرة العلویة الصفویة و علی سائر عباد
الله الصالحین

۲۸ **مکتوب**

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین **اما بعد**
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اذا کنتم ثلاثة فی
سفر فامروا احدکم و دانیم که سبب این آنست که اگر یکی امیر نباشد
که برای او عمل کنند اختلاف لازم می آید و مفضی است بفساد

جماعتی که منفرد باشند نیز همین حکم دادند که اگر ایشان را امیری نباشد
اختلاف لازم می آید و مفضی میشود بفساد پس جماعت اخوان را
لازم است که بر یک کس اجتماع کنند و او را بر خود امیر کنند و چون
وجوع تعیین این امر باین ضعیف است امیر محب الدین شیخ محمد
تعیین کردم اگر اخوان باین راضی شوند همه باید که ایشان را بر خود
امیر کنند و بر فرمان برداری و کارهای بی صلاح دید ایشان
نکردن پیمان کنند و از ایشان نیز ملتمس آنکه اینمعنی قبول فرمایند
هرکس در پیمان اخوان الطیبین در می آید یکی از ارکان پیمان
داخل شدنست در زیر فرمان امیر محب الدین شیخ محمد و ایشان را بر
خود امیر کردن که بزبان بگویند که ما شما را بر خود امیر کردیم و
بر طاعت شما پیمان بستیم و گفتن این سخن نیز همچون ناگفتن است
بعد از ان که گفتند لازم گشت و زیست با ایشان چنان باید کرد
که زیست مأمور با امیر سخن با ایشان درشت و بلند نباید گفت
و درشتی و خواست و سایر وجوه اعمال و سایر احوال شرط تعظیم
و بزرگداشت زیاده از انچه حالی نگاه می دارند نگاه می باید داشت
که سلف رضی الله عنهم در سفر چون کسی را بر خود امیر کردندی
گفتندی هو امیر امره رسول الله صلی الله علیه و سلم و شنیده اند

که رسول

که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من اطاع امیری فقد اطاعنی
چون این امارت مستنبط از همان حدیث است پس این امیر نیز امیری
باشد که رسول صلی الله علیه و سلم امیر ساخته باشد و اطاعت
او اطاعت رسول صلی الله علیه و سلم باشد ای اخوان الطیبین
درامده اید باید که زیست شما نه بطور سابق باشد بی سامان
و نامضبوط که هرکس از پیش خود عمل کند و بر خود زید جمع
همه باید که بیک کس باشد و هر چه او گوید خواه مطابق رای
شما باشد خواه نه چنان کنید و از رای خود در گذرید در رای او
اینها همه در پیمان اخوان داخل است اگر بران وفا کنید رضوان
اکبر و جوار رسول صلی الله علیه و سلم جزای انست و شما دانید
که هر چه ارتکاب باید کرد امیر شمس الدین ابو سعید و امیر فاضل
الدین عبد الله که شاهد اخوانند اول ایشان پیمان کنند با امیر
محب الدین شیخ محمد و بعد ازان هرکس رغبت دخول در پیمان
اخوان داشته باشد در مشهد ایشان با ایشان پیمان کنند و اگر بعضی
از اهل باطل این را تکلفی شمرند باید ان استخفاف کنند شما که
اهل حقید این را حق دانید و باستخفاف ایشان التفات نکنید
اللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ مکرا

سیرت جهّال نشنفته اید که حکایت فرموده وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ
يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ حق
بر اهل باطل خفیف است و باطل بر ایشان در ذهن برای آنکه
معوّج اند و معکوس ای اخوان شما پیمان بسته اید بر سلوک
سیرت صحابه و سیرت صحابه این بوده که خیرها درست و منقّح
دارند و گویند و بدان عمل کنند و شرم و باک ندارند که این شرم
نه شرم محمود است ضعیف است و فی تحصیلی وجود و هر ذات
مرد و استوار و سخت و یک لخت و قوی باید بود که هر چه دانند
که کردنی است کنند و از کس شرم و باک ندارند و بالله التوفیق

٢٩

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الطیبین نبّههم الله عن
نومة الغافلین امّا بعد بعضی از شما گاه اجازت آمدن باینجا
طلب می کند سبحان الله شما می باید که بپرسید که کار خدا چیست
کار خدا را هامی کنید که بپایید و بپرسید که کار خدا چیست کار خدا
آنست که با تمام عمارت و هر چه موقوف علیه نقل باینجاست مشغول
شوید تا بیکمال اینجا وصلی حاصل شود بی فرصت و اقبال بی ادبار

برحق داد باری بی اقبال بر باطل و اگر گویید ما را اینجا کاری
نیست که دیگران کافی اند کس از شما ممنوع ندارد برای آن که
می توانید روزی ده خشت بکشید و سرکشی نفس بر خود بشکنید
و هر کس که بنفس یا مال یا زبان یا رای یا وجهی از وجوه یا طوری
از اطوار باندک و بسیار در آن کوشش می کند اجر او مکتوب
می گردد فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ بدان خدای که جان
من در دست اوست که اگر بدانستمی که مرا بودن اینجا و باین شغلها
که در اینجاست مشغول شدن لازم است مسارعت کردمی و اینجا
آمدمی و با شما خشت و گل کشیدمی از حرص اجر سبحان الله سالکان
سالها انتظار می کشند که تقریبی افتد که در راه خدای تعالی
جان سپاری کنند تا خدای عزّ و جل اخلاص ایشان را ببیند اکنون
که شما را برحمت خدای کار پیدا شده و تقریب دست داده که
خود را ایجاد نمایید شیطان شما را از چه راهها بدر می برد هوش
دارید که شیطان حریفی سخت است بدان را از راه بدی راه میزند
و نیکان را از راه نیکی

تو مرا در خبر زان میخواندی ✿ تا مرا در خبر خبر راندی
هر روز چنین تقریب دست نمی دهد که اخلاص شما بر محک امتحان

ذده شود وجوهر ان بنماید این اوّل امتحانست که پیش امده هنا
تا نلغزید وجوهر خود بنماید ولنبلونّكم حتّى نعلم
المجاهدين منكم والصابرين ونبلوا اخباركم والسلام

۳۵ علیکم

بسم الله الرحمن الرحيم

اینست وظایف سیّد الاخوان با اخوان اوّل انکه از احوال اخوان
غافل نباشید تا اکر امری کنند که بدین یاد نباید ایشان زبان
باشد تنبیه فرمایند و وظیفهٔ اخوان انکه بتنبیه ایشان متنبّه
باشند ثانی انکه اکر از اخوان اسائتی بتقصیری واقع شود عفو
فرمایند و وظیفهٔ اخوان انکه حسب المقدور از اسائت احتراز
کنند ثالث انکه نکذارند که میان اخوان کدورتی شود و اکر
تخایل ان بظهور رسد باز الهٔ ان و اصلاح ذات البین اشتغال
فرمایند و مبادرت نمایند و وظیفهٔ اخوان انکه اکرچه در غایت
غضب باشند از سخن ایشان تجاوز نکنند رابع انکه اکر میان اخوان
سخنی و حکایتی باشد استماع فرمایند و حکم عدل کنند بی هیچ
ملاحظهٔ طرف و وظیفهٔ اخوان انکه در چنین صورت خود بحث
و مجادله نکنند عرض بر ایشان کنند تا ایشان چه فرمایند بی تلعثم

انوا

ان را قبول کنند خامس انکه در هر باب که اخوان با ایشان مشورت
کنند انچه راستست بکویند و مداهنت نکنند و وظیفهٔ اخوان
انکه با ایشان مشورت کنند و از حق که ایشان کویند اکرچه
باشد برشان نباید سادس انکه در ابواب با اخوان مشورت
نمایند و رای همه را ازمایند بعد از ان با انچه صلاح دانند
عمل فرمایند و وظیفهٔ اخوان انکه اکر رای یکی از ایشان مستصوب
نیافتند نرنجند و الا حکم باشند نه محکوم سابع انکه خود را
در میان نبینند تا از ان امرا نباشند که ایشان را دست بسته

بحشر اورند کسی را دست توان بست که او را دست باشد

تیغ جبر اوست کو را کردن است • سایه کا فکنداست او را تیغ نیست

جماعهٔ اخوان سهّل الله لهم سبیل الصواب بدانند که خود سر
زیست کردن طریقهٔ وحوش و سباع است نه نهاد که از خود
سری بکذرند و خوی با فرمان برداری کنند و بر ایشان پوشیده
نیست که سروری غیر یک کس نمیتواند کرد و اکرچه هر یک
از شما را در ان نصیبی هست از ان رو که رواست که ان یک کس
او باشد امّا اخر همه را از نصیب خود می باید کذشت که بعینه
بیک کس مقرر کنند و همه نصیب خود را بدو بخشند اکنون مرة

بعد اخری با اکثر شما مشوره رفت وصلاح در ان دیدند که ان
ملک کس امیر محب الدین شیخ محمد باشد با ایشان اگر بر همینند
خوب والا اقل را تابع اکثر می باید شد والحمد لله تعالی چنین
شد و اقل و اکثر همه بر متابعت ایشان متفق گردید اکنون کفار را
مکر دار مشتق بی باید ساخت که الانسان مربوط باللسان خود
سری پس بعد از این فرمان برداری کنند تا نور جمعیت بر شما
افتد و روحی تازه در شما دمیده شود چنانچه عناصر متفرقه
که جمع شد مستعد فیضان روح انسانی شد باز ادمیان
متفرق که جمع شدند مستعد فیضان روح عدالت که کمال انسانیت
می شوند والله الموفق والمعین

بسم الله الرحمن الرحیم ۳۱

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین
الثابتین ثبتهم الله بالقول الثابت ووقاهم من مکر الشیطان
اما بعد اگر خدای عز وجل بخواستی که باطل و ناحق اسماع
مؤمنان شود شیطان را انبا فرا نبدی لیکن حکم خدای اقتضا ان
می کند که باطل برا راستی و وجهی بگوش ایشان رسد تا مرتبه
ایشان در بصیرت و ثبات معلوم گردد وما کان له علیهم من سلطان

الا لنعلم من یؤمن بالاخرة ممن هو منها فی شک ودیده
باشید مقناطیس که سوزنی ربود قوت مقناطیسی در ان
سوزن باز دیده می شود تا ان سوزن سوزن دیگر می رباید
وهلم جرا تا بحدی که ده سوزن از یکدیگر اویختان می شود
همچنین شیطان که در کسی از ادمیان تصرف کرد قوت شیطانی
در او پیدا می شود که همان نطق شیطان و تزیین باطل و ترویج
کردن ان در لباس حق از او می اید کذلک جعلنا لکل نبی
عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض
زخرف القول غرورا زخرف القول سخنها را استر معقول
نمایت که در حقیقت باطل نامعقول است اکنون این کار شما
پیش گرفته اید احیاء سنت رسول الله است صلی الله علیه
وسلم وانبیا ناچار ابلیس جنود خویش را از شیاطین جن و
انس بحکم واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب
علیهم بخیلک بر شما خواهد گماشت گاه از راه مکر و اغوا و
گاه از راه طعن و ایذا و گاه از راه تعدی و استیلا و اگر یکی
از شما در خود دو سستی شد و متابع از هم فرو ریزد
هر کجا لشکر شکسته می شود از دو سه نا چیز سستی ان می بود

با صفا آید با سلاح و مرد وار ◊ دل بر او بنهد که آمد یار غار
رو نگرداند چو ببیند زخم را ◊ رفتن او بشکند پشت ترا

خواب امیر رکن الدین حسن همانا شنیده اید و معامله کلاغ غرض که اکر شما یاری درین قصد می نمایید پای دارید و نلغزید که امتحان خدایست الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا الی قوله تعالی فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ای اخوان بدانید که چنانچه در راه دنیا کس بی قافله نتواند رفت مکر شخصی یکانه و پهلوانی مردانه که در هر فرقی یکی از آن جنس می باشد همچنین در راه خدا تنها نتوان رفت جماعتی متفق باشند تا این راه توان رفت حالی بنیاد این شده که از شما جماعتی اتفاق کنید و یکدل شوید در سلوک راه حق و ابلیس را از غصه اینکه مبادا این امر منتظم شود و این رسم منطمس متجدد کردد خون در جکر افتاده و همکی خود متوجه شده که نکذارد که این قصد بهم رسد و میخواهد که سنک تفرقه بمیان اندازد بهر طور که تواند از هر راه خواهد آمد و بحسب حال هر یک با او چیزی در خواهد انداخت بعضی را از افلاس از راه مال خواهد آمد و بعضی را از

از راه جاه خواهد آمد و بعضی را از ذل از راه علم خواهد آمد والقاء وسواس اهل را بر ناسازکاری و بدخویی خواهد داشت خویشان را بر مخالفت و جفا تحریص خواهد کرد و نیکان را بر بیهوده کفتن و سخنان هر جنس داعی خواهد شد شعر

جهان چرا همه با ما بدشمنی برخاست ◊ کناه ما بجز این نی که دوستدار توایم

پای دارید و نلغزید که بحق خدای سوکند که شما بر حقید و مخالفان شما بر باطلند و اکر شما پای بفشرید و از جای نروید بمقتضای وعده خدا شما راست غلبه بر اهل هوا با کثرت ایشان و قلت شما قال الله تعالی وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ وقال سبحانه وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ وقال عز من قائل وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى جعلکم الله تعالی من عباده المتقین واولیائه الصالحین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

۳۲ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله المفتقر الیه قطب بن محیی الی الحضرت المخدومیه

العقیقة المحمدیة ثوکلاه الله تعالی بما یتولی به عباد الصالحین
اما بعد فقد قال الله عزّ وجل انّ ربّک لبالمرصاد چون
خدای در راهست هر اینه هر کس سر باو باز خواهند نهاد و باو
خواهند رسید چون چنین است باید که از پیش آشنائی باو پیدا
کنند و پیوند خود باو درست کنند یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله وابتغوا الیه قدم صدق عند ربهم وقدوم ایشان
بر خدای عزّ وجل همچون قدوم عزیزی باشد که از سفر با وطن
پیش اهل خویش آید نه همچون ورود غریبی بشهری که ویرا
نه آنجا دوستی باشد و نه آشنائی و نه منزلی راه هیچ جای نبرد
و هیچکس او را بجو در راه ندهد سرگردان و هایم و پریشان و ناگه
و روز روشن بر او تیره و مظلم

با سلیمان خو کن ای خفاش رد ❁ ورنه در ظلمت بمانی تا ابد
پاره پاره خوی کن با نور روز ❁ ورنه خفاشی بمانی بی فروز

زود زودتری خو در اددمی باید یافت که آنچه از حیات مانده در کار
خدای عزّ وجل کند که زندگانی عبد از آن سپدلست قل ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین و هر چه از آن در
کار خود کرده ضیع و عضب بوده این بقیت را در کار حق باید کرد

تا مکر

تا مکر کفّارت ما تقدّم باشد واز جمله طرق که بآن جبر ما فات توان
کرد یکی اینست که دیگری را مدد کند و اعانت نماید تا طاعت خدای
عزّ وجل کند تا طاعت او نیز بحکم من دلّ علی خیر فله مثل خیر فاعله
باین کس عاید گردد پس دو کس طاعت خدای کرده باشد و دو کس
طاعت کرده ده سال کند مساوی یک کس طاعتست که بیست سال
کند این نیکو حالتی است جبر ما فات را و شما را این وسیله از جهة
خدای عزّ وجل دست داده که حبیب ما امیر عماد الدین جعفر اکرم
مدد کنید با حسن طاعتی و اجلّ قربتی که بسیار کس امیّد نیست شدند
واستعداد ایشان بان وفا کند ایستادگی نماید و مثل صواب همه
آن بشما واصل شود در آخرت و نور دل شما افزاید در دنیا
در کتاب الله خوانده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
میدانم که هیچ شما را از او دوستر نیست پس بر شماست که
او را در راه خدای عزّ وجل انفاق کنید و چنانچه در ایام سابقا
فرزندان را محرّر میساختند جهة خدمت خدای شما او را محرّر
سازید جهة خدمت خدای که بسیار حیفست که رشد و استعداد
او در کار دنیا که نمایشی است باطل و سایه زایل صرف شود حیف
از رشد او که نه در کار خدای عزّ وجل صرف شود و رسول او

۱۳۳ صلی الله علیه وسلم شما می دانید که اگر شما را در دنیا سختی
و رنجی باشد و او تواند که شما را خلاص کند انرا از شما دفع کند
البته بکند پس اولی آنکه او را در آخرت نزد خدای عز وجل جای
و داتی باشد انجا نیز اگر احتیاج باشد مدد شما تواند کرد کار
ساز آخرت شما را مهم تر است از کارساز دنیا برای آنکه کار
دنیا بهر نوع که هست ساخته می گردد و روز با شب می شود
کار کار آخرت تا غایت او کارسازی دنیای شما می کرد بعد از
این شما را کارسازی دنیای او می باید کرد تا او کارسازی آخرت
شما کند و نیکو معامله و رایج تجارتی که شما کرده باشید ع
این کار دولت کنون تا که دارید

۳۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الحضرة المخدوم ذو العزة
و التایید قطب الملة و الحق و الدین ابی یزید **موعظه** اهل
عالم سه طایفه اند بعضی محبت دنیا اصلا ندارند ایشان زیرکان اند
بعضی محبت دنیا دارند اما اگر حق در مقابل اید منقاد و مسلم
میشوند و سپر می اندازند و باز می خورند و میترسند زیرا که می دانند
نه هرجای مرکب توان تاختن ❁ که جاها سپر باید انداختن

واین

و این طایفه را خدای عز وجل بمحبت طایفه اول می بخشد و بعضی ۱۳۴
محبت دنیا دارند و بران مصرند و یکروی چنانچه هرچه پیش
اید از راه بر میدارند و تر و خشک همه را می سوزند تا خود را بمرادی
که دارند میرسانند و از روی حق حجاب نمی کنند و این طایفه
هالکاند که هیچ روی رستگاری در ایشان نیست اکنون اگر
شما می توانید از طایفه اول باشید و اگر از ایشان نمی باشید
از طایفه دوم باشید **موعظه** کار دنیای شما بفضل خدای عز
وجل راست شده و از ان فراغت حاصل است اگر کار آخرت شما را
نیز راست می کنید سخت بجایست تا سعادت دارین یافته باشید
و حقیقه سعادت دنیا آنگاه سعادتست که سعادت آخرت قرین
وی باشد

شعر

ما احسن الدین و الدنیا اذا اجتمعا ❁ لا بارك الله في الدنيا بلا دين

موعظه ادمیان بحسب عنصر همه یکند همه از خاک و آبند و گوشت
و استخوان پس اینکه یکی را خدای عز وجل بزرگی دهد و از میان
همه او را سرافرازی و اسباب و دستگاه بخشد محض فضل و بخشش
اوست منت انرا از خدای عز وجل باید پذیرفت و شکر ان
باید کرد و در پیش جلال و کبریای او تواضع و شکستگی باید

کرد و نصرة حق و اهل آن باید نمود و از آن فرقه شدن که الذین
ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا
بالمعروف و نهوا عن المنکر وصف الحال ایشانست تا خدای
عز و جل بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم چنانچه سعادت
این جهانی ارزانی داشت سعادت آن جهان نیز کرامت فرماید
و نظر رحمت و احسان باز نگیرد و آن نعمت مستدام کند این
ضعیف شما را خیر خواهم که در آن جهان نیز از اشراف باشید که
شرف شرف آن جهانست که جاوید است اما این جهان سهل است
که تا چشم بهم زده اند گذشته است و وضیع و شریف یکسان گشته الله
موعظه پدر خود را و جد و جد اعلی و همچنین بالا تر یاد کنید
همه بزرگان بودند و همین کارها که شما در دست دارید در دست
داشتند اکنون چه در دست ایشان مانده فردا او خود را امروز
ایشان دانید این بقیتی که مانده دریابید پیشتر از آنکه باید گفت
ای دریغا نیست از کس یاریم ✿ عمر ضایع گشت در بیکاریم
چون توانستم ندانستم چه سود ✿ چون بدانستم توانستم نبود
و الله ولی التوفیق

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر
عماد الدین جعفر جعله الله تعالی من عباد الصالحین اما بعد
یاس که کفر است یاسی است که ثمرهٔ جهل بقدرت یا جود خدای
عز و جل باشد خواه در امری اخروی خواه در امری دنیوی اما یاسی
که ثمرهٔ ذهول از آن باشد کفر نیست از صغایر عزیمه یکبار است
که در لسان جمهور مثل آن را کبیره می گویند اما نزد فقها کبیره
عبارتست از ذنوب که از او حد و دیا شد و فرق میان یاس که حرام است
و خوف که محبوبست آنست که خایف تجویز نجات می کند و آیس نه مثلا
اگر کسی قدحی زهر هلاهل آشامیده باشد او را چهار حال متصور است
یکی آنکه امید حیات نداشته باشد بنا بر جهل بثبوت قدرت و
اعتقاد آنکه موثر جز مزاج و طبیعت نیست بقانون دهریان
اینکس کافر است دوم آنکه امید حیات نداشته باشد نه بنا بر
عقیدهٔ فاسده بنا بر آنکه نظر بوجود علت عادی موت او را
ذاهل و غافل گردانیده باشد از تذکر قدرت الهی اینکس عاصی است
چه وظیفهٔ مومن آنست که یقظان القلب باشد و دایم الاستغاثه
بحق و دایم الرجوع و این غفلت از شدت توغل او است در

ملاحظهٔ اسباب و قلّت اشتغال بذکر خدای عزّ و جل و قلّت معرفت
از او چنین کس بی ادب و گناهکار است امّا کافر نیست سوم آنکه
خایف باشد از موت بنا بر ظهور مخایل و امارات آن و وجود
سبب عادی امّا تجوّز کند که بمیرد بنا بر آنکه قدرت وجود
خدای عزّ و جل این کس مردیست مطیع معتدل عاقل چهارم آنکه
خایف از مرگ نباشد بنا بر آنکه مردیست روستائی کوهی که مخالطه
با اطبّا نکرده و از معرفت امزجه و طبایع و خواص خبر ندارد و
علاوهٔ این آنکه حکایتی چند پراکنده شنیده که در هر قرنی یکی
از آن واقع شده که فلان کس را مار گزید و نمرد فلان کس زهر خورد
و جان برد ای سبحان الله آن هزار کس که بزخم مار مردند یاد نمی کند
همین یک کس را سند می سازد بلی زهر همچنان تلخ مکس نمی شناسند
زهر با انگبین می آمیزند و بخورد مردم می دهند که حفّت النّار
بالشّهوات حرص انگبین اینکس را کور و کر می سازد که حبّک الشّیء
یعمی و یصمّ سند را جز می انگارد و جز را فراموش می کند و
مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ والسّلام علیکم و علی اهل السّلم

٣٥ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر

عماد الدّین جعفر لیقرء علی الحضرة المخدومیّة المبادر بنیّة المحمّدیّة
کتبه الله تعالی فی عباده الصّالحین امّا بعد از شبلی منقولست
که گفت در میان قافله بودم و دزدان بر ما افتادند و ما را
غارت کردند از جمله طعامی که گرفته بودند بر هم قسمت کردند
و بخوردن آن مشغول شدند یکی را دیدم که بخش خود را نمی خورد
گفتم که تو را چیست گفت روزه ام گفتم دزدی از چه و روزه
از چه گفت جای صلح رها نمی کنم شبلی فرمود بعد از مدّتی او را
دیدم که طواف می کرد گفت دیدی که آن روزه چگونه میان ما
صلح انداخت اکنون اگر کسی بموافقت حق مشغولست احسن و
اگر العیاذ بالله غیر آنست جای صلح می باید گذاشت که در بیگانگی
یکروی نباشد و یکرو بودن در بیگانگی آنست که با آشنایان
خدا عناد ورزند و استکبار ننمایند هر کس که نافرمانی خدای کند
هر کس که نافرمانی خدا کند امّا با آنان که فرمان برداری خدای
کنند نیاز و مسکینی داشته باشد و سخنان درشت که ایشان
گویند تحمّل کند دانیم که خدا پدر را و پیغمبر او دوست و امید
وار باید که آن پیغمبر آخر کار خود بکند و میان او و حق صلح افکند
و هر کس ببینم که با وجود نافرمانی خدای عزّ و جل خواهد که ذلّ آن

دفع کند و خواهد که هم اثم باشد و هم عزیز خواری معصیت
خواهد که از خود دفع کند بتأویل و توجیه و عناد با اهل حق
عجب که خدای تعالی را با چنین کسی بعینه باشد و او را روزی با خدا
بازکشتی روی نماید بلکه در انکار و استکبار غالب‌تر بود کسی که
خود را در معصیت خدا بیند چه محل آنست که تعصب خود کند و
اگر سخن سخت بوی گویند بتاب رود و خواهد که از او جواب گوید
و در مقابله آن انگیزها کند جای آنست که بند در گردن خود کند
و خود را در خاک کشد و اگر چنین نیست خود را عزیز داشتن از امر
حق و خود را بخود اولی دانستن از امر حق اهل حق را صبر هست تا
این دنیا بسر آید اما وای بر آنکس که اهل حق در قیامت با وی خصم
باشند وای بر او وای بر او که جان کجا خواهد برد یکی از مشایخ در
کوچه‌ای می گذشت از بامی خاکستر بر سر او ریختند اصحاب خواستند
که تعرض کنند گفت بگذارید کسی که مستحق آتش است اگر با او بر
خاکستر قناعت می کند غنیمت است سبحان الله کسی که تحمل یک سخن
سخت ندارد که شعر باندک خواریست باد سوای آخرت چه خواهد
کرد سبحان الله سرکشی نفس باینجا رسید که با خدا و امر خدا سرکشی کند
نفس با نقاش پنجه میزند ◇ سبلتان و ریش خود بر میکند

حاشت سبحنکی تغالب ربّها ◇ فلیغلبن مغالب الغلّاب
به بزرگواری ذی العرش سوگند بخداوندی خدا سوگند که اینانرا
تاب مقاومت با خدای نیست و در خود خودی یابند **شعر**
چون خدا خواهد که پرده کس درد ◇ میلش اندر طعنه پاکان برد
پندارند که این حکایت با زید و عمرو است که چنانچه دایهای
پیش برده اند از پیش ببرند قوة الهی در کار است بغیر آنکه
خوار و مسکین و ذلیل و سرافکنده بتقصیر معترف شوند رستگار
نمی شوند و از چنگ خدائی رهند گفتم تا بدانید و سبیل چنین
مردمان سلوک نکنید تا روز قیامت نگوئید **یا لَیتَنی لَم اَتَّخِذ
فُلاناً خَلیلاً** ای امیر بهاء الدین محمد بترسید از بطش خدا
و پناه برید بخدا اگر باتش دیگران نسوزید والله العاصم

مکتوب

۳۶ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین اشوق
بی الیهم **اما بعد** سابقا می شمردیم که هرگاه که هفت کس
شویم بعدد اصحاب کهف از خلق عزلت جوئیم بحمد الله که حالا
برحمت خدای عز و جل و فضل او از هفت زیادت یافته شد و

اینجا از ان عهد است و یک جهة عبادت داشتن و دیگر روی باز دی
دنیا بر نیست دنیا نا کردن اللهمّ بایدک و عونک و نصرک و اخوان
بدانند که ارتکاب اینمعنی اگرچه ظاهر از فضایل می نماید نه از فرایض
حقیقة از فرایض است و درویش سالکان اگرچه صریحا حق عزّ و جل
از این مردمان واجب نکرده امّا من حیث لابد رون بر ایشان واجب کرده الله
از ان وی که چیزی چند واجب کرده که بی تمسّک بسیرت سالکان
از عهدهٔ ان بیرون نمی توان امد و این را بمثلی بر شما روشن کنم اورده اند
که شخصی پیش علی رضی الله عنه رفت و گفت یک گناه تعیین کن
که بفرمان تو دست از ان باز دارم و بهیچ حال پیرامون ان نگردم
علی رضی الله عنه فرمود دروغ مگو ان شخص را اینمعنی پیمان کرد
که دروغ نگوید بعد از ان که بکار درامد هر معصیت که می کرد
می دید که مستلزم دروغ گفتنی است اقلّه دروغی که جهة اخفاء ان
معصیت باید گفت دید و ظاهرا تو را از یک معصیت باز
داشت امّا باطنا از همه معاصی باز داشت چون پیمان کرده بود چون
نداشت دست از همه معاصی بداشت هرچه سالکان دست از ان باز
داشته اند از اموری که در ظاهر شرع حرام نیست از این قبیل است
که اگرچه ظاهرا بر شخص حرام نکرده اند امّا او را مضطر کرده اند

بزرگ انها برای انها دست از ان قدر که حرام کرده اند باز نمی توان
داشت مثلا طعام لذیذ حلال کرده اند امّا حسد حرام کرده اند تا
شخصی دست از طعام لذیذ نمی دارد ترک حسد نمی تواند کرد برای
انکه طعام لذیذ در محل اشتراکست که متاع دنیا امریست محسود هر
کس که متعلق شد از دیگری باز می شود پس تناول طعام لذیذ
مستلزم حبّ مالست و حبّ مال مستلزم تحاسد و تنافس در انکه
مستلزم باشد و علی هذا القیاس پس ادمی یعنی چنان که از من
حیث لا یشعر مضطر کرده اند که چنانچه طریقت سالکانست سلوک
کند اکنون چون بر شما روشن شد این بیان که سلوک امری لازمست
باید که در ان تقصیر نکنید و اسباب عزلت و کناره گرفتن از خلق
که بی ان سلوک میسّر نیست بلکه اعظم ارکان سلوک خود انست
اماده کرده زود دست در اینمعنی زنید که این ضعیف هم در اینجاست
بهمین مشغول و ان شاء الله زود برحمت بیشتر خدای عزّ و جل میرسیم
باید که تا رسیدن این ضعیف هیچ مانع نمانده باشد تا رسیدن
و باین کار مشغول شدن یکی باشد والله مفتّح الابواب و میسّر
الاسباب وهو حسبی ونعم الوکیل

مکتوب

۳۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن
اما بعد اشیا همه زنده اند و عجب آنکه مردم مرده اند از آن جهت که
ایشان را از آنجا که ایشانند نمی بینند از آنجا که در غرض ایشان نافعند
می بینند مثلا درخت را بدین چشم می بینند که برای هیزم خوبست
که طعام پزیم و خوریم یا پوشش که در زیر آن آسائیم یا میوه
لذیذ که بدان تمتع گیریم و درخت از این رویها پاسخی ندارد
و نطقی ندارد برای آنکه او خود نه اینهاست و نزد وی با اینها دارد
اگر از آنجا که اوست و در آن مقام که او در خود و با خود در آن
مقامست او را ببینند تسبیح او بشنوند شعر
هر کسی از ظن خود شد یار من ◊ وز درون من نجست اسرار من
ترک لذات و شهوات آدمی را بی غرض می سازد و چون غرض دیده
برخاست دیده بینا گشود و همه چیز از جای خود نمود و قد
ورد فی الخبر من زهد فی الدنیا اربعین یوما اجری ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه اگر خواهید از خاکستان بجانستان آیید
این سیرت پیش گیرید مسکین آدمی که با چشم مردگان خو کرده و

ازانس زندگی محروم مانده هر چند چشم می آورد و می برد چون
مرده نمی بیند اسمعک الله ولینی نطق کل شیء فانه انطق کل شیء
وخلصک من مجاورة المقابر ورزقک محاورة الاحیاء و
لا حرمک من نوال داود علیه السلم یا جبال اوبی معه والطیر
والنا له الحدید هرگاه که ابلیس وسوسه از راه دنیا کند باید
وی گوید مرا مقامات صدیقین میباید اگر حاصل شد
فوت مقامات اهل دنیا مرا از پای نمی اندازد و اگر حاصل نشد خود
مقامات اهل دنیا را التفات نمیکنیم و نمیخواهیم کسر اگر آن نیست
هیچ کو مباش و ناکام بزی ای ابلیس اگر پیش از این حکایات
می گفتی که پیمان بسته جهتی با خدای عز و جل و سلوک او
بود چه محل آن بود که گوش بتو کنند اکنون چه محل اصغا بود
و سخن مردان یکی است گفتیم و رفت از پی ما باز شو والله ولی
التوفیق

۳۸ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حضرت المخدوم الکریم ذی الخلق
الجسیم عظیم البلاد قطب الملة والحق والدین ابی یزید اما بعد
آدمی در تابستان فکر زمستان می کند و معیشت آن ایام را مهیا دارد

باوجود که زمستان چند روز بیش معدود و زود سر می آید
نداند که چون است که در ایام دنیا فکر ایام آخرت نمی کند حال آنکه
آخرت هرگز سر نمی آید آیا گمان برده که آدمی همچون حیوان مهمل
خواهد ماند و وی را باز گشت بجائی نه و نه از جائی آمده هم از
اینجا پیدا می شود و هم در اینجا فنا و میرود نی نی غلط کرده نه
چنین است آدمی برتر از این جهانست و گوهر او نه از این کائنات
آدمی بر جهان محیط شده و یکایک چیزهای جهان را نام نهاده
این را زمین گفته این را آسمان گفته این را کوه گفته این را آتش گفته این را
اسب گفته که وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ اگر حقیقت او از این جهان بودی
بر این جهان محیط نشدی که شیء برتر از خود نتواند بود آدمی
نه از این جهانست بدین جهان بکاری آمده اگر آن کار شد زهی
نیکبخت که اوست و اگر نشد زهی بدبخت که اوست و من برای شما
شرح حال آدمی از اول تا آخر بکنم چنانچه یکسر مو بیش و کم
نباشد اول که حق عز و جل آفرینش کرد عالمی آفرید از نور
و ارواح در آن عالم آفرید و آن عالم سایه انداخت از سایه او
دنیا آفرید و خطاب آمد با رواح که دنیا از سایه این عالم آفریده
شده و در سایه نور و ظلمت بهم آمیخته باشد هیچ شما را افتد که

بانجا روید و آن انوار که آنجاست فرا هم آورید و از آن باذن خدای
عالمی سازید برای خود ارواح باین طمع بدنیا آمدند چندی
راه بان انوار بردند و بمراد رسیدند و چندی بظلمات افتادند و
آنجا بماندند

بیت تا اگر زلفش دل حافظ در کشید شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

آنها که مراد یافتند باز گشتند از ایشان پرسیدند که برادران شما
کجایند گفتند در ظلمات بماندند گفتند در جوانمردی راست نیست
که ایشان را گذاشتید و خود آمدید اکنون باز گردید و ایشان را
بهمان راه که خود بسوی انوار رفتید نشان دهید تا ایشان نیز
بخش انوار برای خود بردارند آنها باز گشتند و بسر گم گشتگان
آمدند ایشان را سرگردان در ظلمات یافتند ایشان را راه
انوار دلالت کردند چندی قبول کردند و بانوار رسیدند
و چندی فرمان نبردند و تکبر ایشان را مانع شد از آنکه گوش
کنند و بشنوند که چه میگویند در ظلمات بماندند پس بنی آدم
بحسب این سه گروه شدند گروه اول مقربانند و اهل دل و
مرشدان دوم اصحاب یمینند و اهل گوش و مریدان گروه سوم
اصحاب شمالند و اهل تکبر و عناد اکنون شما زنهار زنهار

که از گروه سوم مباشید و کوشش بسوی ناصح مهربان که جز خیر
شما و راه نمودی شما نخواهد کنید و راه انوار پرسید و مستغنی مباشید
که اگرچه راه پرسیدن ذلی است اما در ظلمات ماندن از آن
اذل است استشهاد ضمیر این فقیر فرموده بودند بر محبت و اعتقاد
ایشان با اهل علم این فقیر براین گواهم و شما را از این جهت دعا
گوی و خیرخواهم اما بمحبت اهل علم قناعت نمی باید کرد خود را
از اهل علم میباید ساخت و دانش حقیقی کسب می باید کرد
و من الله التوفیق وبه الاستعانة

۳۹ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان ایدهم الله وانا
و وقاهم عن کید الشیطان **اما بعد** صلاح چنانست که نمازها
اول وقت گذارند و امام چون چند ماموم یافت مقید دیگران
نشود تا دیگران چون چند نوبت جماعت از ایشان فوت شود
از آن پس سعی کنند و پگاه متوجه وضو ساختن شوند و خود را
رسانند و چون تکبیر بجمعه کنند بعد از فراغ تلاوة جهر بر که
بمشارکت میکنند هر کس در گوشه بحال خود باشند مشغول تلاوة

سرّیه یا ذکر و تسبیح یا تفکر در عجایب آفرینش و حکمة صنع
و بصحبت مشغول نشوند و اخوان باید که قیام لیل از دست ننهند
بی علت یری و قیام لیل مراتب دارد اقلش آنکه یک لحظه از شب
بیدار شود و روی بقبله نشیند و بذکر و دعا و استغفار مشغول
گردد و اگرچه وضو نسازد و از جای بیرون نرود چندانکه
ابلیس بداند که او نه از غافلانست و همین قدر که کردن زد خدای
عز و جل او را از عابدان و شب زنده داران می نویسند بفضل
الله و رحمته و سعة جوده و منّه والله واسع علیم هکذا ذکره
الغزالی فی الاحیاء و اکثرش حدی ندارد جز آنکه قیام تمام اللیل
دائماً مکروه است و اکثر ثلث شب برای احیا اختیار کند افضل
سدس رابع و خامس است و وظایف اخوان آنست که با اقارب
مدارات و مراعات کنند و با محسن و مسیء ایشان عطوف و وصول
باشند که برکت این تعطف و موافقت امید است که مسیئان
محسن گردند و محسنان در احسان افزایند و از قطیعت احتراز کنند
و عادات جمیله که در میان بوده همه قایم دارند و بزیارت و عیادت
و بر سایر وجوه بر ایشان دلکی نمایند و از هیچ کدام امید گسسته
ندارند و یگانگی و اتحاد با ایشان بدستور معهود و زیاده از آن

بجای آورند و بعضی که با ایشان نزدیکی می کنند نصح و پند کرده باز
نگیرند ومنهم الامیر مبشر الدین عیسی هر کس که در پیمان شما
در آمد از شماست و هر کس که بر یاری و محبت و موافقت شما
پیمان کند هم از شماست و از مخالفان نیز امید مبرید و بدعا
خیر ایشان را یاد کنید که باشد که از اسیری شیطان خلاص شوند
و از قبول حق عار و باك ندارند و اگر شبهه دارند خدای تعالی
آن را از ایشان بردارد والله ذو الفضل العظیم

مکتوب ۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حضرت المخدوم الاسنی الامیر
مبشر الدین عیسی اما بعد منصوبه قبا پوشی و اسپاهی گری
چه زیان دارد اگر دل متقی باشد تقوی و محبت خدای در دلست
ان الله لا ینظر صورکم نظر خدای عز و جل در دلست خدا را
دوستانست در زیر قباها و قباهای ایشانست که اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری و بسیار دشمنانست در جبه
نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد ⁂ ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
شما قبا و جبه بر طرف کنید و اسپاهیگری و صوفیگری یکسو نهید

خداپرستی و یکجهت و یکروی بودن در محبت او شعار و دثار
خود سازید که ذات شما خدای است این شهوات و لذات مقتضای
ذات شما نیست و ملایم او نیست معنی چند با شما همراه اند که اینها
مقتضای ایشانست و ملایم ایشان و آن معانی شما را مسخر خود ساخته اند
و بکار خود داشته شما روز و شب در کار ایشانید و پندارید که در کار
خودید و لا تنس نصیبک من الدنیا این معنی دارد که نصیب خود را
از دنیا فراموش مکن یعنی اینها که تو داری نه نصیب تو است نصیب
آن رفیقانست که با تو در این تنند و از برای قرب محل تو خود را
از ایشان باز نمی شناسی زود خود را باز شناس و با خود رس که خودی
تو خدای است چون بخود رسی خود را بشناسی بخدای رسی و
خدای را بشناسی من عرف نفسه فقد عرف ربه دریغا آدمی عمر
خود صرف این رفیقان و مرادات ایشان می کند و ایشان از اینجا
خود فراگیر قدر زود است که همه رفیقان از او می گریزند دست
می گریزد پای می گریزد چشم می گریزد گوش می گریزد عقل می
گریزد هوش می گریزد **شعر**

تو مانی و تو بتنهائی عدم محبوس ⁂ برفت سمع و بصر خواجه کور و کر ماند

خود را نشناخته مانده و با خود آشنائی پیدا نکرده که چون اینها نماند

باخودش خوش باشد نسوا الله فانسیهم انفسهم ذات او
اورا فراموش است در وجه وحدت می ماند و ظلمت وضیق درچنان
مضیق می افتد که سوراخ سوزن پیش آن دریای عمانست نرسید
ازان روز که فرصت فوت شده باشد شعر
چون توانستم ندانستم چه سود ◆ چون بدانستم توانستم نبود
ای دریغا نیست از کس یاریم ◆ عمر ضایع گشت در بیکاریم
اما جز ثبات احوال که مشورت دران باب فرموده بودند چون
از کتاب سیرت فارغ شوند تذکرة الاولیا بنویسند اگر نداراند
ومطالعهٔ تفسیر در صحبت امیر عماد الدین جعفر اگر فرمایند
مناسبست اگر نسخه استعارت توان کرد حاجت بنوشتن خود نیست
مگر بعد از فراغ کتابت تذکره و اگر نسخهٔ مستعار یافت
نشود درسی که خوانند نویسند یا بکسی دهند که بنویسند
باجرت حاکمند اوراد که نزد امیر عماد الدین محمد است نسخه کنند
وبان نوع اوراد پنج وقت بخوانند وصلوة بسیار فرستند
خصوصا شب جمعه وتلاوة هر روز قدری فرمایند وزبان دایم بذکر
صرف کردن اولی دانند که هزل وتفکر واعتبار در عجایب حکمة
امر بیش اولی دانند از ضحک ولهو و با اهل لهو و باطل صحبت ندارند

واز صحبت

واز صحبت اهل تقوی وطاعت ملول نشوند واگر ناصح مهربان
سخن درشت گوید بتنگ نیایند شعر
گر بهر زخمی تو پر کینه شوی ◆ پس کجا بی صیقل آیینه شوی

41 مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد اما بعد هر کس که قسط هستی در قالب او بیشتر
ریخته اند ونصیب او از هستی زیاده داده اند عزیمت او عزیمت
و هرچه می داند واما رات آن قایمست می داند و بران ثابت و راسخ
و ضد آن از نزد او مجال نیست و زبان شیطان پیش او لال است
تزلزل وسستی و وهم در اقوال وافعال واعتقادات او نیست
و نمیباشد و عمر وار شیطان از سایهٔ او می گریزد واهل تزلزل
که نه اعتقادشان اعتقاد است ونه بقول وفعل ایشان اعتماد
آنانند که نصیب ایشان منقطع است وفتیلهٔ تن ایشان از
پنبهٔ کهنه وقوت باز مانده ساخته اند همچون چراغ دزدان
بخطر میرود و بخطر روشنست وکجا آن چراغ ربانی کجا که در دلی
که از کوکب دری تابان تر است افروخته و مدد او از زیت

شجرهٔ مبارکهٔ دیشوندهٔ نبوت محمدیه متواصل و غیر منقطع است
و امیدم برحمت خدای عز و جل انست که شما از انانید که نصیب شما از
هستی وافی است و قسط شما ازان وافر هر اینه حکایتی که در باب
ثبات دل و استقامت عزیمه خویش نوشته بودند محل تصدیق
هست ازان از شما باور داشتیم و اگرچه اعتماد چنانچه حق انست بود
بتازه اعتماد افزودیم و دعا تثبیت کردیم و کار خود و شما
کرم خدای عز و جل باز گذاشتیم و از وی درخواستیم که این تالیف
قلوب و اتفاق کلمه که برحمت او شده هم برحمت او پاینده کرده
و ثمرات نیکو در دین و دنیا بران ترتیب کردد و از خلل و انحلال
که موجب شماتت اعدای جن و انس است محفوظ ماند و الله
ولی التوفیق قاعدهٔ کلیه در باب شبهات اینست که اگر چیزی
ازان روی نماید مجملاً دانند که از او جه حلی خواهد بود اگرچه
بتفصیل معلوم نباشد و اخوان اهم باین قاعده تمسک مینماید
که اگر التزام کنند که تا هر شبهه وجه حل ان بخصوصها معلوم
ایشان نباشد از ابر خود اسان نکنند کار مشکل می شود برای
شبهات بسیار است میسر نیست که بیان تشنید و یک یک حل
کنند با انکه بعضی شاید ازان قبیل باشند که ایشان دافهم و حل

ان میسر نباشد هرچند تدبر کنند برای انکه حل ان موقوف بسیر
مقامات باشد و گفته اند اگر چهل تنان بر دل هفت تنان
مطلع شوند خون ایشان از امباح دانند و اگر هفت تنان بر
دل قطب مطلع شوند خون او را مباح دانند و از ابن مسعود
رضی الله عنه نقلست که جماعتی ایستاده بود که همراه او بایستند
در حینی که در خانه ربت که بیرون رود فرمود که اگر شما
بدانید که من این در برچه بستم دو کس از شما همراه نشوی اگر
چه بر سبیل هضم نفس گفت اما حقیقتش چنانست که شنیدی
غرض که نه هر کس را فهم هر حال میسر است ادب نگاه می باید داشت
که فضولی نکنند حکایت خضر و موسی ازان جهت در قران اورده
تا مردمان کسی را که فوق ایشانست بمیزان خود نسنجند و تاویل
افعال او با و باز گذارند و الله یهدی السبیل

٤٢ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث
الدین محمد قواه الله فی نفسه و جسمه اما بعد نوشته بود
که اخوان از حرارت و شوق کمتر از سابق است فترات و وقفات

می باشد افتان و خیزان این راه می باید رفت قال الله تعالی
انفروا خفافا وثقالا گر گران و گر شتابنده بوده عاقبت جوینده
یابنده بوده اثر طلب اگر با فتیت تفاوت آن شدةً وضعفاً
مغفور است چه آن تابع اختلاف احوال است که بدی و از آن نیست
اکراه و زست باشند فردا چست شوند لا تیأسوا من روح
الله اما تفقد حال خود لازم است بما امکن و نگذاشتن که
نظام سلوک از هم بریزد که نه هرچه درهم شد باز هم می توان
نهاد هر کس از اخوان را این غمخوارگی کردن لازم است لنفسه
وللاخوان جمیعا ایدهم وثبتهم علی سلوک الصراط المستقیم
ای اخوان راه حق عجب است و بازی نیست این کار را سرسری مگیرید
ایوان مراد بس بلند است ❁ آنجا به هوس رسید نتوان
اگر دمهای سرد افسردگان در شما اثری کرده و شبهات و
وکلمات مخالفان بی خبر در شما تاثیری نموده باز خود افتید
واستعاذه کنید برب خلق ورب ناس که حجت بالغه خدای راست
شبهه ایشان را پیش حجت خدای عز وجل چه تاب و اگر انقطاع
مددی کرد و حکمت با شما این کار کرده [illegible] اندیشه کند
و از عطا الغیر کیمیا و تذکره و احیاء علوم و مثنوی و امثال

ان فی الجمله استمداد توان کرد که الحکم جنود الله تقوی بها ابدان
المریدین اما تمام انچه در قوت این عزیمت که شما کرده بودید
که بفعل اید همچون تیری که بقوت تمام از کمان بیرون
جهد چون آن مقدار مسافت که مقتضای آن قوت است طی کند
ساکن شود و بر زمین افتد مباد که چنین باشد چه عزیمت صحیحه
صاحب قوة نامتناهی است هرچند رود قوة او آخر نشود
وانچه قوة او متناهی باشد و حدی محدود داشته باشد که زود
آن منقطع شود آن عزیمت مجازیست و هوس حقیقی خدای شما را
از آن محفوظ دارد بهر حال باز وقت خود افتادن لازم است
چشم در خود درها نباید کرد که هر نوع که شوند پیوسته
تفقد احوال خود باید کرد و تباهی آن را باصلاح آوردن
چنانچه شخص چون خسته شود با جتماع و علاج مشغول گردد
چنانچه آن مرض بگذرد و مرض دل کمتر از مرض تن نیست چنانچه
بهر مدتی ناگاه تن مریض می شود و بعلاج آن اشتغال
می کنند و احتما چه عجب اگر دل را نیز مثل این عارض شود باز دست
می باید بود که تاخیر علاج نکند که مبادا مرض مزمن شود
و از علاج بدر رود والله الحفیظ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ

والسّلام علی الاخوان ورحمة الله وبرکاته

٤٣ مکتوب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من فقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبیب قلبی
الامیر عماد الملّة والدّین جعفر تولاه الله تعالی بما یتولّی
به عباده الصّالحین امّا بعد از خدای وانچه نزد اوست
از کرامت دل سیر نتوان نمود و کشتزار اسوده نتواند نشست
در جستجوی و تک و پوی باشد هنر از مقصد صدق و مقامی
بچشم ازان فرو کیرید یا هنر از جوار خدای عزّ و جل جواری
کمان برده اید در ان او یزید برخیزید و منشینید که بخدای
که حاضرانت که غایبست و غایب انچه حاضر است اکر جهان
زیر وزبر شود خشخاشی کو مباش و اکر خشخاشی از دل کم
شود جهان زیر وزبر شناس دل خود دا بدست ارید که حیف
از چنین کرانمایه کوهر که ضایع شود جهان قشر است و دل
لبّ و ان لبّ شما دارید چرا خود را کم کرده اید خود را باز
یابید اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِاُولِی الْاَلْبابِ ای ولیّ من

انچه از تو کم شد است اسرار سلیمان کم شدکی ❁ بر سلیمان هم بر عهم اهرمن بکریستی
ای ولیّ من این کوهر زود بدست نتوان اورد روز کاری سر دد
سر این کار می باید کرد من یثبت نبت و هیهات قلّ فی التّشبّا
النّساب لکلّ الی شاوا لعلی نباة و لکن قلّ فی الانام ثبات جعلک
الله حبیبی من اولئک العبد بن ای ولیّ من مثل ادمی مثل طایراست
تا بحقق جناح مشغولست بالا می کردد چون دست از خود رها
کرد فی الحال میل سفل می کند و حکم ترابیّت عود می کند پیوسته
بال و پر می باید زد و اکر سست شوند و بر زمین افتند کوان
انکه طبیبی کند تا معلوم شود که بالی دارند سست مقصوص اجنحا
نیستند ای ولیّ من کونا لهای دراز کوسوز و کداز کو اشک
غمّاز کو غم دمساز

نی نشان عاشقی شد سرخوشی ❁ با بلا وافت و محنت کشی
عاشق انش در همه عالم زند ❁ اره بر فرقش نهند اودم زند
عافیت اندیش نبود یکزمان ❁ در کشد خوش خوش در اتش صد جهان
ای ولیّ و حبیب من کو ئی این حدیث نمی شنوی یا می شنوی و
مست نمی شوی عجب لنکر که تو داری
مستی کان ابنا شداف و خون ❁ خالی از رعنائی و از ساد کی

ای ولی وحبیب چه اندیشه از جهان داری
ماچو دادیم دل و دیده بطوفان بلا ٭ کو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
کسی که بگشنگی و برهنگی تن درداد و از سر تعظیم و کبر و دار
دنیا گذشت دنیا دیگر با او چه تواند کرد و اذا اکلت رغیف
خبز و شربت علیه کوزة فعلی الدنیا الدمار ای ولی وحبیب
بخدای سوگند که طریقه درویشان اینست ع دست در دامن رندان
زن و اندیشه مکن ٭ طریقه اغنیا و اهل دنیا چیزی نیست میپندار
که در کار بند اما بر هیچ چند بخدای که یکساعة با فقیری نشستن
دوستتر دارم از یکسال الحکومت اقلیمی کردن ای ولی وحبیب باش تا
مزه این کار بچشی انگاه مردی باید که تو را از ان بر اند
ان کبوتر کو سر اموختست ٭ تو مخوان میرانش کو پر دوخته است
ای ولی وحبیب من در بعضی مکاتیب عذری خواسته بودی از
جرمی که من از ان اگاه نیستم اگر از الطاف نامه عذر خواسته جرم
در تقصیر انست ای ولی وحبیب من
دست خود افشان و بکی بر جهان ٭ بند بگشا باش ازاد ای پسر
اتما الادب الادب والسلام علیه و رحمة الله و برکاته

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

٣٤ من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و نصیره الی الله
و عونی علی امر دینی و عدتی و ذخری الامیر محب الملة و الدین
الشیخ محمد کتبه الله فی زمرة الصالحین اما بعد فقد قال الله
تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
مراد از اولیاء الله درین ایت جماعتیند که یکدیگر را دوست
دارند برای خدای عز و جل و خدای ایشان را مژده داده بانکه
ایشان را ترس و اندوه نباشد برای انکه ترس از وحشت خیزد
و وحشت از وحدت باز دیده اند و انی کسی و ایشان تنها نیستند
همه پشت یکدیگرند و از یکدیگر پرند که محبت حقیقی یگانگی اورده
ع عشق امد و شد چو خونم اندر رگ و پوست ٭ انچه هر یک از
ایشان همه است و یک کس که چند کس باشد قوة چند کس داشته باشد
و در وجود خود وحید و فرید نباشد بلکه کثیر و کبیر باشد اما
جماعتی که یکدیگر را برای هوا و غرض دوست دارند بحقیقت ان
هوا و غرض خود دوست داشته اند نه یکدیگر را پس همه در ذات
خود تنها و بیکسند و بوحدت و وحشت مبتلا همراهند ترس و
اندوه از جان ایشان منفک نگردد و در حدیث قدسی درست شده

كالمتحابون بجلالی فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی و بحقیقت امید واد
ثر این عملی محبت فی الله است برای انکه دیگر اعمال چون تعلق بجسم
دارد در پا دران در هم رود اما محبت تعلق بدل دارد در پا دران
در هم رود اکنون بر دکتر بن شکر خدای را عز وجل که اخوان را
ثبتهم الله بالقول الثابت بدین عمل پسندیده و قربت بر گزیده
که نجات فی الله است راه نموده و شما را با ذا ز همه بر پادنی این
معنی بر گزیده و انرا بر شما اسان کرده این نیست جز رحمت خدای
عز وجل مسئول از رحمت خدای عز وجل انکه چنانکه ملک محبت
فی الله شما مسلم داشت ملک ذکر نیز بر تصرف شما در اورد تا
از یاد خدای گفتن و سخن از او گفتن یکساعت نیاسایید چون
اسایش شما نباشد جز در ان و از ان ملول نشوید که
ملالی نیست ماهی را از دریا ٥ که بی دریا خود او خرم نگردد
و دیگر در فکرت بر شما بگشاید و گشاد فهم ایات شما را میسر کرده
و محاسن و لطایف حکمت که در نظام عالم مدرج است بر شما اشکارا
سازند که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و چون این باب
بر شما مفتوح شد شما را راه دادند ان زمان از شما که راه روند
که راه روید والله ولی التوفیق

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی شمس الملة والدین
ابی سعید و الی سایر الاخوان الالهیین لا هلهم الله هذا الاسم
الکریم و اتمه علیهم بفضله العمیم اما بعد قال الله تعالی
تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
هر کس که شطرنج باز دیده باشد از خود دریافته باشد که زهر
غلبه بر حریف و بردن از او چه فرحان می شود بعقل خود رجوع
کند که در ان غلبه چه طایل و او را از ان چه حاصل است حال او در
ذات خود قبل از ان و بعد از ان یکسانست حال اهل دنیا در حب
غلبه و علو همین است جبلی است که جاهلان بران مجبولند هیچ در
تحت ان نیست از ان چیز فرمود اخرت انکس راست که میل علو در
ارض ندارد برای انکه حب علو در ارض دلیل بقاء جهلست و جاهل
سزاوار جوار حق نباشد ای اخوان خیرات حقیقی و خیرات اعتباری
از هم باز شناسید مادام که کسی مستغرق شطرنج و معتبر اوضاع
انست از حال دستمات برون فرحانست و از عکس ان غمگین چون از تامل
شطرنج معرض شد و قطع نظر از ان اوضاع و اعتبارات کرد نه
بردن بردنست و نه باختن باختن و همچنین امر دنیا اکنون شطرنج

بازی چه ضرورة و همچنین دنیاداری این همان حکایتست که کسی
شعر می گفت و در الفاظ تحریفات می کرد گفتند چرا چنین میکنی
گفت برای ضرورة شعر گفتند شعر چه ضرورتست اکنون دنیا
داری چه ضرورتست تا این خفض و رفع پیش آید درست بآن
ماند که شخصی روی بر بیابانی نهد بعضی از راه آن آسان و بعضی
دشوار ساعتی در راه آسان رود و فرحان باشد اصل طی این بیابان
برای چه پیش گرفته و خود را گرم آن کرده بحال خود باشد و آسوده
بنشیند برای چه از خود بدر رفته و خود را گرم و کنده کرده بحال
خود باشد و جز بخود رسیدن که صوفیان گویند همین است اما
تا آدمی این سکندری یابد خیلی کار داست ای اخوان عارفان چرا آن
از دنیا داشته اند برای آنکه با وقت خود افتاده اند و دیده اند که
من حیث لا یعرف گرم کاری چند ند با خود اندیشیده اند که مقصود
چیست برای چه ما خود را گرم این قصر کرده ایم هیچ موجبی انرا
نیافته اند و دست به دندان گزیده اند که دریغ ما این روزگار
در چه کار بوده ایم کاری می کردیم که نمیدانستیم که برای چه می کنیم
شاد باش جز با افسار دست از همه کار و بار برداشته اند و پیمان کرده
که تا ندانیم که در چه کاریم دست بهیچ کار نزنیم این دریغ خوردن

تو براست و این پیمان کردن آهنگ سلوک هر کس باید که با خود
بگوید که تو این کار و بار برای چه بکردن خود نهاده جواب از
خود خواهد شنید که برای آنکه بزرگی باشم گوید این زمان چه
که بزرگی باشی از آن جهت که تو می خواهی که بزرگی نزد تو چیزی
شده اگر تو نخواهی خبر همچون خوردن طعام که باللذات زوغ
بسوی آن نیست بشرط جوع زوغ بسوی آنست چون کسی گشنه نباشد
دستر است تو این بزرگی بخواه و دستی و اگر گوید من این خواستن
از خود باز نتوانم داشت این دلیل نیست که مجبور و مجبورات
همچون حیوان او را بافسار کشند و نداند که او را کجا می برند و
شکی نیست که حیوانرا در بساط پادشاه راه نیست صحرای جهنم
و چریدن ضریع او را می سزد و چوب مالک خوردن اگر او را
اختیاری باشد داند که در چه کار است و هر چه کند بدانش و بینش
خود کند آدمی باشد و جلیس حضرت الوهیت تواند اکنون ما این
سخنان برای آن می گوییم که اگر آدمی است آدمیت او بیدار کنیم
و اگر حیوانست این ندا خود بوی نمیرسد أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ و مرده باد او و او را برای هیزم کشی دوزخ آفریده اند حَمَّالَةَ
الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ و در چراگاه دنیا سر داده اند

تأكلون كما تأكل الأنعام والنار مثوى لهم اگر گویند چون
که دیگر حیوانات از گاو و خر و جز آن بدوزخ نمیروند و من بد
دوزخ میروم گوییم تو حیوان عالم جانی بدوزخ آن جهان روی
و حیوانات حیوان عالم جسمند بدوزخ این جهان باشند تو را
مالکی و ایشان را مالکی حال حیوانات در این جهان می بین زیر
بارگران و چوبهای زیر دست بی رحمان و حال خود را آنجا باد
آور که علیها ملائک غلاظ شداد و چنان دان که چنانچه در دنیا
تا حیوانات چندین تعب نکشند دمی آسوده ننشینند همچنین در
عقبی تا دوزخیان چندان عذاب نکشند کار بهشتیان بسامان
نشود نعمت بهشت فراز دوزخ است چنانچه دیگ طعام فراز آتشدان
باشد اطعمه و ثمرات بهشت بمدد حرارت لطیف که از دوزخ بجای
دقیقه برآید نضج یابد و دوزخیان هیزم وار سوزند در زیر آن
دیگ تا آن طعام آنجا پخته گردد واتقوا النار التی وقودها
الناس والحجارة   هم هیزمند   وهم هیزم کش از پی
هر که گریزد ز خراجات شاه * بارکش غول بیابان شود
اینست سزای هر کس که برخلاف خویش پشت آورد تدعو من ادبر
وتولی و اگر گویی خدای عادل و رحیم است کجا با من چنین کند با آنکه

خدای اینجهان و آن جهان یکی است همان خدای که حیوانات را در
این جهان گرفتار مالکان کرده تو را در آن جهان گرفتار مالک
گرداند و این از عدل خداست که عدل وضع شیء است در موضع
لایق او و الحاق جنس بجنس حیوان را در صحرا کار باید فرمود و
آدمی را سر در سرابستان نعمت باید داد الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات وتمت
کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم
هر آدمی را که فرشته خوی سرشته اند بتعظیم و اکرام بدار السلام
میخوانند که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و هر آدمی را که حیوان
نهاد آفریده بچوب غضب بصحرای جهنم میرانند که نسوق المجرمین
الی جهنم وردا و بدین هر دو فعل تمامی عدل ظاهر می شود
و ثنای مطلق متوجه حضرت الوهیت میشود وقضی بینهم
بالحق والحمد لله رب العالمین

مکتوب

٤٦ بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر
رکن الملة والدین حسن اما بعد چون میسر نیست که فقرا همچو

دیانند برای قلّت مال و کثرت فقرا خود هیچ فقرا می باید زیست
که هیچ نزد خدای عزّ و جل واجب نیست از مواسات با فقرا و سیرت
اویس رضی الله عنه ان بوده که شب هر چه داشتی صدقه کردی
و گفتی خدایا اگر کسی از برهنگی و گشنگی هلاک شود بازخواست
از من مکن که انچه من در دست داشتم بذل کردم ماه مبارک رمضان
ماه تشبّه اغنیا بفقراست ای توانگران انچه شما درین بیگاه
می کشید درویشان همه سال مبتلا اند بر فقرا رقّت ارید و
بدانید که مهر خدای عزّ و جل با فقراست و ضعفا و اگر خواهید
که مثل خود و مثل فقرا را و خدای عزّ و جل بدانید تأمّل کنید
در حال فرزندان کوچک و فرزندان بزرگ و مهر و رحمت و
رقّت مادران با فرزندان کوچک که ضعیف و ناتوانند مهر
خدای عزّ و جل بر فقرا انچنان جوشانست که مهر مادر بر فرزند
شیرخواره لطف خدای دایه ایشانست نیستید که بر ایشان ستم
مکنید که چون فقیر و یتیم و هر ضعیف را ازار کنند عرش خدای بلرزد
بدست خود طعام بفقرا دهید و ایشانرا نوازش کنید خاصّه
در ماه رمضان که شما درانماه بر محلّه ایشان رفته اید بدست اویس
و مخفر همراه باید برد و ایشانرا نوازش کردن اما دریغ که فقیر

حقیقی که یافت می شود و فقرای صورت را نیز ببوی ایشان
گرامی دارید و نوازش کنید ای توانگران اگر فقرا نبودندی راه
شما بخدای عزّ و جل بسته بود شما را وسیله بخدای عزّ و جل و
اقبال او بر شما نیست الا از طریق فقرا که چون شما فقیر را
بنوازید و خوشدل کنید لطف خدای عزّ و جل در روی شما
تبسّم فرماید و بر شما اقبال اورد و الّا در حجاب کبریا باشد و
هیچ سبب استجلاب لطف و اقبال او نتوان کرد پس وجود فقرا
و ضعفا رحمت خدای عزّ و جل است بر شما و عجب انکه نادانان از
ایشان ننگ باشند اَرَاَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فَذٰلِکَ الَّذِی
یَدُعُّ الْیَتِیمَ وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِینِ لقمه نان بفقیری بدل
خوش نده هند اما نمازهای دراز کرده اند اگر دران نماز مخلص
بودندی باطعام فقرا مایل بودندی اما ان نماز ایشان ریائی است
فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُونَ وَالَّذِینَ هُمْ
یُرَاؤُنَ وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ نماز بنده معلّق است میان اسمان
و زمین تا دلجوئی فقرا نمی کند مرفوع نمیشود غنیمت شمارید وجود
فقرا را که ایشان مبلّغ شمایند بخدای عزّ و جل اگر فقیر حقیقی باشد
جانش دهید و اگر فقیر صوری یابید نانش دهید و السّلم علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الاطهیین جزاهم ٤٧
الله عن انفسهم خیرا والسلام علی سید الاخوان حیث ما کان
اما بعد نامهٔ اخوان در زمانی رسید که از مکاید اضداد خاطر
مشحون بکدورت بود از خدای عز وجل خواست که مضمون نامه
موجب باشد زوال کدورت را الله الحمد که چنان بود آثار موفقه
سمع خاطر را بنوید نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ مژده داد
بعد از انکه لوایح مخالفت اضداد بتهدید وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ
الْأَلِيمُ دل را نصیب داده بود و نامهٔ مولانا کریم الدین نیز رسیده
بود و با نامهٔ اخوان بهم خوانده شد والحمد لله علی جمیع الشمول له
المنة والفضل اخوان را معلوم باد که هر چه جز یاد خداست عز وجل
با عملی که برای انعام رضوان اوست هیچ در یحث ندارد همان و همانا
تا دیدی گذشت و نه معلوم که چیست و چه بود بموید هستی است
مغز هستی با وی نیست و هر چه مغزی ندارد همچون کاه است دل را
از تفکر بان قوتی حاصل نمیشود قوت دل مغز هستی است و هستی بی
مغز جسم را شاید دل را نشاید چنانچه مغز گندم ادمی را باشد و برنج
ان حیوان را همچنین مغز هستی دل را باشد و قشر ان جسم را اولی الالباب

انانند که تغذی ایشان بمغز هستی است و اولئك كالانعام انّان
که دست جز بر قشر هستی ندارند وَأُولَئِكَ الْأَكْثَرُونَ قُلِ انْظُرُوا
مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ امر است بطلب لب در قشر باشد مغرّا
بهمین ظاهر هستی که می بینید قناعت مکنید بر ببینید که در ان
چه مضمر است از انان مباشید که يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وصف ایشانست و بر ظاهر نایستید و بباطن رسید که باطنه فیه
الرحمة والظاهر من قبله العذاب ای اخوان جانم میسوزد که
چنین لقمهٔ هنی و لذیذ گوارا و محل امن و اخوان ما هر سوی سر
گردان اما سرگردان مطلق ان کسی است که از قبول این مژده
سر گران دارد چون شما را باوری هست باکی نیست وَمَنْ يُؤْمِنْ
بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ لشکر نگاه دارید و پیشانی سخت کنید و شیره
روی شوید هر چند چوب و تیر و سنگ اید روی مگردانید
تا این قلعه را تسخیر کنید که اهل قلعه بشما سازند یا نه

٤٨ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا
يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا

ولیعلمنّ الکاذبین ای اخوان انچه مردمان برانند باطل است
وایشان خاك بر سر خود می کنند ونیشتر بر پای خود میزنند و
خبر ندارند وزود اکر خبر داد کردند چون بمرك باخود ایند که
اخوان مثل مرك وزندکانی می دانید که چیست کسی که بکار وداد
مشغولست مادام که بان مشغولست خبر از خود ندارد همکی متوجه
انست چون از کار پرداخت وساکن شد باحوال خود می افتد و
معلوم می کند که حال او چه شده دستش چکونه بریده شده دستارش
کجا افتاده از کدام رکش خون روان شده زندکانی مشغولی جان است
بکار مادام که زنده است از خود خبر ندارد چون با خود نشست
بمرك می داند که او را چه شده فصل در باب ان را بقدر مقدور
فراهم اورند اتمام دار از اسباب انست دران باب کوشش کند ودیکر
معلوم دانید که رمضان که شهر امتست ونور برکت انجا چندان
ظهور می کند که همه کس در می یابند چنانچه در شعبان چنان
ظهور می کند که رسول الله صلّی الله علیه وسلّم در می یابد وبان
اعتبار شعبان ان انحضرتست ورجب ازان پوشیده تر پیدا می شود
چنانچه علم خدای عزّوجل بان میرسد وباین اعتبار شهر الله است
چون رسد مقدم او را اکرامی دارید واوقات ان را بخیرات وطاعات

ان اوقات دیکر شهور ممتاز سازید تلاوة قران دران بسیار
کنید ومواساة باضعفا وفقرا بیشتر کنید وزبان از غیبت و
بیهوده دربند کنید اکر سخن خیر ندارید که بکوئید خاموشی
خیر است حین افطار تا ذکر باب چیزی خوردن مکنید وبر سفره بوقار
وخشوع نشینید ونعمت خدای عزّوجل بر خود بدانید وان شا
یاد اورید که در خانهٔ خدای عزّ وجل حاضر خواهید شد انشا
الله تعالی زود خلاصی از رنج وتعب جهان که للصّایم فرحتان
فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربّه من احدی الفرحتین ان
فرحت دیکر یاد اورید جمال حکمت معظم را بر خود حاضر کنید
چون ادراك خوبی طعام کنید شعر
بی تماشای صفتهای خدا ❖ کر خورم نان در کلو کیرد مرا
باخادم سخن درشت مکوئید واکرچه شما را مهمانی عزیز باشد
که خوش خلقی باخادم بهتر است از ضیافت وموجب ولیکن
از خادم نیست الّا غلبه دیا الّا ما شاء الله در طعام خوردن شتاب
مکنید وبتانی چیزی خورید که بمجلّه طبع که ظاهر شد نور حق
مستور میشود وبرکت طعام محو می کردد دلم سخت بان می کشد
که درین رمضان با اخوان طعام خورید کرد رحمت خدای دران

حین نازل می شود حالیا میسر نشد اکنون اخوان ما را باید که
دران حین یاد دارند و اگر بعین حاضر نیستم باندیشه حاضر کردانند
زینهار زینهار زینهار که بر سفره ان مقدار خشوع نگاه دارند که
در نماز نگاه می دارند و از ملهی و لغو احتراز کنند که محلّ نزول
رحمت خدایست و فرشتگان خدای ایستاده اند از روی ایشان
شرم دارید و بیهوده مگوئید و خنده بر آواز مکنید از طعامی
که دران شبهه باشد احتراز کنید و سعی در تطییب طعام کنید بی
تعمّق مفرط که متجاوز از حد باشد ای اخوان خشوع دیگر
باید که هر شب نماز تراویح مگذارید اگر استطاعت باشد و نماز
چاشت باید که از شما فوت نشود و شش روزه شما را از هیچ کار
خیر که سابق می کردید باز ندارد و افضلها بعد الصّلوة المفروضة
السّعی فی تمام هذه البناء الالهی ای اخوان هر روز پنج نوبت اگر
میسّر باشد مجتمع شوید و نماز فریضه با هم گذارید بعد از نماز
ساعتی نیک بیاد حق عزّ و جل مشغول شوید و اوراد مرویّه
بعد از آن بمذاکرهٔ خیر و شکر نعمت و ذکر الاء هر کرا اگر شغلی
ضروری نباشد و امری از امر عمارت در کردن او نباشد و دران
کاری نداشته باشد این نامه ایست بسوی همه اخوان و هر یک بین

درجواب نامه نوشته خواهد شد اگر میسّر گردد و اگر در این صحبت
میسّر نگردد در دیگر صحبت جواب مکاتیب ان شاء الله تعالی
نوشته شود دل جز بذکر و نشر حکمت گشاده نمیشود و اگر ده
ان هزار نامه نویسم ملول نمی کردم حالیا اقتضاء وقت چنانست
که فراغت تمام بران نباشد شما بجواب مقیّد مباشید و نامها
متوالی نویسید والسّلام علیکم معشر اخوانی احبکم الله
۴۹ کما احببتکم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التّائبین جعلهم الله
من التّائبین امّا بعد هر چه مردمان بان مشغولند جز یاد
خدای عزّ و جل و بث حکمت با کسب قوامی یعنی ضروریة باطل
باطل است باطل است و کسب قوام بدن و وجه باشد یکی کسب تمتّع
و دوم کسب قوّت و اوّل احسن است خاصّه نزد فساد زمانه و
تباهی معاملات و قوّت دو است نباتیت و حیوانی کسب قوّت نباتی
فلاحت است و زراعت و قد جاء فی الخبر فلا یغرس مومن غرسا
فیاکل منه انسان ولا دابة ولا طیر الا کان له صدقة الی
یوم القیمة رواه مسلم و کسب اقوات حیوانیه گوسفند است و نتاج

و درحدیث امده که من خیر معاش الناس لهم رجل ممسک بعنان
فرسه فی سبیل الله یطیر علی متنه کلما سمع هیعة او فزعة
طار علیه یبتغی القتل والموت مظانه ورجل فی غنیمة فی راس
شعفة من هذه الشعف او بطن واد من هذه الاودیة یقیم
الصلوة ویؤتی الزکوة ویعبد ربه حتی یاتیه الیقین لیس من
الناس الا فی خیر رواه مسلم الهیعة الصلوة للحرب والغنیمة
لصغیر الغنم والشعفة اعلی الجبل وکسب من تجارتست از صناعات
خط صناعتی فاضل است برای انکه متضمن بقید علمست و
امیر المؤمنین رضی الله عنه فرمود علیکم بحسن الخط فانه من
مفاتیح الرزق وخیاطی صناعتی است خفیفة الالات ابره و
مقراض و پاره رشته با خود بر می توان داشت که هرجا که خواهند
روند وصنعت ادریس است علیه الصلوة والسلام وزنبیل بافتن
صناعت سلیمانست علیه الصلوة والسلام و هر کس صناعتی از وی
بهتر اید ان اولی صناعتست درحق او و منقولست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم کسی را دید که در گل کار می کرد فرمود
می بینم که ان کار نیکو می کنی دست از ان مدار ای اخوان درحدیث
امده که لوشک ان یکون خیر مال الرجل غنم یتبع بها شعف الجبال

ومواقع القطر یفر بدینه من الفتن امروز ان روزاست ای اخوان
بعد از انقضای مئتین روی بفساد نهاد و پیوسته فساد در
ازدیاد است چنانچه انس بن مالک رضی الله عنه فرمود اصبروا
فانه لایاتی علیکم زمان الا الذی بعده اشر منه حتی یلقوا ربکم
سمعه من نبیکم صلی الله علیه وسلم پس بسوی خدای عزوجل
گریزید ففروا الی الله ای اخوان پیوسته با خود می شمردم که
هرگاه هفت کس شویم یکدل یک روی بعدد اصحاب کهف رضی الله
عنهم انگاه بحال خود بودن پیش گیریم و از مردمان کناره گیریم
حالا جمعی کثیر بدین معنی پیمان کرده اند هفت کس خالص ازاین
جمله بدر اید اقلا بلکه امید چنانست که همه خالص باشند و بلید
و از قبیل ان اعرابی نباشند که بر اسلام بیعت کرد روز دیگر اورا
تب گرفت و باز امد و اقالت طلبید رسول الله صلی الله علیه و
سلم اجابت نفرمود و رها کرد و از مدینه برفت ای اخوان اگرچه
فساد زمانه فرو گرفت اما وعده رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنانست که پیوسته در امت من طایفه باشد که بر حق باشد و قد قال
الله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون بکوشید
تامگر شما از ایشان باشید

اندر این مجری کر اندر چو غوک ❁ دست و پائی بزن چو دانی بوک ۱۷۷
دوش در خواب می دیدم که بر رحمت اباد رفتم آنجا اندرونی است و
شش یا هفت تابوت آنجا نهاده و امثال ابدان اموات در آن است
اما سرهای ایشان از تابوت بدر است چون استکشاف رفت بدن یا
مثال بدن نوح است و هود و صالح علیهم السلام و حسن عسکری رضی الله
عنه اللهم جعلنا حسبها و دو کس یا سه کس دیگر یکی از رفقاء ما می گوید
که قمچی در دست داشتم از دست من افتاد نام آن مات که مقدم تابوتها
بر دم فی الحال قمچی از زمین برخواست و در دست من در آمد از
برکت آن نام تعبیر بیرون آوردن سرها از تابوت بیان کردید که برکات
معانی ایشان در جهان پیدا شود کو فی سری بدین جهان دارند خدا
که از آن برکات ما را و اخوان ما را فیضی رسد و از محرومان نباشیم انک
علی ما تشاء قدیر ای اخوان اگر بعضی از طاعنان خواهند که شما را
افسرده سازند در سلوک و گویند این راه بی مرشد نمی توان رفت و شما
مرشد نیست جواب گوشید که هب ذلک کذلک ما اخوان و رفقا مستقیم
و محققان گفته اند که اگر مرشد نباشد یار رفیق نیک نیز توان رفت که
عقل با عقلی دگر چون یار شد ❁ رفت ظلمت جمله گی انوار شد
و قصه اصحاب کهف که در قرآن مجید و قرین قصه موسی و خضر علیهما السلام

مذکور

۱۷۸ مذکور شد از انست تا یکی جمع طریق ارادت باشد و یک جمع طریق
رفاقت و معلوم شود که با این هر دو طریق بسوی حق توان رفت
تا جمله سالکان منقطع شود و ایشان را بهانه نکنند مانند اینها همه بر طرف
بطریق شما خود زیست کردن معنی ندارد حالیا هر وجه که هست

کوشش میکنیم

دوست دارد دوست این آشفتگی ❁ کوشش بیهوده به از خفتگی
نوعی دیگر از الزام آنکه گوشید ما را خود قدری متفق علیه است که
بر آن نزاع نیست بیائید تا دست بان که بیدع ما یریبک الی ما لا
یریبک چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم با خصما گفت تعالوا
الی کلمة سواء بیننا و بینکم نماز فریضه گذاردن متفق علیه است
خشوع و جمع قلب متفق علیه است ترک تناول خوردنی و تناول
لحوم مؤمنان بغیر حق متفق علیه است کدام است از اینها که از اینکار
ان مشروط بوجود مرشد است و سلسله ای طاعنان بکلمات چند
که از طریقیان شنیده اید میخواهید که جمعه را ورید و سالکان را
از راه باز دارید و خرسنگ این راه شوید خدای بشما این را داشت
میاورد حجتهم داحضة عند ربهم از هر راه که بیائید حجة خدای
بر حجة شما غالب است قل فلله الحجة البالغة جماعة اخوان را خدای عزوجل

١٧٩ بشبهات و تلویحات نادانان افسرده مکرداناد و از سایر وجوه
افسردکی به پناه خویش کیراد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین
٥٠ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعز الامیر غیاث الدین محمد
اما بعد هیچ موجب نباید که از سلوک راه خدای باز ایستد اگر کسی
موافقت کند فیها و نعم و الا تنها دوی از راه بد داموزد که
یک سواره میدان فلک را طی می کند ای برادر شعر
شمس تبریزا کر مفرد و بی کس باشد ٥ پادشاه است و از خیل و حشم نیست برو
ای برادر یاری خدای و رسول و یاران او بس است هر کس که چنان
کسان رفیق او باشند او تنها نباشد ای برادر این راه همانست که صحابه
رضی الله عنهم می رفته اند باید پس هیچکونه کسی که بان راه رود تنها
باشد ایشان از راه معنی با وی اند اگر صورت تنهاست معنی تنها نیست
درین چند شب بخواب می دیدم که بر کسی شکایت بعضی منکران می کنم
و او موافق است و مذمت انکس می کند که نباید که چنین کردی
بعد ازان چنان می بینم که مجلس رسول است صلی الله علیه و سلم و انحضرت

١٨٠ محاسن مبارک دو موی است بنده از دست راست ایشان نشسته ام
که جماعتی از دوو پیدا شدند و بعزم حرب متوجه رسول الله اند
صلی الله علیه و سلم و ان منکر من کور با ایشانست یا مقتدای ایشان
رسول الله صلی الله علیه و سلم سلمة بن الاکوع را رضی الله عنه
فرمود که به پیش ایشان رود و ایشان را بر هم زند و نکذارد که
پیش ایند مردمان با خود اندیشه دارند که ایشان جمع کثیر اند یک
کس هیچکونه جواب ده ایشان باشد اما چون رسول الله صلی الله
علیه و سلم چنان فرموده کسی را مجال مخالفت نیست ایشان ابتیر
می کشت تیر یکی می زد و از او بیرون می امد و بدیگری می خورد تا
ایشان منکوب کشت الحمد لله علی عز الاسلام ای برادر صحابه با انکه همه
روی زمین مخالف ایشان بودند بجدی که نماز اشکارا نتوانستندی
که کذارند و در کار خود سست نمی شدند و دست از سلوک راه خدای
نمیداشتند شکر که امروز چنان نیست که کسی بصریح تواند نفی سلوک
راه خدای کرد اگرچه بعمل مخالفند اما بقول کسی را یارای خلاف
نیست بلکه مضطر اند با انکه تحسین سبیل سالکین کنند و بقصور خود
معترف شوند پس با وجود این غیبا الحجة خدای بر جماعتی که تقاعد
کنند از سلوک فوت حجة خدای را بر خود درست نکنند و در کار

سستی ننمایند خصوصا که دران شروع کرده اند و نام سلوک برخود نهاده اند
دامن دولت جاوید و گریبان مراد ❁ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند
والسلام علی الاخوان اجمعین وفقهم الله للثبات علی سلوک
السالکین امین

٥١ بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله حبیب
قلبی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصر الله وایده و
قویه وسدده **اما بعد** انچه انبیا سلام الله علیهم امر بان می کنند
چیزیست که ثمرهٔ ان بعد الموت ظاهر خواهد شد و خرد و نعمت
قوی میباید که شخص کاری کند که بعد از عمری بغایهٔ ان رسد
و همة و حوصلهٔ بزرگ این کار درخور هر کسی نیست خدای عز و جل
هر کسرا که برای این کار افریده از ابتدا که افرینش می فرموده عالی
همت و خردمند و واسع الحوصله و دور اندیش و صبور و وقور افریده
تا باین صفات مناسبت با انبیا علیهم الصلوة والسلم داشته باشند چون
سخن در امده اند و هدایت اغاز کرده گوش استماع سخنان و اتساع
قبول ان و عمل بمقتضای ان اورا بوده اما جماعتی که تنگ حوصله و دون
همت و فرومایه افریده شده اند چنین کسان را سالها روی چون ابلیس

درخور است که او هم صفتی است فرومایه که جز بر واقع حال ناظر
نتواند بود و اندیشهٔ مال بیش از طرف او باشد خصوصا مال بعید
که بعد از عمری بان توان رسید علت انضمام مناسبت **شعر**
کی پرد مرغی مگر با جنس خود ❁ صحبت ناجنس گورست و لحد
انها که جنس انبیا بوده اند با انبیا پیوسته اند و انها که جنس ابالسه
بوده اند با ابالسه پیوسته اند در جهان اهن هست و کاه هست و
اهن رباست و کاه رباست چون اهن ربا بمیان اید هرجا اهنی است
بسوی او شتابد اما کاه هیچ از جا نجنبد و چون کاه ربا بمیان امد
هرجا کاهیست بسوی او شتابد اما اهن هیچ از جای نرود اهن ربا
انبیااند و اهن دلهای زرین مؤمنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه دلهای
خفیف جاهلان **الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات**
والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات چنانکه ایمان مؤمنان
بر انبیا دلیل صدق انبیا می شود برای انکه جاهل میل نمی کند پس
میل جاهل بشخص دلیل جهالت او می شود و نفور جاهل از شخص دلیل
دانش او اکنون چون شما جماعت اخوان ایدکم الله واعان میل بجانب
انبیا کردید بر احیاء سنت ایشان و سیرت ایشان از سر بصیرت
پیمان بستید بعد از پیمان تقلید که از اول سنهٔ عمر بلکه در گهوارهٔ زینه

بوده‌ید مژده باد شما را که بآن پیمان جان شما از پرتو جان انبیا افریده
شده تا بحکم کل شیء یرجع الی اصله با ایشان باز کشید پای دارید و
از جای مروید و باید که طریقه جماعتی که بنا بر انکه جان ایشان از
جان ابا السر افریده شده میل ابا السر می کنند و سیرت انبیا منسوب
ایشان نیست شما را در کار خود باز ندارد که اصل ایشان جز اصل شماست
هر کس میل باصل خود می کند طریقه خود از دست نباید داد و سیر خود را
بسیر دیگران غلط نباید کرد قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلیٰ شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُم اَعلَمُ
بِمَن هُوَ اَهدیٰ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۵۲ بسم الله الرحمن الرحیم

وما توفیقی الا من عند الله العزیز الحکیم بعد از فراغ از نامه قاصد
رسید و از مضمون مکاتیب که همراه داشت چنان فهم شد که ان ولیم
نیز رغبت نقل باخوان اباد نمود خاطر جمع ساد عزبان باید نمود
پیش از انکه بالمل در میان در اید حکایت ابی بکر صدیق رضی الله
عنه شنیده باشد که در متوضی بود سایل چیزی خواست از ازمتا
بیرون افکند بعد از ان پرسیدند که چرا صبر نفرمودی تا بیرون ای
فرمودند ترسیدم که مبادا پشیمان شوم و قد قیل احزم الناس من اذا
وضح له الامر صدع فیه و قد قال الله تعالی لنبیه فَاصدَع بِما تُؤمَر

وَاَعرِض عَنِ المُشرِکینَ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده کن
فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وما دانیم که عابر چون در خانه
فرود اید باندک جای اکتفا کند و توسع نطلبد والسلام علی ...

۵۳ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الصفوة المحمدیة اما
حدیث الشوق فیا لها قصة فی شرحها طول از دیده گر شدی
لکن غایب از دل نمی شوی وقطعا شعر
قصه شوق را چه شرح دهم ٭ دل بر تو است او کند انهی
بدعاگویی مشغول است والتماس دعا از باطن شریف هم دارد حضرت ما
وقت اینست که حجب و عوایق میان بنده و خدا بسیار است و قطع
ان جز بجذبه که هر کس که بجذبه رسیده بدان جذبه رسیده، و من لا فلا باکتساب و
مجاهده شخص بر دینك نتواند شد و از ابرار معدود می تواند امد
اما درجات قرب بغیر جذبه میسر نیست الشرع این کار دولت کسی
تا که دارید وچگونه باکتساب رفع حجب توان کرد و نفس اکتساب
از حجب است هر حجاب را با اکتساب گیرم که رفع کرد حجاب اکتساب را کی
رفع خواهد کرد میان بنده و خدا حجب بسیار است از نور و ظلمت

ارتفاع حجاب ظلمانی بانتفاء است وارتفاع حجاب نورانی بانتفا
التفات بانست انتفاء التفات کفتیم نه نفی التفات که التفات
بان وچکونه التفات با التفات منتفی کردد ع خون بخون شستن
محال امد محال ذکر حجابست ومعرفت حجابست ومحبت حجابست و
چنین حجاب را رفع میسر نیست مکر که چنان دست دهد که انوار الهی
بر دیده سالک غالب اید واورا از او باز ستاند ان هنکام او را التفات
بخود واوصاف خود وابتهاج ومسرت بکمالات خود نماند بنده خدا
کردد که تا غایت بنده ذکر بود نه بنده مذکور وبنده محبت بود
نه بنده محبوب وبنده معرفت بود هرچه در بند انی بنده ان
عزیزی با کمینه کفت مدتی است که طریق درویشان سلوک می کنم
وبر من هیچ نمی کشاید و نا امید شده ام رجوع با طریق سابق خواهم
کرد بنده را در خاطر کذشت که تو هرکز طریق درویشان سلوک نکرده
درویشان خود را بنده خدا دانسته اند پس بندکی می کنند ایشان ازادان را
غرضی نیست کشود ونه کشود چه دخل دارد تو تا غایت بنده کشاد بوده
نه بنده خدا وکشاد بندکان خدا را می باشد نه بندکان کشاد را همچنین
روزی عزیزی نزد کمینه حکایت کرد که با جماعتی بپای کوه بابا کوهی
رسیدیم وکشنه بودیم وهیچ همراه نداشتیم بزرک ما کفت که بیا ای

کوه رویم متوکلا علی الله که چون ما توکل کرده باشیم ما را چیزی
حاصل خواهد امد رفتیم وهیچ نیافتیم وکشنه باز کشتیم کمینه را
در خاطر کذشت که شما توکل بر توکل داشته اید نه بر خدا همچنین
روزی احیاء علوم مطالعه می کردم می دیدم که بسی فضایل محبت
می کوید وترغیب در ان می کند بنده را در خاطر کذشت که کاش
امام بجای این پاره شرح جمال خداوند سبحانه کرده بودی تا مردم
چون از ان اکاه شدندی محبت با خداوند سبحانه وتعالی پیدا کردندی
اما چون او شرح جمال محبت میفرماید مردم را عاشق محبت می کرداند
چون خواهد که کسی عاشق صاحب جمال کردد طریق انست که جمال
او را بوی نمایند یا شرح جمال او کنند که او خود عاشق می شود نه
انکه ما او را بعشق فرماییم اما اکر سخن در مدحت عشق بروی
وفضایل ان کوییم ثمره این ان باشد که او بسی خواهان عشق بروی
کردد وبنا بود عشق مثال آمد باو این نزد محققان بت پرستی است
خواهان خدا می باید بود وبنا یافت خدا مثال امی باید بود مثال
جویان عاشق مالند واین کس عاشق عشق هر دو مجوسند چه مثال
وعشق هر دو غیر خداست
بهرچه از راه دور افتی چه کفر ان حرف چه ایمان ✿ بهرچه از دوست وا مانی چه زشت ان نقش چه زیبا

۱۸۷ اکثر سالکان محبان کرام اند یا محبان مقامات و بانتها مبتهج مگر
اهل جذبه که جذبۀ الهی ایشان را از همه باز ستده و از غیر خدا بی
خبر گردانیده و التفات ایشان از ماسوای ذات خدا منقطع گشته
بموصول الیه از وصول فانی شده اند و بمعروف از معرفت و بمحبوب
از محبت اولئك اولياء الله حقا ومن عداهم من اهل المقامات
محجوبون عن الله مقصود ما از مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه
آنکس که منفرد گشته بخدا از من عدا و ما عدا فهو من الله والی الله
ومع الله وبالله وفی الله وهذا و حکایت زکوة که فرموده بودند
شکی نیست که اگر مزرعه را بثمن الیوم ببالای فقیر بگیرند انقدر از
زکوة ساقط شود و استفسار خود ظاهر نه از اینست اما انکه
مزرعه باو دهند تا حواصل سنین موازی مبلغ زکوة گردد آنرا
وجهی ظاهر نگشت بر فقیر مگر انکه او را وکیل گردانند در آن مزرعه
و حوالۀ حواصل بخودش کنند در عوض زکوة انگاه بقدر واصل
باو سنة بعد سنة حق ساقط گردد و بشرط انکه او مجددا استغنا ان
زکوة برسد علی الشرح المذکور فی محله و انچه استفسار فرموده اند
که اصرار تکرار است و رجوع در تجدید ان نا متعارف و باختلاف
معاصی و قرب و بعد ان از کبایر مختلف میشود و بعضی بسیار کثیر است

وبعضی

۱۸۸ و بعضی بر بیشتر مثلا اگر کسی ده گوهر دارد توان گفت گوهر
بسیار دارد اما اگر ده گردکان داشته باشد نتوان گفت که گردکان
بسیار دارد غرض که تعیین قلت و کثرت بحسب مواد مختلف میشود
و اذاعۀ صغایر است که بسر بار کبایر است و از این قلیل از حد کثرت
قطعا خارج است و همچنانکه با هزار صغیره کبیره است بر شخصی
و تلذذ مباهات بان نیز کبیره می گردد کما قال صلی الله علیه و سلم
کل امتی معافی الا المجاهرین و اگر شخص محل قدوة باشد وان
معصیت متبع خواهد گشت هم کبیره است و تبجح بمعصیة و آنرا
بر خود نعمتی شمردن و همچنین امهال الخدا و برادران عنایتی و ربانی
خویش شناختن این دو اگر از حیثیت آن باشد که آن معصیت است
کفر است و اگر حیثیت ذات آن معصیت باشد از آن و که مشتهی
طبیعة است مع قطع النظر عن انه معصیة اولا کبیره است و همها
تفاصیل اخر لا یلیق بهذا المقام والله المستعان ولا حول ولا قوة
الا بالله العظیم

۵۴ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر اعز شیخ کریم الدین محمد از نا پید حق بی بهره مباد

۱۸۹ اما بعد خدای عزّ و جل تواناست که هر غم و اندوه بردارد بلکه
بنیاد آن را چنان فانی کند تا درخت این جهان که غم و شادی ثمرهٔ
آنست از بیخ و بن برکنده شود لیکن خدای را عزّ و جل در هر چیز
حکمتی است از جملهٔ حکمها آنکه مؤمنان درد و الم غم از یکدیگر
پرسش کنند تا خدای عزّ و جل از ایشان با فرشتگان مباهات کند
گوید ایشان را و جوان مردی مشتی ضعیف بدنان قوی همّتان مرا
نگاه کنید و چون یکبار تو خدایا این کلمه در بارهٔ ما گفتی آنگاه اگر
خواهی بزیان و اگر خواهی بمیران که ما بمراد خویش رسیدیم و
باید که شیخ کریم الدّین بداند که هر کس که خدای را عزّ و جل نشناخت
و پیوند و قربت با حضرت او پیدا نکرد و در راه او از دو کون دست
نافشاند از چه افشاند ای برادر اعزّ محبّت خدای عزّ و جل چنان
تیز می‌آید که سقف گردون نتوانست که بشکافد چه می‌گوئی هیچ می‌دانی
که در چه محل افتاده‌ای امکان شکر والسّلم علیکم و رحمة الله و برکاته
فصل همهٔ دولتها که برای امیر محبّ الدّین شیخ محمّد آماده می‌کنند
بیم آن بود که آتشی در او زبانه زند که خانه بسوزد چنانچه ترس برما
نشست گفتند مترس که افروخته می‌شود امّا تا آدم در آن زنی بالا
نگیرد اختیار بدست نصیب امیر صفیّ الدّین محمّد آنچه مانده بو

ونصیب

ونصیب او هر چه ده باز گشت ای برادر خدای عزّ و جل قسمت نصیبها ۱۹۰
می‌کند عجب دمی است ساکنان سموات و ارضین را دل در بر طپیدن
می‌گیرد که آیا نصیب ایشان چه بیرون می‌آید سبحان الملک القدّوس ذی
العزّ و الجبروت و الملک و الملکوت فصل معنی آیت و لکلّ وجهة
هو مولّیها پرسیده بود مقصود از وجهه در این آیت قبله است یعنی
هر امّتی را قبله‌ایست که در نماز روی بآن کنند نصاری روی بمشرق
کنند جهود بر بیت المقدس مسلمانان بکعبه قوله فاستبقوا الخیرات
یعنی چه در امر قبله می‌پیچید که از آن مبیّن است و هر طایفه را خدا
قبله داده کار مسابقت در خیرات دارد در آن کوشید که هر کس که
در آن پیش افتاد پیش است مباد هر طرف که خواهد گو باش چنانچه
در جای دیگر فرمود لیس البرّ ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق
و المغرب و لکنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملٰئکة
و الکتاب و النّبیّین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی
و الیتامی و المساکین و ابن السّبیل و السّائلین و فی الرّقاب
و اقام الصّلوة و آتی الزّکوة الآیه و مقصود از این ردّ اهل
کتابست که در آن پیچیده بودند که چرا رسول الله روی بر بیت
المقدس کرد بعد از آن روی بر کعبه فرمود قبلهٔ امم سابقه را

ترک کرد اما مسئلهٔ جبر و قدر در اجوبهٔ اسؤله او بعضی شمه انشاء الله
مبین کشته ارسال خواهد شد والسلام استفساری که در باب سلام
جماعه کرده بود اگر جماعه من حیث انهم جماعه سلام کنند یک جواب
از کل کافی است و تعاقب قلیل زیان ندارد مادام که عرفاً سلام
بان از ان بیرون نرود که سلام الجماعه است و اگر هر یک بزعم
انفراد و طمع جوابی علیحده سلام کنند بی مدخل باشد یکی هر یک
بحال خود ان هنگام هر یک را جواب علیحده باید داد اگر چه اتفاق
سلام ایشان معاً واقع شود و مقصود از جواب سلام اکرام و
اقبالست و عرفاً معلوم است که کجا یک اقبال بر کل کافی است
و کجا اقبالات متعدده می باید غرض خاطر جوئی است چنانچه
هیچ حرجی نماند فصل مکاتیب حضرات را تمام جواب نوشته اول
خود همه را مطالعه کند مکرر تا برکت ان مطلع شود انگاه
هر یک به صاحب ان رساند

٥٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه ذات فایض البرکات حضرت مخدوم و ملاذم که شفیع
دل محبان و کشف هموم خواطر ایشانست المؤید المسدد محب الله

والحق والدین الشیخ محمد ادام از افات حدثان و مکاره زمان مصون
داراد نوازش و تعطف که مجدداً فرموده بودند دیده و دل مهبط
شرف نزول ساخت و عواطف و مراهم تازه بوظایف شکر مقبلا
کشت در این جهان بیگانه که محض ظلمت و کثافت خدای عز و جل
ما را از یگانگی و محبت ان حضرت شمعی افروخته که انوار ان همیشه
لامع و درخشانست تا دل بدگمان نشود که مگر محبت چیزیست که
وی را اسمی نیست و یگانگی چیزیست که هیچ از ان جهان باین جهان
نیامده نی نی دلهای باصفا اینهٔ محبت نمایست و در جهان چنین
دلها باید که باشد تا حجت خدای باطل نشود و رابطه میان عالم غیب
و شهادت و واسطهٔ نزول اسرار ان جهان و تردد فرشتگان ملکوت
اهل وحدتست چنانچه در مکتوب مخدوم امیر شمس الدین ابو سعید
شرحی در اینباب مذکور شده طلب کنند و مطالعه فرمایند
جز اهل وحدت را خود دل نباشد که دل اهل کثرت در نفس
مستهلک شده و حظ او از عالم امر منقطع شده چون او خود محظوظ
نیست واسطهٔ حظ جهان چون شود چنانچه مولانا روم قدس سره

تو همی گوئی مرا دل نیز هست ⁂ دل فراز عرش باشد نی بپست
در گل تیره یقین هم اب هست ⁂ لیک زان ابت نشاید ابدست

ای مخدوم شرح دل حکایتی عجیبست دل خون می شود تا نام دل می برم

حدیث دل حدیثی بس شگفتست ◆ که دو عالم حدیث دل گرفتست

چو دل خون شد بگو با دل چه گویم ◆ ز دل با مردم غافل چه گویم

دل آنجا که معشوقست آنجاست ◆ من اینجا کی رسم این کی شود راست

چو دایم از دل خود بی نشانم ◆ نشان کی بود از دل نشانم

ای مخدوم اگر از صروف دهر و حوادث روزگار کدورتی و ملالی
رسد زیاده از او وقعی ننهند که جهان آن جهانست که در قفاست هم
شکسته را آنجا جبرهاست و زود باشد که آدمی بدان جهان میرسد و
حکایات و کار و بار این جهان از یاد وی قلم نسیان بر سر میکشد
هر کس که از آدم تا بوجود ملك پدر زنده نمی یابد سزاوارست که
خود را نیز از زندگان نشمرد شاد آنکس که برای خود ذخیره نهد
که چون در آن جهان از پیش او آورند بدان شاد شود و بد حال
آنکس که جز این جهان مطلبی ندارد و زود باشد که با اضطراب رود
از آنکه آرد خدایا ما را تنها باز مگذار که این کار در خور همت ما نیست
لطف خویش را رهنمای و راهبر ما ساز و ما مشتی گدای بینوا را بنواز
و مخدوم امیر محب الدین شیخ زاده را در این دعا شریک ما دار و ما را
در حصار رحمت خویش که جهان وحدتست با هم دار انک انت عزیز

الغفار و صلی الله علی نبیه الطاهر محمد و آله اجمعین
والحمد لله رب العالمین

مکتوب ٥٦

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین الناسی و شیخهم
و امیرهم و الواحد بعد الواحد منهم ثبتهم الله علی صراط المستقیم
امّا بعد دارنده مستعجل بود نخواست که صحبتش از تذکره خالی
گذارد و چه تذکره نافعتر از تعلیم چیزی که اگر مستمع تمسك
بآن جوید رستگار جاوید گردد و چنین تعلیم از که تواند رسید
جز از کسی که به جهان جاوید رسیده باشد و چنین کس کیست جز
پیغمبران خدای که ایشان در این جهان آن جهانی شده اند و احوال
آن جهان دانسته و از آن بعلما رسانیده اند و علما چنانچه از ایشان
اخذ کرده اند بدیگران میرسانند اکنون آنچه بما رسیده از تعلیم
انبیاء الله علیهم الصلوة والسلام آنست که فرزندان آدم باید که
ذکر اعلم اعلی ورد خویش سازند و مدام در اندیشه آن باشند
و در مقام رزق توکل بر قیوم تعالی کنند خشنود باشند و
تلخ و شیرین که پیش ایشان آید روی ترش نکنند برای آنکه چون

توکل بر کسی کردند و او را وکیل خود کرفتند بصلاح دید وکیل
باز می باید کذاشت و بر وکیل شرط نمی باید کرد که چنانچه رای
و صلاح دید ایشان باشد چنان کند ای فرزندان ادم افریدکار
تعالی از شما اعلم است و در خواهش خیر برای مؤمنان و مخلصا
با ایشان ارحم است از ایشان کار خود با او بازکذارید و باک مدارید
علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و به پیغمبرم سوکند که اکر
چنین معامله کنید پشیمان از ان نخواهید شد و از خود و از هر کس
که شما را این دلالت کرده باشد اقصی شکر و رضا خواهد داشت
والسلام علی من اتبع الهدی

٥٧ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیّ فی الله و حبیب قلبی الامیر
شمس الملّة و الدین ابی سعد ایده الله امّا بعد باید که دل
بر مفارقت اخوان و بودن بر جهرم بنهید که امر اخوان و بودن
ایشان در اخوان اباد منتظم نیست بلکه شب و روز باید که
کریه و سوز و تضرّع و زاری باشد نزد خدای عزّ و جل تا دل
والده بکرداند که او مقلّب القلوب است و اذن ایشان برجوع با

اخوان اباد حاصل شود و مبادا که خدای عزّ و جل ببیند که به
قلیل یا کثیر اطمینان قلب شما ببودن در جهرم حاصل شده
و اینجا لنکر انداخته اید انکاه ان دهشت که دل والده را نرم
خواهد ساخت از خدای عزّ و جل باز کردد و بالله المستعان
انچه قلمی داشته بودند که امیر درویش محمد در خدمت ایشان
باشد دور نیست برای انکه نابودن او در اخوان اباد اکر ضرری
داشته باشد با و خاصّه است و نابودن شما ضرر عامّه است هر
اخوان امیر درویش محمّد باید که امر عموم اخوان بر امر خصوص
خود ایثار کند که ان شاء الله تعالی برکت این ایثار خدای عزّ
و جل او را نیز فرجی بفرستد و اکر والده از شما باین قناعت
نمی فرماید که هفته یکدو بار زیارت ایشان فرمایند اخوان
الاخی برای همین اماده دارند که شما کار فرمایید و زیارت
ایشان کنید باید که اخوان تردّد از اخوان اباد بشهر از ان
حیثیتی که صعوبتی بدنیست اصلا صعب نشمارند که چون این
ایشانرا از امری لازم امد برای خدای و بر نیّتی صالح کرده اند
دران مشقّت نشانیدن و نظر بیدن نیز هر که مفید است و اعتبا
بیکون مضر خاصّه در سنّت شیخ خنز برای انکه هر که مفوق اعضا است

وازدوام سکون استرخاء اعصاب متولد می شود وضعف و
عجز بدنی لازم می اید شیوخ وشبان اخوان همه باید که بتدریج
متعود بحرکت شوند واز سیر واکرچه عنیف باشد عاجز نباشند
خواه سوار خواه پیاده وانچه ایشان را لازم شده از حرکت جهت
تردد بجهرم از لخوان اباد و باخوان اباد از جهرم رحمت خدای
عزوجل ومخدای عزوجل حفظ صحت واسباب برابدان سالکان
بکثرت اسفار ودوام حرکات می کند وخدای را عزوجل در هرچه
پیش سالکان اورد حکمتی ورحمتی است و بالله التوفیق

۵۸ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من قطب بن محیی الی عبدالله الطالب لرضائه الراغب فی
موالاته وموالاة اهل موالاته القانت المتهجد الخاشع
المعتمد الموفق المؤید الامیر جلال الملة والدین محمد [illegible]
نامهٔ کرامی واکرام تمامی که نسبت باین خیرخواه فرموده بود
رسید واز رسیدنش اعظم سرور دردل رسید اثار محبت و
انوار صداقت که بر ظواهر عبادات وبواطن اشارات ان سید
وهویدا بود نعمتی دانست از خدای عزوجل شکر انرا افزودن

محبت

محبت وخیرخواهی نسبت با ان دوست الهی ساخت وبعد بروز
امد که جز محبت دوستان الهی نسبتی باقی نماند وهر نسبت و
که جز انست بتیغ فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون بریده
کردد ومژده باد دوستان الهی را که ان روز روز ایشانست وخلایق
اولین واخرین ان روز برایشان غبطه برند قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان من عباد الله عبادا یغبطهم الانبیاء والشهداء
قیل من هم یا رسول الله لعلنا نحبهم قال هم قوم تحابوا فی الله
غیر اموال ولا انساب وجوههم نور علی منابر من نور لا یخافون
اذا خاف الناس ولا یحزنون اذا حزن الناس ثم قرء الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وبعد تعهد تجدید
بدوام مکاتبت ومراسلت واعلام واستعلام سنت صادقین
وعادهٔ صالحین ابواب این معنی پیوسته مفتوح باد والسلام
علی ولیی ورحمة الله

۵۹ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام منی الی الخلیل سلام یحاکی بسلاسته السلسبیل ویجاوزه
عن الزنجبیل علینا بشربها المحبون صرفا ویصرف عنه المخلیون

١٩٩ خونا أما بعد فقد طال العباد و رمدت عين الفؤاد بالتهابها
وزادت بحار الاشواق مدًّا وهدّت اركان الاصطبار هدًّا
كما قيل وابرح ما يكون الشوق منّا اذا دنت الخيام فبدلت خليلي
بالفصل وصلنا وحدثتني ليّ من الوصل فصلا اسمع سمعا طار
الماء ركدة د بحر وارح قلبا بعد عهد امر بحر كيف افنائك ابلك
ان اثر على لقاء الاخوان شيئا واخذة مكان الشمس المنيرة فينا
فلعمري ما في الارض نور تضيء القلوب الا حبتي الالهية والخلة
الربانية وقد اصلبت ذلك من اخوانك فاكرم وظفرة فاغتنم
فلعمر ابيك ان قلوبهم من حبك مشحونة وافئدتهم بهواك مرهونة
يحبونك في الله تعالى ويرومنك تعاونا على البر والتقوى
ويعنونك وبك يستعينون ويريدونك ولك يريدون اجمع
قلوبهم على ولائك ورغبت نفوسهم في اخائك واشاقت
افئدتهم الى الغائل فلا تعذب قلوبهم بنيران الفراق وامنن
عليهم بشربة حلو المذاق من كاس التلاق وجانب الاعداء جانبا

شعر

وكن لطالبيك طالبا　　وفي حفظ المودة راغبا
يا طالب الحسنات في شرع الهوى　　حفظ المودة احسن الحسنات

ولعمرك ان المحبة شجرة متى انقطع ماؤها انتهى نادها ولم

٢٠٠ يبق لها رواؤها ولا حسنها وبهاؤها فيجب على اهلها تعهدها
بزلال الوصال حينا بعد حين لتؤتي اكلها كل حين ولا يزال
يزداد في النما الى ان يبلغ فرعها السما فاركب على مراكب الاشواق
واقطع بها مفاوز الفراق استمسك بهوادي الوداد نجاك من
مقاعد البعاد جدّ بالسير ايها الحادي ان عيون المحبين على المرصاد
والسلام على حبيبي ورحمة الله وبركاته

٦٠ مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى شيخ الاخوان الالهيين اما بعد
شورشی دادم در عین لذة واضطرابی در عین آرام وانچه
مردمان می دانند نمیدانند وانچه من می دانم مردمان نمیدانند
عالم را پرکنده می بینم و مرغ فکر را پرکنده و هیبت پر هیبت
که فرود می اید واواز اوه می شنوم که هیچ درخت این جهان بیرون
وزود اگر اسمان بزمین بی افتد وکوهها برکنده نکری می اید وزمین
برخود می لرزد وجن وانس همه می امیزند هان فرزند ادم امشان
انبناش که روزی عظیم هان ای فرزند ادم بنا بیان روز جز
بغتة ای فرزند ادم حوصله پیدا کن فراخور آن روز تا آن روز

٢٠١ لکد کوب نکردی اندیشه را در محقرات صرف مکن تا حقیر نشوی

وما محقوقه الا الدنیا بحذافیرها

٦١ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین

امّا بعد بر عالمی چند که ادمی افتد که اثار طیّ اقدام بشر انجا نمی نماید و زمزمه انجا بگوش می رسد که چون نیک اصغا بسوی ان می شود اینست که سبحان الجلیل سبحان الجلیل و در این جهان بوی ان عالم از جبال بالجسم بقدر استشمام می رود ای برادر سپاس بی قیاس خدای را عزّ و جلّ که ما را برسول خویش صلی الله علیه و سلم راه نمود تا دیدیم انچه انکسان بینند بمثابه ضوء الضحی که درخشد و این مقدار ادراک مانع کوری نیست چه بسیار کوران باشند که ضیاء فی محل از افتاب دریابند امّا ایشان را بادراک قرص افتاب سبیلی نباشد ای برادر خلایق اکثر در ظلمات جزئیات گرفتارند و از اشراق عالم اعلی محروم و منقول لهم اذا کشطت السماء ای برادر چون جزئیات را دروی ظهور هست کجا روا باشد که کلیات را دروی ظهور نباشد وای برانان که فریفته

جزئیات

جزئیات شدند ان روز که کلیات ظهور کند جزئیات نیست شود ٢٠٢
و کلیات اندک و نیامده اند جز برای فریب و امتحان و الله المستعان

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم ٦٢

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین

امّا بعد از اعتراض اهل اعراض غمگین دل مباش و بر جفای بی خردان صبر کن که ایشان تیشه بر پای خود میزنند و خبر ندارند ایشان را همین بس که بر خلاف حقند از این بدتر چه باشد مگر این کم است در سوء حال ایشان که حاجت بچیزی دیگر است دانی این بس است و زیاده از بس ای برادر اگر خدای خواهد که جماعتی بمکارم حق مشغول شوند تا استحقاق مقتدایان ثابت شود و حجت خدای بر ایشان درست کرد چگونه توان که ایشان این کار نکنند ای برادر هیچکس از سالکان بوده که وی را اعدا و مخالفان نبوده بل پیغمبران قال الله تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین ای برادر حالیا چاره جز صبر نیست

شعر

جاهلان غالب شده اند و زبیم ۞ عاقلان سرها کشیده در گلیم

صبر کن ان الله مع الصابرین ابن راه بحکمت رو نه غلط تا درد
غلط نیفتی والله ولی العصمة والسداد فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

٦٣ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة
والدین ابی سعید اما بعد معنی کرده اند که از قطر جهرم نقل
بجای دیگر شدی از بس که مردمان در پی سالکان کرده اند
و آزار ایشان میجویند و اوقات ایشان را پریشان می دارند ای
حبیبم طیب الله فاک خدای عز وجل می فرماید یا ایها الذین
امنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون یعنی اگر در
زمینی شما را نگذارند که عبادت کنید نقل بزمینی دیگر کنید
و چون احتراز از مردمان از غربت معلل بچند سببست یکی آنکه
خوف متبر آنجا بشر دارند دیگر آنکه مساکن طیبه و بیوت مرتفعه
آنجا کمتر می یابند دیگر اسباب معیشت را آنجا منتظم نمی یابند
میفرماید کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون یعنی در
موت فرق میان غریب و بومی نیست همه خواهند مرد و بجنگ

باز خواهند گشت دیگر می فرماید والذین امنوا وعملوا
الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا
وعلی ربهم یتوکلون یعنی اگر بیوت مرتفعه از شما فوت
شود و مساکن طیبه خدای عز وجل عوض ان در بهشت شما
غرفها دهد که در ان جاوید باشید چون صبر کنید بر مفارقت
وطن و توکل بر خدای کنید بجای اسباب که بان الف گرفته اید
بعد از ان می فرماید وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله
یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم یعنی روزی ده
خدایست بشهر و ده هر جا که باشید روزی شما راست خواهد داشت
ای حبیبم بعد از این ایات بینات ما را چه اندیشه است از مقام
جهرم و فارس نه که بیرون ز فارس منزل نیست اما حال با صبر اولی
می نماید لعل الله یحدث بعد ذلک امرا ای حبیبم نشنیده که
اگر مومن بسوراخی گریزد خدای عز وجل منافقی را بر وی گمارد
که وی را می ازارد ولقمان علیه السلم با پسر خود گفت یا بنی ان الذهب
یجرب بالنار والعبد الصالح یجرب بالبلاء ای حبیبم
تا بلا بمیان نیاید صفا واطهر نگردد

عشق چون دعوی بلا دید گواه ٭ چون گواهت نیست شد دعوی تبا
قال الحسن رضی الله عنه اری الناس یتعادون فی العافیة فاذا نزل
البلاء تساووا ای حبیبم بر جفای بی حد دان صبر کن تا ببینم
که چه پیش می اید وبالله نستعین

٦٤ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل الی ولیّ فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد
استشفا بقران وحدیث که بمقتضای وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ از همان
سرچشمه است هر چه دران نیست وچون استشفا بحدیث جویند
انچه اصح واعلی اسناد باشد باین اولی است اما نوشتن چیزی
بر دامن اکر اشباه طلسمات نباید نوشت واکر قران یا اسماء
الله است چون مظنهٔ اساءت ادب باشد ووقوع در بحث الدم
تلویث همچون دعا که جمله بر کفن نویسند نباید نوشت واکر
ازین اقسام خارج باشد ظاهر المجرده هر چه می نماید فیما بلغ الیه
علمنا قال النواوی رحمه الله فی شرح صحیح المسلم المدرج فی ذلک
الرقی المراد بها الرقی التی هی من کلام الکفار والرقی المجهولة
والتی بغیر العربیة ولا یعرف معناها فهذه مذمومة لاحتمال

ان یکون معناها کفرا او قریب منه او مکروه واما الرقی بایات
القران وبالاذکار المعروفة فلا نهی فیه بل هو سنة انتهی وروی
ابن ماجه عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیکم بالشفاء من العسل والقران وفی سنن الترمذی وابی داود
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فزع احدکم من
النوم فلیقل اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه وعقابه
وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون فانها
لن تضره وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و
من لم یبلغ منهم کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه والله اعلم

٦٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ
إِلَى الظُّلُمَاتِ ؛ اما بعد ساعة بساعة چهرهٔ حقایق بر دیدهٔ
عارف مؤمن روشنتر می کردد مانند کسی که باندرون تاریک
رفت که چکونه اول پیش چشمش روشن می شود تا بجائی می رسد
که هر چه دران سرایست چنانچه هست می بیند فی لبس واشتباه

وچون حقایق بر او بتمامی انضاح یافت امن نشست وخوف
ووحشت که لازم ظلمت در او هیچ مقدار نماند الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ومثل جاهل
مستبد مثل شخصی است که مرض کوری دروی بوی می بندد که کم
نور چشمش که می شود وعالم بر او تیره وتاریک می گردد تا چنان
می شود که هیچ نمی بیند همچنین جاهل معجب مستبد هر روز که
هست از معرفت امر کما هو علیه وانجلاء حقایق بر او دورتر میشود
تا کارش بکوری مطلق می کشد صم بکم عمی فهم لا یرجعون
اللهم اعذنا واخواننا والطف بنا وارحمنا انک اهل التقوی
٦٠ واهل المغفرة

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین المستبصرین
اما بعد در خلق سموات هر مستبصر که او را مضطر می نماید
سجود مر خالق ان وسجود دو است یکی سجود قلب مؤمن وان
سجودیست که هرگز از ان سر بر نمی دارد الی الابد الا باد ودوم سجود
جسد او وان این سجود معروفست وعجب دارم از کسی که ویرا دیده
باز باشد ونظر در خلق اسمان کند وعجایب جهان بیند وکلها

عجایب ودلش بر جای ماند واین فقیر یاد ندارم از صغر سن تا
امروز که هرگز باختیار یا غیر اختیار نظرم باسمان وستارگان
افتاده باشد ودلم از جای نرفته باشد از استشعار عظمت اسمان
وکننده اسمان ای برادران الهی ایات خدای مبسوط است بر سموات
وارض وهر کس که باز وقت ان نمی افتد نمیداند او را جز کوری
اما چه کوریی که مرحوم نیست بر ان کوری برای انکه چنین کوری
اثر مقت خدایست وممقوت خدای ممقوت سموات وارض باشد
ومقت خدا را عز وجل علتی نباشد وموجبی نتوان گفت و
برافرینش لازم است که تابع افریدگار باشد وهر کس که ممقوت
دارد ونپرسد از افریدگار که چرا او را ممقوت می دادی برای
انکه چرا سؤالست از تعیین علت وعلت عن اصلها انجا منتفی است
لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وچگونه امر خدای را علت باشد
وعلت مستحکم است به معلول واول علی الاطلاق در تحت حکم
چیزی در نتواند امد وهر کس را که دل باین منشرح نمیشود هم
از اثر کوری مذکور است عصمنا الله واخواننا من مقته و
عقابه وبلغنا الی ما فیه جزیل ثوابه انه ولی ذلک و
هو حسبنا ونعم الوکیل

مکتوب

۶۷ بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در معامله با اهل خلاف پیش دستی نکنند و پیش نهند
لا تتمنوا لقاء العدو فاذا لقیتموهم فاثبتوا و در بند اتمام
مقصود خود باشند نه در بند انتقام که کینه خواه مؤمنان
خداوند ایشانست نه نفس ایشان این کار بخدای باز گذارند و
نفسانیت را دخل ندهند تحمل کردن و فتنه کم راندن نه اولیت
از تشفی غیظ جستن و فتنه قایم کردن اما بهیچ حال مقصود
خود از دست ندهند و از انفاذ حقی که بر انند عاجز نباشند
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغضب لنفسه فاذا کان
الله قام به لا یرده عنه شیء بحجة و بیان مخالفان را الزام
دهند و انچه صمیم حق است گویند اما حواشی منابغه و کلمات
سفیهانه که اثر خفت و طیش و غضب و عادت اهل نفس نگویند
و اگر چه مخالفان مثل ان گویند فان السفیه لا یرتج الا بالسفه
و اگر فرضا اهل خلاف بمنع حق یا انکه نیسر حق بر ایشان ظاهر
کرده باشند مشغول شوند و تکبر جاهلانه ایشان را از انقیاد
امر حق مانع اید و در این امر از زبان یارکان تجاوز نمایند الته

صبری کردن و فتنه کم راندن اولی دانند و بوجهی دفع ایشان
کنند که در حق معمول به نگردد و نه فتنه قایم شود و این اعظم
با کمال صبر و احتمال در باب ایشان و تملق در سیمای با اهل باطل
نکنند که شیطان بابن عمل شادی شود و دشمن خدا و شاد بیا
ولیم شیخ الاخوان از قیام بخطبه چون حاجت بان باشد اجما
نفرمایند و بالله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم

مکتوب ۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین اما بعد
از عبادت خدای عز و جل و ذکر او ملول نشوند چنانچه خدای
عز و جل از روزی دادن ایشان ملول نمیشود و هر روز افتاب
از مشرق بر می اورد و بمغرب فرو می برد و روز دیگر همچنین
و اسباب انتظام معیشت ادمی و مواد بقاء او علی الاتصال
راست می دارد و هر چه جوانمردانند تن ایشان بنعمت خدای
مشغولست و جان ایشان بر شکر کداری منعم و هر چه ناجوان
مردانند تن و جان ایشان همه بر برداشتن حظ مشغولست

وافی بشکر نمی پردازند اگر از ایشان چیزی باز گرفتند
تا مگر باز وقت افتند و بتدارک و عذر خواهی مشغول شوند
این صورت در ایشان باز نمی آورند جز سخط و غضب و طیش
بداد داده من حیث یرجی وداده اما ان لی حفاظی اول وانی بی
حسابی اخر ایشان بخواهند خورد و برد فی ان ربک لبالمرصاد
چند روزی مهلتی داده اند تا آنکس که باز گشتنی است باز گردد
من رحمة الله تعالی وآنکس که باز نگردد حجت او درست گردد
و هر چه در قوت وی است از بی شرمی و بی باکی بفعل آید تا
دست عذاب بروی مطلق گردد و بی دریغ سوط عذاب بر
او منصب شود الله سبحانه اخوان ما را از بندگان شاکر و عقبا
ذاکر خویش گرداناد و از ناسپاسی و غفلت نگاه داراد انه
ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی نبیه
محمد و آله و سلم تسلیما

۶۹ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الاحب
الارشد مولانا مجد الملة والدین سلام الله تعالی فی الدارین

اما بعد بزرگان دنیا را علو همت و سعة مشرب می باشد که
کوچکان دنیا را نباشد اما آن شبیه وجدی و ذوقی و لطافتی
و انشراحی باشد که در حین استماع نغمات طیبه عارض گردد
که چون آن نغمه منقطع شود آن حالت در آن کس نماند همچنین
آن بزرگواری و سعة مشرب که بزرگان دنیا را باشد چون
تعظیمات که مردمان ایشان را می کنند نماند و اموال و اسباب
برکنار گردد و فراخی دستگاه برطرف شود کم کم ذایل
شود و فرومایگی و رذالت و خست و تنگ حوصلگی در
ایشان عود کند و آن هیئت علو تر از ایشان مفارقت کند
اما سالکان را که از طریق اطلاع بر حقایق سعة مشرب
و بزرگی همه حاصل شود آن حالت بر ایشان جاوید باشد و به
تقلبات احوال متغیر نگردد چه جای تقلبات احوال که تقلب
حیات و موت در ایشان کار کر نیاید و بعد از موت همان
بزرگواری با ایشان باشد با وجود که دست و پای ندارند چه
جای اموال و اسباب خارجه و باشد که بنا بر عدم تنبیه مر این
دقیقه بعضی از راغبان در سلوک را اگر اتفاق علوی در
ارض دست دهد و سعة انشراحی بدان سبب در خود یابند

بغلط افتند که این مکر خود طریقی است با آنچه سالکان میجویند
همچنانکه کثیری از اهل سلوک بنابر وجدان چنین حالت در
خود از نظر در مستحسنات صور کونیه از طریق بحق پنداشته اند
ویران و فوق کرده اند وکلّ ذلك باطل وغرور راه بخدای
جز از طریق دانش نیست برای آنکه حجاب آدمی جز جهل نیست
وطریق وصول نیست جز رفع حجاب هر کس که داناتر است بخدا
نزدیکتر است این احوال ذوقیه ولذّات شوقیه که جماعتی
ادّعا کنند با تعرّی از لباس دانش از لطائف طبیعیه است و اشتعال
نار نفس و با نار حرارت و روشنی باشد امّا این جز آن حرارت
و اشراقست که اهل الله دامی باشد لیکن چون از مطلق حرارت
و اشراق بیرون نیست باشد که بعضی بغلط افتند وازامتیاز
شناسند و آتش موسی علیه السلام از آتش زردشت باز نشناسند
وبالله التوفیق

۷۰ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر
محب الدین بن الشیخ محمد عافاه الله وابقاه وقوّاه امّا بعد از خدای

و امر آخرت

و امر آخرت و آنچه از این بابت از راه عقل و رویت معلوم کرده
نه از راه حسّ و شهادت و چون این عالم عالم وقت ظهور
وسلطان اینجا محسوسات راست امور الهیه در بعضی اوقات
که اسباب رفتن و انکشاف حجب فراهم می آید همچون برق میدرخشد
و باز که غواشی بشریه بالجمله منعقد میشود ناپدید می گردد
که گفته اند الیقین خطرات پس ثبات بر سلوک این راه بمعونت
ملك وفا تواند بود هر کس که خود را اسیر تصرّف اوقات نتما
و هر گاه که ذوق حلیه حق بالفعل او را حاضر باشد متابعت
آن کند و الّا باز ایستد صفت آن طریق داشته باشد که کُلَّمَا
أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و همیشه در معرض
تلوّن باشد پس معلوم شد که اساس سلوک راه حق بر صفت
وفاست و نور وفا مستمدّ است از انوار ذات و در نماز کشف
دلیل حجاب یکسان حاصل است و نور ذوق از انوار افعال است
چون از حسّ بشریت ظلّ گستر اند متواری گردد و هر کس نبود
ذوق این راه رو دهر گز بپایان نرساند ازین بر آنان رسید
که وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا پیش گرفته اند و تا کام
در این راه نهاده اند باز پس ننگریده اند بل چون خلوت اعداد

هرچند پیشتر رفته اند کام فراخ نهاده اند ای ولیم حرم
دل آنکسان که این راه بپایان رسید و بسرحد کنج پنهان رسید
وپادشاهی جاوید یافتند وعبوس دوستان ودبوس دشمنان
روی ایشان را از راه نکردانید وکفتند
بشرطی دل بکویی او فروشد * که تا جان برنیاید برنیاید
ای ولیم آن دم را یاد کن که بدار رسول الله صلی الله علیه و
سلم رسیم و بروی سلام کنیم اللهم ارزقنا واخواننا بجده
که هر محنت واندوه که کشیده باشیم بدولت آن دیدار فراموش
کردد واز پیش برخیزد چنانچه هرکز یاد ما نیاید ای ولیم
کذشت ایام نامرادی من بعد ما و شادی و ازادی والسلم
علی حبیب فؤادی

71 مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله عماد الاخوان
الاطیبین ایدهما الله تعالی بما اید به الاولیای من عباد
الله الصالحین اما بعد اکرچه سایه خدای سایه می داند
تادران کریزیم والا در سایه چرا نشینیم چرا امروز کرم را چنین

نباشیم تا فردا کرمای دوزخ نباید کشید وچرا امروز بنزدیک
خنکی واسودکی نکنیم تا در مقعد صدق واسوده وارمیده
کردیم خدای عز وجل عزیز است ورحیم وهرکس را از
این هردو نصیبی وقسمتی چون خدای عز وجل بعزت ظهور
کند ادمی در سختی افتد وچون برحمت تجلی فرماید در
اسایش براو کشاید هرکس که در دنیا نصیبش از رحمت اید
در اخرت نصیبش از رحمت اید وهرکس که در دنیا نصیبش از
عزت اید در اخرت نصیبش از عزت مقرر باشد قوله تعالی
مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
الدُّنْيَا مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ وقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وبعد ازانکه
نوشته بود هنوز حاجت بو فا نشده وکار بصفا نرسیده مثلک
من یقول ذلک کثر الله فی الاخوان مثلک خواهی بصفا این
راه باید رسانید بانتها وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى وبعد ازانکه
که حال نعمیر الصالحین چیست وکوشش اخوان دران باب
تا چه حد است در کار حمام که سخت نا کزیر است کرمند باید
ودر اتمام مسجد شروع کرده اند ودکانها که خراب شد عوض

٢١٧ می‌سانند یا نه اگر جانت می باید که خبر بنو بپسند واگر چنانست
چنان سازند تا خبر بر طبق مراد برسد و بالله نستعین و بعد
داند که برای مصلحت مصائب وشداید اخوان را خاطر مشغول
خواهد بود واین واعذری کمان خواهند برد در بعضی مساهلات
چون بمجمل معلوم است که دنیا دار محن ومصائبست بکبار
این بخودی باید نهاد که در مقام تفصیل هر واحد واحد را
بیاسعی جدید تلقی نکند عزای همه عالم بیکبار می‌باید داشت
که مرده اند قوله تعالی اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ پس فرش
عزا برچیدن که دیگر عزا نماند وبحال خود بودن وبعبادت
خدای عز وجل مشغول شدن وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه **مکتوب** انیب

٧٣ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی
الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد بداند که
چه کلمه در گوش نفس می‌گویند که راه اطمینان وخوشی پیش
می‌گیرد وچه کلمه در گوش او می‌گویند که چو خوشی اتاد کی آغاز
می‌کند الهام فجورها الفاء چه صورتست والهام تقویها الفاء

٢١٨ چه معنی خداوند سر خویش از ما پوشیده میداردو ما را
احاطه نمی بخشد بر چیزی از علم خود الا بانچه خواهد ونمی
خواهد الا انچه حکمت او اقتضای ان کند سر قدر پوشیده
میدارد و سر امر ونهی اشکارا می‌سازد خداوندا انچه
از ما پوشیده میداری حاکمی بنده توایم وانچه بر ما
اشکارا می‌گردانی حاکمی پرورده نعمت توایم درخواست
داریم که ما را در موقف ادب بداری واز فضول وکاوکاو
نگاه داری خداوندا ما نمیخواهیم که سر تو بدانیم الا انچه ما را
در اموزی وبیزاریم از انکه خواهیم سر تو بدانیم ما را الزوی
باذوق عبودیت است انرا از ما دریغ مدار خداوندا ما چه
دانیم که تو ابتدای افرینش چگونه کردی وانرا چگونه نوردان
کنی وباز سازی انت المبدئ المعید المحیی الممیت الحی القیوم
نصیب ما از کار تو هیبتی وشکوهی است که بر ما می‌نشیند
ما کجا و تحصیل امر تو واحاطه بر شان تو از کجا اما هیبتی
که پوست ما در هم می‌لرزاند وشکوهی که اگر بر کوه فرود
اید از هم باز رود خداوندا ما را از ثواب مطیعان محروم مکردان
واز عقاب مجرمان در پناه خود دار اخوان ما را در عبادت

صالحین موقنین حشر فرمای انک اهل التقوی و اهل المغفرة

٧٣ **مکتوب**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر محب الملة
والدّین الشیخ محمد امّا بعد جای انست که ادمی را از خوف
سعیران افتاده باشد که احساس بمکاره این جهانی نکند چون
کسی که بیم از گزند مار داشته باشد و بفرار از ان مشغول باشد
که چکونه احساس بعض لعوض کند چه اشد مکاره این جهان
در جنب انچه روی باو می دارد از عذاب سعیر کمتر است از بعض
لعوض در جنب لدغ حیه و بخدای که عذاب سعیر حق است و ادمی
در مضیق خواهد افتاد که از تنکی نفس نتواند کشید و حالی
چند او را پیش خواهد امد که اندیشه و کمان او هرگز بان نرسیده
باشد او ادمی اندیشه خود کن که این عذاب تو دامی باید کشید
او جاع و مصایب و محنتها و از انچه انها که خدای عز و جل در
این جهان افریده برای ان افریده تا نمودار باشد شخص را
از انچه در ان جهان اماده است برای مجرمان و حسنات و لذات
و طیبات که خدای عز و جل در این جهان افریده است برای ان

افریده تا نمودار باشد شخص را از انچه در ان جهان افریده
برای محسنان پس این هر دو برای تذکر اعتبار است مردمان باین
نعی نفس ملتفت شده اند نه انکه از او وسیله شبیه هر چیزی
دیگر دارند و عمر خود را در تحصیل ان لذات و دفع ان الام
محکنند و بس اللهم نبهنا و انقذنا و اخواننا اجمعین و
السّلام علی حبیبی

٧٤ **مکتوب**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من الفقیر قطب بن محیی الی ولیی الامیر نظام الدّین درویش
تمار که الله برحمته امّا بعد رسول خدای صلّی الله علیه و سلّم
بدعا مسکنت از خدای عز و جل طلب کرده انجا که کفته اللّهم
احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین زد عیسی علیه الصّلوة
والسّلام مسکین بوده امت مرحومه که اول ایشان محمد است
صلّی الله علیه و سلّم و اخر ایشان عیسی علیه الصّلوة والسّلم
باید که محاط بمسکنت باشند و مسکین و نامراد باشند و حمول و
حلیم و دام و جفا کش نه تند و سرکش و ولیم داند که افتادکی
صفت خاکست و سرکشی صفت اتش است و ادم از خاکست و ابلیس

از آتش است و سزاوار بفرزند آدم صفت آدم است نه صفت که
آتش نفس را باب حلم باید کشت پیش از آنکه او اینکس را بکشد
مؤمن غافل شود اما زود بیدار گردد چنانچه در جاجه کراورا
بیدار کند قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ
مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ آدمی از خطا خالی نباشد
اما باید که زود انابت کند کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین
التوابون مصداق ذلک فی کتاب الله إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ
لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ ولیکن
بدانکه آتش خشم که در شخص افروخته شد امروز کاران سهل است
برای آنکه آن آتش را افشاند و بر این وان می زند و خود ساکن
می شود نهادی که باین خو کار شده بعد از آن که این وانه
تصرف شخص نماند و وعده لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى بظهور رسید
همچنان آن زبانه میزند و چون کسی نمی باید در خودش می کرد
و او را می سوزاند پس بر خود رحم باید کرد که این خوی از طبع
باز کنید و نفس را دام داده سازید و طریق اکتساب این ملکه
آنست که چون موجبات خشم دست دهد خشم نکنید و در
خود فرو خورید سزاوار آدمی که این احسان با خود کند و خود را

فرو کند اثر نکند که امر او در عهده کرده اند القصه و تمادی
در تقصیر بدتر است از تقصیر و الاشارة کفایة والسلام

٧٥ ## مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی خلیلی واعتضادی والمشتاق
بجسمی وفؤادی شیخنا صدر الملة والحق والدین محمد اما بعد
آنکس که از ما خبر دارد آنجا که ما از خود خبر نداریم با از ما
نزدیکتر باشد ما را از خود خبر نیست آنجا که بدن ما متمتع
شود در افطار در مقام نمود انتشار داد از ما با خبر است
آنجا که اوست که تار و پود ما می تند و بدن ما بر ما راست
می کند صانعی است که کارگاه در میان جان ما نهاده و مانع
ما بر ما راست می کند نه هیچ ناشناخت که ما نیم که حق همسایه
نمی شناسیم باز هیچ برگشته بخت که باید از شخص بی خبریم
چه کفران از آن اشد تواند بود و چه خسران از این زیاده که
آنکس که مانع ما بر ما او راست می کند او را نشناسیم و از او
باخبر نباشیم و سر او را بر خود آشکار نکنیم و بزرگوار و لحنا
او را بشکر و ثنا مقابل نداریم جانی در راه جان آفرین ننهادیم

۲۲۳ سری در پای این حکایت نیندازیم آخر سر برای چیست اگر نه
پای این حکایت نهند جان برای چه نیکست اگر نه نثار آن جمال
کنند دست برای چیست اگر نه برای او بر کونین افشانند پای
برای چه خوبست اگر نه در بیابان کعبهٔ جلال او نهند و چندان
راه روند که بپوسد و بریزد جگر برای چیست اگر نه برای او خون
شود دل برای چه نیکست اگر نه برای نایافت وصال او اشک ریزد
گوش برای چیست جز برای آنکه اخبار او شنود زبان برای
چیست جز برای آنکه ذکر او کند هان بیا ای دوست حقیقی
تا دست بدست دهیم و پای در این راه نهیم و سر از پای ندانیم
و خود را باز نبینیم و در این دریا غوطه خوریم تا آنجا سر
بر آوریم باشد که از چشمهٔ وصل سر بر آوریم
اندر این بحر بی کرانه چو غوک ٭ دست و پایی بزن چه دانی بوک
والسلام علی حبیبی

۷۶ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و عونه الی الله
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد عافاه الله اما بعد

سپاس

۲۲۴ سپاس و ستایش خدای را عز و جل که مخبر سلامتی ولیم بر ما
منت نهاد چنانچه مخبر سلامت بر ما منت نهاد بتمام سلامت
بر او منت نهاد و بعد اگر مؤمن بداند که در زمانی که شکستی یا
آزاری یا وجعی یا مصیبتی با وی رسد الطاف خدای عز و جل
بچه نوع روی با وی آورد و از سحاب رحمت باران احسان بر
جسم و جان او چگونه ریزان می گردد و کامش جز ببلا شیرین نشود
چنانچه از ابی هریره رضی الله عنه منقولست که روزی که محنتی
باو نرسیدی گفتی خدایا نان یافتم نان خورش میخواهم اهل
طبع چون جز این جسم چیزی نشناخته اند و از خود جز این ندیدند
سعادت خود را جز درستی جسم و حصول آنچه ملائم جسمست
از شهوات ارضیه گمان نمی برند اما اهل حق دانسته اند که ایشان
جز این جسمند و ایشان را در خود تمامی است بیرون از تمامی جسم
و کمال وراء کمال جسم ایشان را زیاده التفاتی بامر جسم نیست
و جسم را با حوادث و عوارض باز گذاشته اند جسم از این جهانست
و آدمی از آن جهان چه دل در او می بندد شعر
در سرای مردمان خانه مکن ٭ کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو ٭ کز برای اوست غمناکی تو

مردمان تعجب می کنند که چگونه خدای عز و جل که مؤمنان
دوست بلا بایشان فرستد این بلاها برای آنست که جسم و
جان مؤمن از هم جدا شود پیش از آنکه آب از کوزه بریزد و
جان در جسم مشابه روغن باشد در شیر اگر شیر در مشک کنند
و بسیار او را جنبش دهند روغن از شیر جدا شود آنگاه روغن
باشد و آنچه بماند دوغ باشد و درین صورت روغن بمنزلهٔ دلیکه
باشد و دوغ بمنزلهٔ مرکب او و اگر این ریاضات و حرکات او را
درنیابد روغن در شیر بماند معدوم الاثر و مستهلک العین
چون شیر از کاسه ریخت روغن با او بر زمین ریزد و چنان روغن
هرگز با خود نرسد و استقلال خویش درنیابد و مبلغ نَسُوا
اللهَ فَاَنْسٰیهُمْ اَنْفُسَهُمْ مبتلا باشد لا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوابُ السَّماءِ
صفت چنان روح است و مستقر ایشان سجین ارض است صعود
بعلیین ایشان ازین باشد در اسفل سافلین جای داشته باشند
و درین صورت دوغ بمنزلهٔ قبر باشد و روغن بمنزلهٔ مدفون
در او پس بلا موجب خلاص روح است از تعلق بجسم و تا قید
جسم از پای مرغ روح برندارند طیران بصدر قدس نتواند کرد
این بلاها دوست نظیر شماست • علم او بالای تدبیر شماست

اکرچه مقرّبان حضرت ما جسم باشد اما جسم ایشان نه سدّ
بل مدد سلوک ایشان باشد جسم اهل طبع نسبت با روح ایشان
همچون قید باشد بر پای و شکی نیست که پای با قید روش نتواند
کرد و جسم مقرّبان نسبت با روح همچون کفش نسبت بپای و پای
در کفش روش بهتر تواند کرد و از آفت محفوظ‌تر باشد اِنَّ فی ذٰلِکَ
لَذِکْریٰ لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ والسّلام
۷۷ علی **مکتوب** حبیبی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر افضل
الملة والدین محمد اما بعد از بسکه در جهان ناامنی کرفته و هرچند
آدمی چشم می دارد و می برد امنی نمی یابد بیم است که ناامید شود
و چنان پندارد که بنای هستی بر تفرقه و غصه است امّا چنین
نیست چگونه بنای امری مکروه باشد بنای امری محبوب باید
بود در عین این پریشانی و تفرقه جمعیتی مودع است آنکس
که خدای عز و جل میخواهد بسر آن می افتد و آنکس که نمیخواهد او را
با ظاهر کون می گذارد کون را قشری هست و لبّی قشر تیره و کثیف
و لبّ تیز و لطیف و لولا الالباب را لبّی است که باطن است [illegible]

وبان متنعم باشند وغیر اولوا الالباب را با قشر که ظاهر است
وبان معذب باشند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب سعی می باید کرد که دیدهٔ باطن بین
پیدا کنید که در نفس همین احوال و اوضاع که واقع است در غایت
تنعم وحضور باشید و هر آن تدبیر که کنید جز این از تنقل در
اطوار بامید انکه مگر در چار حالی خورید که در ان اسایش یابید
تدبیریست باطل وکاریست ضایع که اخر سر بنا امیدی باز نهد
برای انکه چنین حال در جهان نیست و در اخرت که هست انبعاث
ان هم از سر چشمهٔ باطن بینی است
هر که امروز نبیند اثر قدرت او ❁ غالب انست که فرداش نبیند دیدار
انچه فردا پیش دیدهٔ سر اید امروز پیش دیدهٔ دل امده که
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا و هر که امروز از دیوار
از پیش دیدهٔ دل او بر ندارند فردا از پیش دیدهٔ سر او بر نخواهند
داشت و در دوراه سور با محنت و عذاب بخواهد ماند که هر که امروز
او دو راه بشهرستان جنان بفتح الجیم نباشد فردا او دو راه بشهرستان
جنان بکسر الجیم نخواهد بود و هر که امروز بمحنت یحول بین المرء
وقلبه مبتلا باشد چون ندای وانکم الیه تحشرون دهد در زمره

انهم

انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون خواهد بود هان جماعة اخوان
بکوشید و خود را از حجاب برهانید والله ولی التوفیق

۷۸ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر مرشد الملة
والدین عبدالسلام اما بعد ادمی اگر کار دنیا داشت می
کند کار اخرتش از دست می رود و اگر کار اخرت داشت می کند
کار دنیاش از دست می رود چون یکی رفتنی است گو ان باشد
کن که رفتنی است که دنیا اگر حالی نرود روزی خواهد رفت
ای دوست حقیقی تو خدا ابرا باش واز کس باک مدار که من
کان لله کان الله له در کتاب الله خوانده که ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی
الله فهو حسبه این کلمه ایست که اگر همهٔ خلایق دست در ان زنند
ایشان را بس است اما ضعف یقین اکثر مردم را مانع است از
تمسک باین کلمات تامات تو از اقلین باش نه تابع اکثرین که
وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ای دوست
حقیقی که در خانهٔ فرو امد و صاحب خانه از او خوشنود است

۲۲۹ ناخشنودی دیگر کسان خانہ او را زیان ندارد برای انکہ رتق
وفتق امور واخبار همه در قبضہ صاحب خانہ است واکر صاحب
خانہ ازاو خشنود نباشد خوشنودی متعلقان وحواشی او را سودی
نمیدهد چه هیچ در دست ایشان نیست **وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ**
فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ هان دون
همت مباش وبان واین مشغول شو اشنای صاحب خانہ پیدا
کن ورضای او بدست ار کہ رستکاری مطلق در اینست اما بدانکہ
خداوند این خانہ بزرك وبزرکوار است وکار بزرك بزرکانرا است
شتابی وسبکی دران نباشد تحملی باید کرد والعاقبة للتقوی
والسلام على من اتبع الهدی

۷۹ **مکتوب**

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد جعله الله من المستبصرین **اما بعد** شواهد ملکوت
عیانست اما چون خدای عز وجل حجاب عزت فرو کذارد عیانها
نهان کردد ورسوم جهان ناپیداست اما چون دست قدرت نقش
امتحان براب زند ناپیدا شود پاکا خداوندی کہ شواهد ملکوت

۲۳۰ باپیدائی ان پنهان داشتہ پنهانی چنین کہ صد وبیست وچهار
هزار راهنمای نبوت نتوانستند کہ مردمانرا ازان بکر دانند الا
من شاء الله بپاکی ان خدای کہ این اثری از عجایب قدرت اوست
کہ هر چند دیده می مالم ودیده فرو می کیرم کہ این بینم وان نہ
بینم این نمی بینم در حیرتم کہ مردمان چکونہ این نقش باز کونہ
می خوانند نادیدنی می بینند ودیدنی نمی بینند کہ اشتی
کیرند وکر فتنی بکذارند چکونہ کسی سها بیند ودران سهو
نکند ودر افتاب عالمتاب ودر احداث ماهتاب افتد یا خود بعجب
نکنم کہ اکثر خلایق خفاش صفتانند خفاش سار وظهور او را
بکار نیاید **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ**
لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ هان جماعت اخوان دیده بصیرت
برکشائید ونقش خوان لوح ملکوت شوید **قُلِ انظُرُوا مَاذَا**
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هان حجاب از دیده بردارید انکاه دیده
بردارید واکر کویند بکدام دست این حجاب توان برداشت کوییم
بدست ریاضت ومجاهده وشکم کشنہ دارید ومیان تن وزمین
قال حایل مسازید تا در ملکوت بر دل شما بکشایند والسلم
على من اتبع الهدی

عو کہ مردمانرا با سران [illegible] نمایند جهان رسوم [illegible] من شاء الله [illegible] باپیدائی ان پیدا [illegible] کہ صد وبیست [illegible] عجایب [illegible] نتوانستند [illegible]

مکتوب

٨٠ بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه اما بعد بداند که دنیا
نمایشی است برای امتحان و خانهٔ قرار غیر اینست اندیشه با کار خانهٔ
قرار ده هد غریفته این نمایش نکردد دنیا کوید من هستم اما آن دعوی
قبول نباید کرد و با او دعوی باید داشت هست درست آن باشد
که نیست نکردد آنچه نیست میکردد هست نمای باشد نه هست و
هست نمای برای فریب کودکان و بی خردان و سفیهان و کولان
باشد همچون مروارید عملی که کودک از مروارید پندارد و چنانچه
بمروارید شاد باشند بآن شاد باشد اما خردمند مجرب
حقیقت شناس مروارید عملی بمروارید نشمرد و در بند مروارید
حقیقی باشد که بدست آورد همچنین وجود آخرت و ما عند الله
وجود درست است و طلب او باید و سرمد باشد و نیستی بوی
راه نیابد و وجود دنیا نمایش وجود است و حکایت وجود می کند
و هستی می کوید اما هستی که بکار آید کجا و او کجا آدمی خام و بی تجربه
بجو فوف او را بوجود بر داشته و عمر خویش دران بکار برده و پنداره
که بر چیز نیست اما چون هست درست آشکارا شود و این هستی در

بران هستی بپیند باز وقت افتد که این خود کونی هستی نبوده
و عمر خویش که صرف آن کرده ضایع کرده چه هر چه صرف چیزی شد
رنك آن کرفت و با جنس آن شد چون عمر خود در چیزی که نمایشی
بوده خرج کرده و همهٔ خود متعلق آن ساخته و مهر و محبت و دوام
ملاحظه که علاقات متینه اتحاد اعتناقت بآن داشته باشد هر آینه
وجود خود در اسرا بی بیند و نمایشی کما قال الله تعالی والذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا
جاءه لم یجده شیئا آری هر که با تباه پیوندد تباه شود چون
او بیناه ناچیز که خدای عز وجل ویوا الاشیء نامیده پیوست
ناچیز شدن بنهار کران عزیز بر خود ستم نکند و بدینها نپیوندد
تا ناچیز نشود و بخدا پیوندد و آنچه نزد خداست تا موجود
حقیقی شود و بداند که کن شکان همه پشیمانند از پیوند که
با دنیا کرده اند مکر آنان که موفق بر توبه شده اند و از دنیا
دوری کرده اند و روی با خدا کرده مرده اند جعلک الله منهم
واطال عمرك والسلم

٨١ بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محیی الی الخلیل الحبیب الشیخ صدر الملة

والدین محمد ایده بالعصمة ووفقه لتزلفة اما بعد چنانچه دیو
استراق سمع از فرشته کند وانچه شنود صد دروغ اضافه ان
کرده القا کند همچنین گاهی که دل در فروغ روح افتد واشراق
قدسی واحوال ذوقی او را روی نماید نفس استراق بعضی از ان
کند وانرا با صد خبث از خباثت خود امیزد وچنانچه قلیل ان
نور در کثیر ان ظلمات مستهلک ومتلاشی شود وطبیعت ستی
پیدا کند موجب هلاک ادمی شود گاه عجب شود گاه باد عوی
کرده گاه با رعونت شود اگر ان اشراق قدسی از باب نیت
نیکو باشد صد غرض فاسد داخل ان کند چنانچه اگر در ابتدا برای
خدا در کار امد بمیان کار رسیده باشد که تمام ان از دست وی
باز ستده باشد وکاری نفس را ساخته واگر از باب عمل صالح باشد
صد افت بران در اورد دان پای نقشبند تا ان را طالح تر بن عملی
کرده تا الی الفران والعزات بلعنه واین مداخل نفس را هر کس نشناسد
واغواء مکائد او را هر سالک نتواند دانست بجز کار کرده که باید
که عمری در شناخت نفس بسر کرده باشد واز ابتدا با صابت فهم
وتایید غیب مؤید بوده باشد وخدای عزّ وجل این باب فهم
بر دل وی گشوده باشد بموهبت وتخصیص خویش وبکمند جذبه

الطاف او را سوی خویش کشیده باشد انگاه کمند جذب در دست
وی نهاده تا دیگران را بکشد وبراه صواب اورد وخفیات مکر
نفس ایشان را در اموزد تا انکس را که خدای خواهد بمعونت او
از چنگال دیو برهد واز ظلمات نفس بنور حق اید الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ولا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل والسلم
علی خلیلی ورحمة الله

۸۲

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه نعمة الله الامیر علاء الملة
والدین ابرهیم اما بعد فاعظم الله اجر ولیی فیما اصیب
به من موت ولده وفلذة کبده والهمه الصبر معکوم ولیم باد
که هر یک از اولاد شما که در خوردی متوفی شد بر فرزندی
اینکس ماند ودر قیامت او وا در بر از وی خود خواهد یافت
ودر بهشت با او در منزل او خواهد بود وان یک که ما الله تا بزرگ
شد در خود شخص میشود وبحال خود نه در بر از وی حساب او
ونه در منزل ومأوای او چنانچه اگر کسی را دل می کشد که ذخیره

صاحب فرزندان باشد این بان می شود که بعضی فرزندانش دود
شوند و نظر باین معنی است انچه ابن مسعود رضی الله عنه نقل
کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تعدون الرقوب
فیکم قلنا الذی لا یولد له قال لیس ذلک بالرقوب ولکن الرجل
اذا لم یقدم من ولده شیئا و چون نظر با اخرت کنی چنین
که رقوب یعنی بی فرزند انکس است که او را فرزندی از پیش نرفته
برای انکه چنین کس در اخرت بی فرزند است و نظر مؤمن در کار
اخرتست نه در کار دنیا پس باصطلاح مؤمن رقوب انکس باشد
که او را فرزندی پیش نرفته باشد و مؤمن مستحب شمرد نفقد و
فرط شنیده ام که شیخ کبیر محمد رحمه الله درجه خواسته بامید
انکه او را فرزندی شود که در خوردی متوفی گردد والسلام
علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

٨٣ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی نجم الله الامیر افضل الملة
والدین محمد اما بعد چنانچه قول و فعل و نظر صحابه رضی
الله عنهم حدیث همانا از تابعین نیز حدیث و در اوائل ختم

کم نکرده باشند مادام که ان منع را عذری و مانعی نباشد این
نظر است برای انکه عزم بر معصیت است و منع از معصیت
قادر را بی عذری صحیح نیست و اعمال صحابه و تابعین در اری
که بر ایشان فرض باشد گمان نمیتوان برد والا نظر بر ایشان سند
نباشد اینست جواب ان دو استفسار که در بعضی مکاتیب
فرموده بودند و برای انکه قصاد که تا غایت متوجه بوده اند
معجل بودند جواب تاخیر شده و انچه در حاشیه مکتوب قلمی
داشته بودند که جلد اول کشاف محتاج الیه است ستدن ان
رخص است و اشتغال بان محبوب هنا او در این صحبت که شیخ
کریم الدین محمد متوجه است همان قصه تعجل واقع است که
از ساعت عزم بر ارسال او تا ساعت ارسال زیاده زمانی نیست
از ان جهت مکاتیب اخوان بر سبیل استیفا نوشتن میسر نشد
وصیت عامه ولیم و سایر اخوان را و حبیب القلب امیر رکن
الدین حسن را ازوقی الله لقائه و یسّر فی بمجاهده انست که یکبار
روی دل بسوی خدای عز و جل کنید و دو اسبه در راه خدا
تاختن گیرید انچه با شما باند و انچه با شما بیفتد الغادی باید
کرد و چنان الغار که اگر کفش از پای بیفتد مقید ان نشوند

باز کن ارند برای انکه راه دور داست و بس والله ولی الاعانة والتوفیق ٢٣٧

مکتوب

٨٤ بسم الله الرحمن الرحیم

نا دالله ولیتانه رغبته فی ابتغاء هو الامیر مرشد الدین عبد
السلام ما ینبغی ان ینبغی اما بعد برسیده که انچه ما منجواهیم
که او چنین باشد و خشنودی ما در انست چیست انچه ما منجواهیم
که او چنان باشد انست که عالی همة باشد و ذو الانبعاث باشد و
فعال باشد و ذو العزیمة باشد و طارد کسالة باشد عالی همتی انست
که بتساوی یومین خشنود نشود خواهد که حالش هر روز
بهتر از روز پیش باشد و چون دو روز ببیند که حالش یکسانست
اتش از این درد او فروزد که سراپایش سوزد هر اینه برای تسکین
ان حرقت تدبیری کند و در پی چاره گری شود ان دانستن
او در پی چاره گری و اندیشه طریق ترقی کردن ذو الانبعاث
بودنست و چون برای خود چاره ببیند شد باعمال ان چاره مشغول
شود و ان را بفعل اورد فعالیة ان باشد انگاه بر اتمام ان مواظبة
و مشابرة نماید و تا اثر انبعاث خود نرساند دست از ان ندارد
این ذو العزیمة بودن باشد و چون تن اسانی و عافیت جوی

اورا

٢٣٨ اورا از مواظبة بران مانع شود بقوت نفس ان میل تن اسانی
از خود براند و مردانه در کار او بیزد و از فراغت بگریزد این
طارد کسالة باشد چون بر این پنج خصلت مواظبة نماید خشنودی
ما از وی حاصل باشد والسلام

٨٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الغیاثی اعزه الله
وعافاه واعطاه اجره ووفاه اما بعد فلیعلم ان الله تبارک یکتب
کل لیلة للاخوان اجورهم اذا امسوا علی اقدار عملهم وجدهم
داخلا منهم کما یکتب الاخوان اجور الاجراء فاغتنم انت یا اخی
ان تعلم فی ذلک لنیابة بید ملک ما استطعت فانه اعظم عمل
نعمله واوفاه اجرا ولیتنی کنت معکم فعملت فیه سبیلی وای من
العمل فیه عملا فدع وبما شاء من امر دینه ودنیاه فمنوشک الله
عز وجل ان یستجیب له ولکن الاخوان فی هذا الامر کان والمتعلم
ولیری الله عز وجل وملائکته والناس اجمعون جدهم بحث
نفسی منه العجب فانه اول عمل عاجو فی سبیل الله تعالی فی
من تقاعد فیه کتب فی القاعدین وای من تسارع الیه کتب فی

السابقين وينبغي ان لا يقتصروا انصرف اليوم ان امكن الى ختم
الليل وينبغي ان يحرموا على انفسهم النوم والسكون والاكل
والشرب الا قدر الضرورة ثم يصرفوا ما بقي الزمان في هذا
الامر وليعلم اخي ان كل ما يختلج في الخاطر من كون غير ذلك
المكان اولى بان نزيد قدر ارتفاع ونفرد الخاطر بان احسن المواضع
لذلك هذا الموضع الذي بني فيه الدار وكذلك ربما يختلج في
الخاطر من ان يكون النقل في السنة الاتية اسرع ما امكن و
نرجو ان هذا ابناء الحق يوشك الله عز وجل ان تبارك فيه
وتبارك على من عمل فيه وينبغي ان لا يرفع عنها الايدي
وقد كملت وتمت والله الموفق

مكتوب

٨٦ بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله الفقير قطب بن محيي الى ولي في الله وعوني في
الله محب الملة والدين الشيخ محمد ايده الله تعالى اما بعد
خدا را عز وجل با ادمي با لذت دشمني نيست واكر نه ايشان را
بصلاح ورشاد دعوت نكردي وصد وبيست وچهار هزار پيغمبر
وچندين كتاب جهت اصلاح ايشان نفرستادي دشمني خداي عز وجل

با دنيا

با دنياست كه الدنيا ملعونة وما فيها وقهر خداي عز وجل
بر رساند قال الله تعالى العظمة ازاري والكبرياء ردائي فمن
نازعني واحدا منهما قصمته في نار جهنم هر كس از ادميان كه تعلق
او هم با دنياست چون محبت مقيد اتحاد است او را با دنيا كه
نشانه ظالمة كافرة جاهله است يكانكي پيدا مي شود كه هر خشم
كه با دنيا فرود مي ايد بر او نيز فرود مي ايد چون علاقه دل
ادمي از دنيا منقطع شد واز هستي اوست دشمني هستي خداي
عز وجل پاك شد عذاب را با او چه نسبت
تورا از اتش دوزخ چه باكست ۞ كه از هستي تن وجان تو پاك است
اول كسي را كه به دوزخ در اندازند دنيا باشد بصورت عجوزه
او را برلب دوزخ اورند وسرنكون در دوزخ اندازند بعد از
ان دوستان او وعقب او در دوزخ افتند كه المرء مع من احب
هر كس كه امروز از دنيا نمي تواند بريد فردا نيز از او نخواهد بريد
و با او به دوزخ خواهد رفت اين سخن حق صواب است بر شما
وبر سائر اخوان الهيتين كه محبت دنيا از دل بدر كنيد ومحبت
خداي عز وجل بدل ان در دل نهيد تا نزد خداي عز وجل حشر
شويد في مقعد صدق نه با دنيا حشر شويد في دار البوار

تا اصل شود

اعاذکم الله وایای من عذاب النار وجعل حشرکم مع الابرار
انه العزیز **مکتوب** الغفار

۸۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله الفقیر الی رحمته قطب بن محیی الی الاخوان الاحبین
اما بعد امیر غیاث الدین محمد نوشته بود که اخوان مال و جد
و زمان صرف می کنند در عمارت و خیلی کد می نمایند چنانچه کان
که لازم شده و بیتی نمانده از انکه نقل بانجا واقع شود و باز
مخالفان معتقد هستند که اگر این معنی واقع نشود موجب
شماتت ایشانست بر اخوان در عزیمت نقل بانجا و وهنی و ضعفی نیست
تا احتیاج بدین تاکید و ترغیب و تحضیض و تحریص افتد و اگر
هست هیچکدام از این دو که نوشته موجب تاکید ان نمی شود
اما اول برای انکه اخوان برای خدا کاری می کنند و اجر خود
می ستانند و اگر کسی برای خدا مال ببرد با اندازه همان اجر دارد
وانما الاعمال بالنیات ایشان را کار با اجر است باشد تا این
قصه چه کار دارند و دیگر همه اخوان اجل می دانند که ایشان به
این که کرده و می کنند بران باشند که کاری کرده اند تا اگر فرضا
بوصله ننشینند ملول شوند گاه هست که برای عرسی با مثال ان

دو هزار سکه خرج می کنند و مدتی روزگار ازان ضایع ترو
باطل تر صورتی نیست این نیز یکی از انها انگارند دیگران هستند
که در معاصی مال و زمان ضایع می کنند بحمدالله که این خود
طاعتی است بسیاری از اقارب ایشان مبتلای قرض و پریشانی اند
برای خرج که در راه هوا کرده اند اگر ایشان را اینمعنی واقع
باشد برای خرج که در راه خدا کرده اند شکر باید کرد که خدای
عز و جل این دواعی در ایشان پیدا کرده و چنان دواعی که
دیگرانراست بر ایشان مسلط نکرده و اما دوم برای اینکه قبا
اخوان بخود باید که باشد شماتت مخالفان در ایشان اثر نکند
من چنان باد در خود در رانده ام ❖ کز همه افاق دست افشانده ام
فارغم از ذم منه بد خواه و نیک ❖ خواه نامم بد کنند و خواه نیک
باید که خاطر اخوان از خطور چنین معانی منزه باشد که کار خدای
ازان بزرگتر است اگر صد جان اینجا بتاراج رود ع برای کاهی
ز خرمنی که کیر چون اخوان یکباره خدا را شده اند اختلاف
حوادث ازین پس باید که بهیچ وجه در ایشان تاثیری نکند و
ثبات ایشان ازان افزون باشد که چیزی از چیزها کائنا ما
کان در ایشان وهنی و تزلزلی اورد همت را بزرگ داید که

نقطهٔ ملک جهانها همت است ✿ پر و بال مرغ جانها همت است
هر که را یک ذره همت داد دست ✿ کرد عالم را از آن یک ذره پست
در این راه در نتواند آمد جز سر خود خوردهٔ لاابالی آتش خوار

بزرگ همت

کار مردانست صد یکدانه اول هر دو کون ✿ حاصل آوردن بدیشان واپس باختن
در خرابه‌های درویشان سلطان ادهم ✿ تا ز موران بنگری ملک سلیمان باختن

هیچ می دانید که آنچه شما روی بان دارید بارگاه عزت ربوبیت است
آنها را آنجا چه وزن تواند بود
در آن حضرت کز امکان ثبوتست ✿ فلک چون تار و پود عنکبوتست
اما ای امیر غیاث الدین
عنکبوت از طبع عنقا داشتی ✿ از لعابی خیمهٔ نفراشتی
مگر چون ما مگر دیشو می تو بینیم که هرچه اخفاست در آن کوش همت تو پارهٔ حقیر شده این برای حکمتی است اگر نه بخدای سوگند که اگر اخوان هرچه دارند صرف کنند و مثل آن قرض کنند و باز صرف کنند چنان دانم که مشتی ارزن افشانده اند در جنب بنیادی خدا اینها چه وزن دارد اگرچه خدای از اوج علو الوهیت پرتو لطف مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً نزول فرماید

بندهٔ که آن را در خور خود چنانچه آن جاهلان گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و از حد عبودیت در گذرد بنده را خبری از کجا آمد مال خدا را در راه خدا صرف کردن آنگاه بر خدا منتی نهادن سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ قال الله تعالی وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ دست بنده دست وکالتست وکیل خرج که چیزی برای صاحب مال بفرمان او خرج کند چه منت داشته باشد بر او بلکه منت صاحب مال راست که او را این تشریف بخشید که دست او در میان کار خود در آورده اگر خواهد دست او کوتاه کند و دست بندهٔ دیگر در میان آورد ای اخوان
بکار او چو داری اختیاری ✿ دگر با هیچ کارت نیست کاری
ای اخوان دامن اخلاص خود را بخاطرهای دون همتان نباید چنان خاطرها که مردمان را در ابواب می باشد و می آید بیش حال الطیبین نیست ولایق قدسیین نه افتد الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ اعاذکم الله جماعة الاخوان من شر الخبیث الشیطان و وفقکم لما فیه مرضات الرحمن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

مکتوب

۸۸ بسم الله الرحمن الرحیم

بلغ کتاب ولیّی وحبیبی المقبل الی الله الاحد افضل الملّة والدین
محمّد نشکره الله تعالی علی ما وجدت فیه من اثار الاقبال و
انوار القبول بلّغه الله تعالی مراتب الوصول واعرض به عن
کلّ ذی افول **امّا بعد** از نکال خدای عزّ وجلّ چگونه امن توان
شد و نسبت خدای عزّ وجلّ بهمه بندگان یکی است اگر یک کس
از ایشان را عذاب می کند در حقّ هر یک ان ممکنست شخص بخود
اخصّ است که بدیگران چون از روی نظر خود خود را ببیند خود را
بتخصیص چند سزاوار داند امّا چون از روی نظر مطلق امر
خود را ببیند خود را و دیگران را یکسان بیابد و هرچه در
حقّ یک ممکن داند در حقّ خود ممکن داند و این نظر ثانی نظر
باطنی است و محض نور و عزور و هرچند شخص بدانش نزدیکتر
می شود احکام نظر ثانی بر او غالب می شود لاجرم خشیة
می افزاید که **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** زادك
الله حین کلّ یوم خشیةً وتقوی درایةً وهدی امین

مکتوب

مکتوب

۸۹ بسم الله الرحمن الرحیم

بعضی از مؤمنات که رغبت انابت و درامدن در پیمان سالکان
دارد فالله تبارک علیها و یؤیّدها و یوفّقها والسّلام علیها
سیرت فاطمهٔ زهرا و مریم صدّیقه پیش می باید تا با ایشان
حشر شوند فاطمهٔ زهرا آن روز که بخانهٔ مرتضی رضی الله تعالی
عنهما می رفت تمام جهاز او بدین موجب بوده حصیری
کهنه از برگ خرما کاسهٔ چوبین بالشی از پوست میش است
سواک کیفیت زیست ایشان اینجا معلوم می توان کرد رضای
خدا روز بقناعت گذرانیدن و شب بنماز ایستادگی نمودن
و زبان از غیر یاد خدای عزّ وجلّ بستن مگر بقدر ضرورة
و ملازم خانهٔ خود بودن و بیرون نرفتن و با مردمان امیزش
نکردن مگر بقدر ضرورة ترک تنعّم و تکلّف می باید کرد
بلکه کار میان خود و خلق راست داشتید بعد از این کار میان
خود و خدای راست دارید که من اصلح ما بینه و بین الله کفاه
الله ما بینه و بین النّاس یعنی هر کس که انچه میان او و خدای است
راست دارد خدای تعالی کفایت کند انچه میان او و خلق است

روانب ونماز چاشت ونماز اوابین ونماز تهجد می باید گذارد ۳۴۷
وبذکر لا اله الا الله وصلوات بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بسیار اشتغال می باید کرد ونصیبی از روزه می باید که باشد
واگرچه هفته یک روز باشد وروز پنجشنبه مناسب است
خدمت شوی خود وعیال می باید کرد که هیچ اجری بان نمیرسد

مکتوب ۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز وجل ودیگر سلام این بندهٔ ضعیف بر شما
باد وتوفیق طاعت خدای عز وجل ودیگر طاعت انکسی که
فریضه طاعت او بر شما دوم فریضه طاعت بر خدایست عز وجل
کرامت شواد اما بعد هر کرا بخدای عز وجل راهی است اگر
از ان راه رود رسد واگر از غیران رود نرسد طریق سلوک
بخدای عز وجل در حق شما انستکه هرچه موجب فراغت مند کردد
کنید تا او فارغ البال بذکر خدای عز وجل مشغول شود و
چون شما وسیلهٔ استغنی شده باشید هر رحمت که از خدای عز
وجل باو رسد شما دران شریک باشید اکنون غنیمت شمارید که
دیگری راه رود وشما واصل شوید بپای دیگری راه کردن

۳۴۸ بدینگونه میباشد وباید که ترک تکلف در زینت بکنید و
وبرعایت دنیاداران مقید نشوید که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده من وپرهیزکاران امت من از تکلف بیزاریم
وخشنودی خدا ورسول او بر خشنودی خلق مقدم است
وعزیز وگرامی انست که نزد خدای عزیز باشد عزیزی نزد
خلق ذلت است اگر عزیزی نزد حق با ان نیت خدائی باشد
بمجرد عادت وهوا باشد موجب دوری از خدای عز وجل باشد
از ان بپرهیزید واندیشهٔ روز اخر کنید که این جهان زود سر
اید ومحروم انکس است که از ثواب خدای عز وجل محروم باشد
ومن الله العصمة والتوفیق

۹۱ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی حبیب قلبی سمی جعفر رضی الله عنه اما بعد
عزم جزم دارید که اگر هیچکس با ما یار نشود در این راه از راه
باز نایستیم ویک دو نفس موعود که بمانیم نیز سیم ان قلة
عدد ومدد در این راه زنیم هرچه باد اباد شک بخود راه
ندهید که بخدای سوگند که این کار حق است وهمان کار است

که وصیت پیغمبران بان شده و اگر ابلیس به تلبیس وسوسه
پیش گیرد جوابش گوشید که تو کاری بهتر ازین بدست داری
بنمای تا ان پیش گیریم قال فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ
أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر دست ازین کار
داریم غایت ان باشد که دست با همان کار گیریم که سابقا
کردیم چه چیز ازان دیدیم و چه خیر بان کمان بود هر حال
اگر مقطوع نباشد که این طور بهتر است ظاهرا اثار خیر ان
بهتر که ارجح است چون بدان کاری نیست هر حال این اولی
ای حبیب قلب من نه هر دلرا اذن هست که او را ببساط خدای
عزّ وجل راه دهند ان روز که دلها افریده اند هر کسرا برای کاری
افریده اند قال الله تعالی انّی خلقت الخیر وخلقت له اهلا
وخلقت الشرّ وخلقت له اهلا کما ورد فی الخبر زینهار که بر
هر مرتاب شما را در کمان نیفکند بدیدهای غمناک بدلهای
غمناک بسینهای پاک بان ساعت که تنم هید بخاک که این
حق است و دران شک نمیکنید والله ولی العصمة والتوفیق
وهو الهادی الی سواء الطریق

مکتوب

مکتوب

٩٢

بسم الله الرحمن الرحیم
وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ من عبد الله الفقیر قطب بن محیی للامیر
غیاث الدین محمد اما بعد حکم خدای عزّ وجل در کاینات
کس نمیداند وحت احاطت بران جز جاهل بی ادب را نمی‌شاید
رسول الله صلّی الله علیه وسلّم با منزلت او نزد خدای
عزّ وجل فرمود لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر
وما مسّنی السوء وجائی دیگر فرمود ما ادری ما یفعل بی
وبکم دست نظام امر میباید گرفت که بمقتضای ان کاری
کنید و عاقبت هر کار را بخدای عزّ وجل باز گذارید و تو
خود دانی که مثل دل مثل پر مرغی است که در صحرائی بدست
باد باشد چگونه او را از روئی بروئی گرداند و هر ساعت
بگوشه اندازد امری که مناط ان بر اجتماع قلوب باشد خردمند
دران اعتماد جز بر رضای خدای عزّ وجل چگونه کند که هر
امر که تا غایت روی نموده دست بان گرفته ایم اگر بعد ازان

عیران چیزی روی نماید دست بان کرید و داریه با مر خدای
عزّ وجل کماید و رنه همچون ان جماعة که خدای را عزّ وجل موحّد
شناسند و در صورتی دیگر نکار کنند و کویند نعوذ منك
و این امید واری نیز بر حمة خدایست عزّ وجل نه بحول وقوّة
خویش اللّهمّ لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فاهلك ولا
الی احد من خلقك فاضیع اکلاءة الولید لا تخلّ عنّی وتولّنی
بما یتولّی به عبادك الصّالحون سُبحانَ ربّكَ ربِّ العزّةِ
عمّا یَصِفُونَ وسَلامٌ علَی المُرسَلینَ والحمدُ لله ربِّ العالمین

مکتوب ۹۳

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین
امّا بعد سحر که درویش علی روانه شد از راه بزیارة مرقد
مطهّر شیخ کبیر رفتیم حفّاظ درس می خواندند اندیشیدیم
که اوّل ایت که بشنویم فال حال باشد اوّل ایت که مسموع شد
این بود لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ
مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَبَدَا بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ

أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ صدق الله العلیّ العظیم ای
جماعة اخوان سنّت ابرهیم علیه السّلام پیش کیرید واز کثرت مخالفان
اندیشه مکنید که حق با شماست چون شما سنّت انبیا احیا کنید
از عطیّة لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا بهره وفیضی بشما می پیوندد دل
غمکین مدارید ای اخوان اوّل کسی که در راه خدای هجرت کرد
ابرهیم بود علیه السّلام قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ ابرهیم
علیه السّلام اندوها بشام هجرت فرمود شما اکر از حرم بخرقان روید چه
رود ابرهیم علیه السّلام اسمعیل را بارض مکّه برد که هیچ اب نبود
خدای عزّ وجل زمزم را بوی داد اکر اب خرقان بشما ندهند
نکذارند که درون عمارت شما باشد عوض ان ابی بهتر از ان بدهد
ای اخوان از مخالفت مخالفان دل بد مکنید که هیچکس نزد خدای
عزّ وجل از پیغمبران او اعزّ نیست فرمود وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ
نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وامده اشدّ النّاس بلاء الانبیاء
ثمّ الامثل فالامثل اکر شما را بان مبتلا کردانند کرامانرا
بان مبتلا می کردند هی دولت وسعادت ثبّتکم الله اخوانی

مکتوب

٩٤ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر قطب بن محیی الی ولی الحمیم المؤید الامیر عماد الملة و
الدین محمد اما بعد وقت فاضل از عادت یاران صرف صحبت
اخوان کنند و دران صحبت حسب المقدور جز بذاکره خیرات
یاد کرد اخیار یا سخنی که دران سعی و سعی باشد اشتغال ننمایند و
بعضی صرف مطالعه تذکرة الاولیا و احیاء علوم اکر باشد
کنند و بعضی بتدبر و تفکر در حکمت صنع صرف کنند اکر از نوکران
و بازاریان کسی را بعد از اخذ اجرت خود استحقاق زکوة ثابت
باشد زکوة بایشان دهند که دران هیچ غائله نیست که هر کرا که
اشنائی واختلاط باو زیاده است حق او او کد و رعایة او
افضل است اما نیت را همین دارند نه اینکه او را وسیله سازند
در زیادتی تسخیر او در مهمات والله ولی التوفیق مخدوم زاده
امیر معین الدین محمد خود سر زیست نکند بفرمان کند که در شکار
در اینست از هزل بسیار احتراز کند و به شکار دیر و نرود والسلم

٩٥ بسم الله الرحمن الرحیم

وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ

اکر

اکر کوئی که بتوانم قدم در زنم کبتوانم ✿ وکر کوئی که نتوانم بر و بنشین که نتوانی
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین بارک الله علیهم
اجمعین اما بعد منصبی هست در میان اخوان که هر کس که آن را
بر میدارد او را به تنها اجر همه اخوانست و آن اینست که وکیل
اخوان و کفیل پیمان باشد و معنی وکالت اخوان انست که تا
کار اخوان باشد کار خود نکند و معنی کفیل هم انست که اکر
کسی از اخوان والعیاذ بالله از پیمان بر کردد یا در آن سستی
نماید آن مقدار که آنکس یا کم کند او بر خود افزاید و به نیابت
کس کار دو کس کند برای آنکه او ضمان پیمان شده ضامن
ملزم است بمثل حق که بر مضمون عنه است اکر امیر عماد الدین
جعفر قبول کند این منصب او را باشد و اکر او قبول نمیکند
هر کس از اخوان که قبول کند و اکر هیچکس این در خود نمی یابد
این کار معلق باشد تا صاحبش پیدا شود ع این کار دولتست
کنون تا که را رسد والله المعین و لازم این منصب انست
که هر کس که داخل پیمان شود باذن و اختیار او باشد برای
آنکه او ضمان می شود و باز بر کردن او خواهد افتاد کسی که بر ثبات
او اعتماد نداشته باشد شاید که نرسد که داخل پیمان کند و بالله التوفیق

مکتوب

٩٦ بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولیّی وعونی وحبیبی الامیر الحاج شمس الملّة و
والدین ابی سعید اما بعد اکر اخوان را عذری باشد در
خواستن سحر مثل طول کد وتعب نهاد ایشان امعذور بدارید
والّا بیدار کنید باذن ایشان وقران بلند بخوانید باذن ایشان
وکسی را که سیّد الاخوان صلاح داند باذان تعیین کند از ما
عداء امر نه برای خشنه این شغل معاذ الله برای مصلحتی که
در اینست واکر چنین کس نباشد شما خود باذان اشتغال
فرمائید تا ان زمان که چنین کس پیدا شود ان زمان به او
رجوع کنید هر کس که رغبت دخول در پیمان داشته باشد
مادام که مظنون نباشد بتانی او مضایقه نفرمائید الولی الحمیم
ذو حسن الالقاب خلیل الله را سلام میرسانم چون خدای عز
وجل لقب ابرهیم صلی الله علیه وسلم بشما ارزانی داشته سیرت
ابرهیم پیش می باید کرفت که با وجودی که همه قوم مخالف او
بودند او را در کار خود وهن ونه لرزه ای ننمود تقوی پیشه
کیرید که وعدهٔ حق است که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا

راه حق اکر از اوّل اندک دشواری دارد اخر بسخت اسان می شود
قال الله تعالی فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ
لِلْيُسْرَىٰ والله ولی التوفیق

مکتوب

٩٧ بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الاخوان الاطیبین وعلی الاخوان اجمعین جمعًا و
فرادی ورحمة الله وبرکاته اما بعد دیریست که جهان سیرت
صحابه وصلابت اهل حق که لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وصف
ایشانست کمتر می بینید وزمین از ارزوی ایشان بخدای عز
وجل مینالد اکر شما چشم زمین را روشن کنید واین مادر مهربان را
شاد سازید فرزندان بار باشید واکر چه این مرتبه عالیست
همه پست مدارید که اسانست بر کسی که خدای بر او اسان کند
مانع از این یک عقدیست وهمی که شیطان بر دل نهده وجبنی او
حجابی در شخص باز دید کرده که الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ
بِالْفَحْشَاءِ چون این کره کشوده شخص برخواست کا تما نشط من
عقال موا عید الهی امدن کرفت وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا
ودل امید وار شد وجان بر قرار امد وراه روشن شد از ان پس

شخص که راه رود و ببد اند که این خلاف که جماعتی شما را می کنند انجاز
وعدهٔ حق است وتصدیق خبر اوکه وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا
يَشْعُرُونَ این معامله با خدا است نه با شما و هر کس که با خدا
کاود خانهٔ خود خراب کند شعر

نقش با نقاش پنجه میزند * سبلتان و ریش خود بر می کند
چون زمین با اسمان خصمی کند * شوره کردد سر زمرکی بوزند
ای عدو افتابی کز فرش * می بلرزد ماهتاب واخترش
تو عدو او نهٔ خصم خودی * چه غم اتش را که تو هیزم شدی
ای عجب از سوزشت او کم شود * یا ز درد و سوزشت پر غم شود

اکر تو بر نکنند از ان خود ببینند شما امر اعرض عن الجاهلین را
پیش کیرید و اکر دلسوزی با ایشان دارید دعاء توفیق ایشان
مرا نابز کنید که مجادله با اهل عناد فایده ندارد و حیف زمان
که صرف کفت وکوی ایشان شود شعر

داد ز احوال دردمندان کوی * دست کلی ز اهل جهل بشوی

وکیل شما حق است اکر شما ساکت باشید او کویا است و اکر شما
غافل باشید او اکاه است فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا

هو

مکتوب

٩٨

بسم الله الرحمن الرحیم

بلغ کتاب الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد واحیط بمضمونه
وشکرت الله عز وجل علی المسرة المبشرة ببلوغ القدمین
الکریمین الطاهرین من حضرة النبوة الی تلک الارض المقدسة
بهما والی نیل برکة الیدین الزکیین الی تلک القبلة المبارکة
بهما صلی الله وسلم علی نبینا وخلفاء الراشدین عنا ما فوی
نبیا وخلیفة عن امته ثبتنا علی متابعتهم وسلوک جادتهم بقا
تو بتی این ضعیف انحضرت را در خواب دیدم که من زمین را داشت
می کردم ایشان بیل از دست من کرفتند و در تسویهٔ ان ارض
مدد فرمودند شاید این ارض همان ارض باشد رسول الله صلی
الله علیه وسلم در تفسیر لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فرمود
هی الرؤیا الصالحة یراها المؤمن او یری له امید که این اذان
بشرات باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی
فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی باری مکرر ان زمین در خواب
دیدم که مروح و منور بود چنانچه کوئی نه از این جهان بود

این ننوانند بود جز اثر وطیء چنین اقدام و توجه ایشان بان محل
از جمله در این نزدیکی شیخ سعدی مدتی بخواب می دیدم که جا
من خود دکه درجینی که من متوجه حجره ام از واسطه پرسیدم که بکجا
میروی گفت بحجره ام ازاین اتفاق تعجب کردم بار دیگر پیش افتاد
و مرا می برد تا بحجره ام رسید داست مرا برد بمحلی که تمام زمین و دیوار
بفیروزهٔ سبز کرفته اند و در میان ان محل حوض است و اب روان
و برلب حوض درختی اب ان حوض بنوعی صافی است که مرا کمان می
افتد که اب این جهان باشد وان فیروزه ها چنان مرتفع مطلقا که
کوئی نه ازاین جهانست ولله الحمد

۹۹ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی الحضرت المخدوم ذی المجد السنی
الامیر زین العابدین علی اما بعد درنامهٔ مبارک اظهار رغبت
دخول در پیمان اخوان فرموده بودند مبذول فرمود و متقبل باد
و اظهار رغبت توجه باین جانب نیز فرموده بودند چون احتمال
هست که بزودی دران جانب وصول حاصل شود احتیاج بتوجه
ایشان نیست اکر در اینمعنی تعللی افتد انکاه اکر فرمایند حاکمند

وظایف ذیست ایشان انست که اول زکوة پاک بفرمایند و دوم
میل بقناعت نموده از اسراف احتراز فرمایند و مواظبت بر سه
چیز فرمایند یکی نماز چاشت هر روز هشت رکعت و دوم
قرائت ایة الملک تا بغیر حساب هر روز مکرر و سوم قرائت ادعیه
اداء دین هر روزه مکرر وان چهار است اول اللهم اکفنی
بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک دوم اللهم
فارج الهم کاشف الغم مجیب دعوة المضطرین رحمن الدنیا
والاخرة ورحیمهما انت ترحم رحمة تغنی بها عن رحمة من سواک
سوم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز
والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة
الدین وقهر الرجال چهارم اللهم انی اعوذ بک من المغرم
والماثم واکر بتوانند هفتهٔ دو روز روزه بکیرند واز شبی
ثلثی بیدار باشند والله الموفق

۱۰۰ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی حضرت المخدوم ذی العز المعود
عظیم الامصار شمس الملة والحق والدین شهریار ادام الله

علیه جزیل الانوار اما بعد اگر کسی در طاعت تقصیر کند باید
که دیگران را که میل طاعت دارند امداد کند که فارغ البال بطاعت
مشغول شوند که چون او وسیله شده هر طاعت که ایشان بکنند
بحکم الدال علی الخیر کفاعله مثل آن در نامهٔ او می نویسند پس
باین حیله بسیار طاعت برای خود حاصل توان کرد و اگر کسی
بدی کند باید که فی الحال از عقب آن نیکی کند تا بحکم ان الحسنات
یذهبن السیئات نیکی آن بدی را محو کند قال
النبی علیه الصلوة والسلام اتبع السیئة الحسنة تمحها دیگر وصیت
انست که پیوسته زبان شما رطب باشد بذکر خدای عز وجل
هرگاه که در اثناء سخن خاموش شوید آن خاموشی را غنیمت
شمرده چند نوبتی ذکر کنید و باید که سخنان که گوئید ممزوج
باستغفار باشد هر باره سخن که گوئید چند نوبتی استغفار
کنید و چون مجلس باخر رسد سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا
انت استغفرک اتوب الیک بگوئید که آن کفارت مجلس است
والله الموفق والمعین

مکتوب

۱۰۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله وحبیبی شیخ الاخوان

صاحب التائب شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد باخوان
عموما نوشته ام و بشما خصوصا می نویسم که مثل سالک مثل نعامست
که هرگاه که باد از پیش روی او می آید سپر او تیز است نباید
که دمهای سرد افسردگان و بیهوده گویان شما را افسرده الا
سرعت دوسپر که بخدای سوگند که شما بر حقید و مخالفان
شما بر باطل از جمله دو دو فقرهٔ بعضی از اهل خلاف باخوان نوشته
بود که می دانم که طریق شما احسن است اما نفس مانع میشود
از اینکه معترف شوم تا آن معترف شود و این حجت خدایست عز و جل
که بزبان خود بعناد معترف شدند هذا و پیمان اخوان پیمانیست
غلیظ شاید که بعضی باشند که قوت آن در خود نیابند اما
بسیار دوست باشند و رغبت اتصال باخوان داشته باشند
اگر کسی بر پیمان اخوان پیمان نتواند کرد اما محبت اخوان و
نصرت ایشان و استصواب سیرت ایشان پیمان کند این نوع
پیمان نیز در پذیرند و بنویسند که من احب قوما فهو منهم
والمرء مع من احب بشارتی است بزرگ و یقین که بچنین پیمان
نیز استحقاق خیر و رحمت و شرکت در اجر اخوان ایشان را
ثابت می شود و ممکن است که بتدریج از این پیمان بر پیمان اخوان

٢٦٣ نتوانند عدول کرد و اگر کسی بر پیمان اخوان در آید از او جز طلب
تغییر سیرت نکند اگر قبا پوشیده احتیاج تغییر بجبه نیست
بصیام وقیام اخوان و حفظ لسان و ارکان او را مطالبه دارند
والسلام علیکم

مکتوب

١٠٢ بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی حبیب قلبی الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد
هر کس که از حق محروم است حیف است اما آنان که استعداد وصول
بان در ایشان اقوی و اظهر بیشتر از آنان باز آنکس که در صدد
آن در آمد و روی دل نمود افزون و آنکس تو نی ای ولی من جهد را
در این باب و این تخم ارادت را که در صمیم قلب تو باز دیده شد تخم ادراک
کن و مگذار که ضایع شود که هر دانه که در زمینی افتاد نخلی شود
رعایت باید کرد و آب باید داد و تعهد باید نمود ای ولی من من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی دیده خود را اینجا بر گشا و
توتیای بینش اینجا در دیده کش در این باب که الوقت سیف
والفوت حیف ای ولی من آدمی را فارغ خلق نکرده هر موی
او را از جائی می کشد و این از جامعیت نشانه اوست اگر اندکی
غافل شد از راه بیرون می رود نه میرود می برندش متیقظ و بیدار

می باید

می باید که بر شاه راه رود تا بشهر اعظم رسد نه بکوره راهها که به ٢٦٤
دیههای ویران کشد اگر چه هر راهی بدیهی میرود قل هذه سبیلی
و السلام علیکم ورحمة الله

مکتوب ١٠٣

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیبی الامیر
مجد الملة والدین محمد نصره الله تعالی وایده واعانه وسدده اما بعد
دامن دولت جاوید و گریبان مراد ◦ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند
این کار که دست باین گرفته اید بپایان می باید رسانید سنت
اصحاب کهف را بعد از اندراس خواسته اید که احیا کنید مردانه
کمر در بندید و از پای منشینید تا آن را بر جای خود بنشانید
سخن از این باب کوشید و کوشش در این باب کنید و از سخنان هر
جنس که تعلق بفانیات دارد لب در بندید که بود است که از آن
پشیمانی خواهد بود وقت خود را صرف مطالعه تفسیر و حدیث
و تذکر مشایخ کنید و تلاوة قران و نوافل صلوة و مذاکره
خیرات با هر کس که نشینید شما ابتدا بسخن حق کنید پیش از آنکه
او ابتدا بسخن باطل کند که هر سخن که بمیان افتاد مدتی حکایت

برسران میرود واکر سخن صواب بنابند خاموشی اصلح الصّوابست
باز کشت بخدای واحد فرد خواهد بود پاره پاره خوی با این
حدیث کنید که اکر بغتة واقع شود تاب نتوان آورد دو چشم
دوخته بر این کس کار کند و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم

مکتوب

بسم الله الرّحمن الرّحیم ١٠۴

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر عماد الدّین
جعفر امّا بعد هر حرکتی را غایتی و غرضی است حرکة سموات
برای وجود انسان کامل است دیدهٔ عالم جز باو روشن نیست
هرادمی که سازد ببوی آن سازد که مکر او باشد امّا اندر هرادمی
اوست نه حرف چنانچه مراد کاتب است بنوشتن آید امّا چون
نوشته از ضایع نکذارد بکاری که شایستهٔ آن باشد صرف
کند اکرچه غیر آن کار باشد که بقصد اوّل روی بآن دارد و همچنین
هرادمی که کار عبادت که بقصد اوّل خلق او برای آنست که وما
خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون از او نیامد چون آفریده شد
او را بکاری دیکر دارند و آن کار که چنان ادمیان خام ناتمام را بر
آن دارند از جنس کار انعام و دوابّ باشد و آن بپای داشتن

جهانست و تحصیل مصالح که بقای انسان کامل بی آن میسر نکردد

شهوت دنیا مثال کلخن است ❖ که ازو حمام دنیا روشن است
منعمان مانندهٔ سرکین کشان ❖ بهر آتش کردن کرمابه دان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا ❖ تا بود کرمابه کرم و با نوا

و این لذات که با بنای دنیا داده اند ثواب آن خدمتست که من
کان یرید الحیوة الدّنیا وزینتها نوفّ الیهم اعمالهم فیها
وهم فیها لا یبخسون غرض که ابنای دنیا و اغنیا باید که بجود
بنازند و ابنای آخرت و فقرا باید که از حال خود اندوه نخورند که
هرچه هست ایشانند و دیکران در کار ایشانند و برای ایشان کذاشته اند

از هزاران اندکی زین صوفیند ❖ باقیان در دولت او میزیند

و ولیهم امیر عماد الدّین جعفر در آن کوشد که از آنان باشد که وجود
او مقصود بالذّات باشد نه مقصود بالعرض ولنعم باشد نه لغیره
وفقه الله لذلک وایای وسایر اخواننا الالهیّین اکر کسی پرسد
که غلط در کار خدای عزّ و جلّ محالست چکونه توان که ادمی را برای
عبادت آفریند و نه چنان برآید جواب آنست که این حکایت برداشت
امرا است و اهنک هستی نه باطن علم در یاب اکر اهل دردی یا فتی و بفهم این معنی را

استاد این ساختن بعالم ❖ کردم استاد مجاز فی فاتهم

۱۰۵ بسم الله الرحمن الرحیم

نامهٔ ولی و حبیبم الامیر عماد الملة و الدین محمد رسید و از هوای
آن نامه دلم تازه شد و دلم تازه نشود جز از بوی جگر کباب هر که
از چنان جایگاه جدا افتد و نداند که آیا باز رسد یا نرسد چگونه
دلش کباب نباشد ای ولی من جز شنیدن بانگ نماز راحتی در جهان
ندارم چون بانگ نماز شنوم زنده کردم و جهان نیز زنده کرده و چون
شنوم که بر رسول خدای صلی الله علیه و سلم درود دهند زنده
کردم و جهان نیز زنده کرده و چون بینم که کس بخندد دلم تنگ
شود و جهان نیز تنگ شود و چون بینم که کس هزل می کند فغان
از جانم برآید و فغان از جهان نیز برآید و چون بینم که کسی خاشع
و سر افکنده باشد خواهم که در پای او بمیرم و جهان نیز خواهد
و چون بینم که کسی نام خدای می برد و دلش از تعظیم خالی است
خواهم که سر و عمر برم و جهان نیز خواهد ای ولیم و عصیان بر تو
بر سایر اخوان و برستیه اخوان حبیب من امیر محب الدین شیخ محمد
مبارک باد و آنگاه مبارک باشد که خاموشی و اطراق و خشوع و
سکینه در شما بار آورد و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۰۶

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر الحاج شمس
الملة ابی سعید والی ولیی و خلیلی و اخی خلیلی اما بعد دیدنیها
و اصناف چیزهای او را چشیدیم پس از این هر چه می بینیم مکرر است
و لا حاجة لنا فی المکرر اکنون پی چیزی دیگر می دویم همتی دارید
که از اینجنات او دیم و هیچ چنان نشان میدهند که آن چیزها
مکرر نمیشود هر بار که می بینی چیزی دیگر است الی ابد الاباد
دولتمندم ما اگر یابان برسیم تا جان در تن داریم می کوشیم
با خیمه زنند و سالش اندر سر من ❀ یا در سر این هوس بود این سر من
را فقره و معاونت و همراهی و یکدلی از شما در این سلوک و این حاجت
و جوی مطلوبست چون تجدید نوید ثبات بر آن داده اید خاطر
بدان منشرح شد زادکم الله ثباتا و کل یوم فی الخیر ثباتا و السلام
علیکم و علی الاخوان اجمعین و رحمة الله و برکاته و السلام
علی ولیی و ابن ولیی الامیر نظام الدین محمد اما بعد ادب در اقوال
و افعال و ضمایر نگاه دارد و از استبداد احتراز بجد کند مومن باشد
نه سنگ و سلم باشد نه جنگ جز بفرمان بر دارد و الذکر بهر رضا

بخدای عزّ و جل نشناسد اگر باور می کند سخن همین است که گفتیم
و بداند که غضب و تکبّر دو صفت اند که اگر بدیر باز نشد خون شود
از آن بترسد والسّلام

۱۵۷ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب بن یحیی الی اخی و حبیبی الامیر
غیاث الدّین محمّد قوّاه الله و آواه و عن کلّ سوء وقاه امّا بعد
اگر کسی می نشیند که زمان فراغتی بلک لحظه بیابد آنگاه بیاد خدای
عزّ و جل و سلوک سبیل او مشغول شود چنین روز معلوم نیست
که بیاید یا نه بلکه معلوم است که چنین روز کسرا اصلاً نمی شود برای
آنکه اگر اسباب تفرقه از بیرون کم شد تفرقه‌ها اندرونی که از
جانب خاطر و اندیشه‌هاست بر جایست پس اقبال بر حق را هیچ
شرط مشروط نباید داشت در عین تحصیل اسباب بنفس آن مشغول
می باید شد و گر و چه از وقت خود می باید گرفت که حاصل آنکس
وقتهاست که اقبال بر ذو الجلال داشته و بذکر و طاعت او مشغول
شده **وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** خود را در باب و در غفلت
تمادی مباش والله الموفّق والمعین

در تحصیل اسباب معاش آن کوششی باید نمود اما موقوف چیزی نمی باید داشت ع

مکتوب

مکتوب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

۱۵۸ من عبد الله الرّاجی رحمة الله قطب بن یحیی الی الامیر غیاث
الدّین محمّد ازل الله السّکینة **امّا بعد** ضمان نمی توان شد که اگر
کسی روی بخدای او رد عزّ و جل و رسول او صلّی الله علیه و سلّم
هیچ از دنیا داو یا از مال یا حرمت یا لذّة یا غیر آن باکم نشود
کیف و رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمود من احبّنی منکم
فلیعدّ للفقر تجفافا و گفته المؤمن لا یخلو من ذلّة او قلّة او
علّة این حرف دقیق است چون آخرت حاصل می شود دنیا
بایدش رفت جمع میان هر دو نمی توان کرد
دنیا بمراد خواهی و دین درست ❁ این هر دو نباشد فلک بند تو است
غرض آنکه اخوان بخود بفهمند که چون راه خدای عزّ و جل پیش
گرفته اند از اینها پیش خواهد آمد چون رخ نماید نترسند و
بد دل نشوند اگر مردمان صورت ببینند چون در صورت شخص
اندک شکستی مشاهده کردند آن حرمت داری که سابق می کردند
بآن مرتبه نمیکنند خواه خویشان خواه آشنایان خواه زن و فرزند
و غلام و نوکر برای آنکه خلایق سگ مشربند سگ چون کسی را بیند

كه جامهٔ دريده دارد تعرض كند و چون كسی را بينيد كه جامهٔ
محتشمانه پوشيده بگناه اينند از اينها انديشه مكنيد كه آنچه
فوت می‌شود جز نيست و آنچه بدست می‌آيد كلی با طايفه‌ای كفتند
اذهبتم طيباتكم فی حياتكم الدنيا و در شان جماعتی كفتند
انهم كانوا قبل ذلك مترفين اين لذات و علو جهان نه معنست
موجب انتقاص لذت و عزت آخرت اينكه نصيب آخرت باكم می‌آيد
كو نصيب دنيا باكم آی و در آخرت افزای ابراهيم ادهم را بكرسيه
از اين جام بكام رسيد تمام مال و ملكش در سر آن رفت اگر شما را
از آن اندكی در سر اين كار رود چه قصه است و شايد خود نرود
بسيار كسان می‌باشند كه حب عشق بر ايشان غالب شود و خيلی مال
و حرمت ايشان در سر آن می‌رود لله الحمد كه شما را در حب طاعة
اين قصه پيش می‌آيد اگر پيش آيد بسياری هستند از شما كه حب
بعضی هواها بر ايشان غالب شده و صد قصور در كار ايشان از آن
لازم می‌آيد اگر اندكی مال و جاه شما در سر حب خدا و رسوله
اقامت سنت سلف و احيای سير ايشان رود عذر نيست
دلا اگر بار كشد بار نگار و ياری ✿ ور كسی بار كژ نهد چو تو باری باشد
ومن الله الاعانة و التوفيق

مكتوب

مكتوب

۱۰۹ بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيی الی اخی و ولیّ الامير غياث الدين
محمد اما بعد نبايد كه لعب دنيا تو را چنان فريفته كند كه آخرت
فراموش كنی و مزاولت جزئيات تو را چنان بربايد كه از
تأمل در كليات اعراض كنی تا از آنان باشی كه وكاين من آية
فی السموات و الارض يمرون عليها و هم عنها معرضون صفت
ايشانست نبايد كه تو را انيتی نباشد الهی لقمهٔ نان خوردی يا كلمه
بر زبان راندی بخويش آمد طبيع سخن مكوی و مكن كه بحكم الكلام
يجر الكلام هرچه سخن باز كشد گويی هرچه در گفتن آن فايده
و حكمتی باشد بگوی و الا خاموشی احدی الحكمتين است
از اقبال مردمان برمنهای و از اعراض ايشان فرومهای
تمام خلائق عليهم را باش كه قيم هستی استاد ميان طلسماتند
از ايشان سود و زيانی نيست قوله وان يمسسك الله بضر فلا
كاشف له الا هو آدميان آواز دهلند از طاب ايشان مترس
كه هيچ در بحث ندارند ناصيهٔ ايشان بدست خدای ماست
بانجا كه خواهد كشد اگر خواهند و اگر نخواهند خطاب با كل ناس

این بود که ائتیا طوعا او کرها ایشان خود چه باشند بر بنی
ادم بنظر شفقت و رحم نکاه کن اسیر انند یکبار در دست نفس
یکبار در دست جهل کر این نمیدانند نیشناسند در دعوی هستی
عاجز انند واین نه بر دستی با اشنا و بیکانه بر فوق نبر بر صبور
وحلیم باش که خدای تو صبور و حلیمست و بالله التوفیق
تنبیه مکتوب باید که بر اسم کاتب و مکتوب الیه مشتمل باشد
برای انکه مکاتیب نزد خدای عز و جل میخوانند و نام ایشان
دران اکر باشد انجا مذکور کردند نه اسم و فی ذلک شرف و کرامة
ادمی پندارد که ازو غافلند و چنین نیست بحر و بحر احوال او انجا
باقی کویند و کلیات و جزئیات ان میرسانند وهو اللطیف الخبیر

۱۱۰ **مکتوب**

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین کثرهم
الله و بارك علیهم اجمعین اما بعد مردمان هر روز کار نامه
نویسند مرا چه افتاده که هر روز نامه می نویسم هر صباح که
بر می خیزم و قیامت قایم نشده از اغنیمت می شمرم و جدی
جدید در کار سازی خود مرا پیدا می شود لاجرم نامه مجدد بوی

اخوان که بحکم عهد موخاة غمخواری خود و ایشان یکسان میبینید
کر باشد بنوشتن می اید کفتن از ان مشکلتر است چون من از
کفتن ملول نمیشوم اخوان باید از شنیدن هم ملول نشوند نیز
شنیدن از کفتن هم مشکلتر است برای انکه شنیدن کار ازان
کردنست شنیدن بکوش چه سود می دهد خداوند عز و جل
این مشکل را بر شما اسان کرداناد ای اخوان کرم ان باشید که مردمان
افسرده اند و افسرده ان که مردمان کرم انند ای اخوان این وجود را
مغزیست و پوستی و همیشه مغز در پوست پنهان باشد پوستها
بشکافید و خود را بمغز رسانید کاه خوردن شان حیوانست
شما ادمیئید بدانش دانه بدست اورید چون کافران را نفو بصیرت
نبود جز قشر نمی دیدند می کفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا
لاجرم جز تمتع باین قشر کاری نداشتند یاکلون کما یاکل
الانعام مؤمن که ایمان بغیب اورده نباید که هیچ از ایشان
سر در تمتع فرو برد سر بر باید اورد ای اخوان انچه نموده باشد
انچه نموده نمی است [illegible] در با نهد را نمی پندارید ورضوا
بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع جعلنا
الله و ایاکم من الفائزین بحسن الخاتمة والنائلین سعادة

الاخرة انه حمید مجید

مکتوب

۱۱۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی
وعونی ونصیری علی الله الامیر محب الملة والحق والدین
الشیخ محمد نصره الله وایده واعانه وسدده اما بعد چون دنیا
نقد است وآنچه نزد خدا است عز وجل وعده مردمان بدنیا
بیشتر مایلند اما بجلال خدای سوگند که وعدهٔ خدای بهتر است
از نقد دنیا دنیا اگر نقد می‌دهد قبول نداریم وخدای عز وجل
اگر وعده می‌دهد بجان بپذیرایم ونعم ما قال الشاعر
نسیهٔ تو به ز نقد دیگران ✤ مشت تو بهتر ز حلوای کسان
اگر ابلیس گوید دست از این می‌داری وآن شاید نیابی جواب باید
گفت اگر یافتیم زهی دولت واگر نیافتیم در جستجوی او عمر بسر بردن
هم احدی الحسنیین است گویند چون یوسف را در مصر میفروختند
پیرزنی کلابهٔ ریسمانی داشت آورد که یوسف را باین میخرم مردمانش
بروی خندیدند که همسنگ وی مشک وزعفران میدهند ونمیفروشند
بکلابهٔ ریسمان بتو خواهند فروخت گفت دانم که یوسف را باین

ثمن که من دادم نمی‌فروشند اما خواستم که داخل خریداران او باشم
ای ابلیس دنیا جویان نه همه بدنیا می‌رسند بسیار کس که می‌جوید
ونمی‌یابد وبناکامی میمیرد چون دنیا با این خساست بجل این هست
که اگر چه وصول بآن متعین نباشد از او جویند آنچه نزد خدا است
عز وجل بآن نفاست بطریق اولی سزاوارتر است اکنون ما میجوییم
یافت ونایافت بدست ما نیست
هر کسی وکاری ودگر هر طرف ویاری کی ✤ هر دل ویاری ودگر بنده وپروای او
ای ابلیس بس کن که مهر او در جان ما نه از آن آتش است که به دمهای
سرد تو فرو میرد از ما مخیز بکیمیا اگر هر دمی بینیم که در تو هم در گرد
بد بیخا چون دستی بشتاب وبرو خوش ✤ که اندر کوه مانی بارد آتش
ای ابلیس اگر چه بسیار بشنیدی تو که آتشی آتش است که پیش ماست
اگر آن آتش بینی آب گردی ولی وحبیب من نگاه در آسمان کند
وببیند که این راه که در پیش دارد اگر همهٔ عالم جمع شوند نتوانند
که او را از آن باز دارند نتوانند باید که او در روش خود همچنین
صلب باشد عوعو کلاب ماه را از سیر خود باز نمیدارد والسلام علی ولیی

۱۱۲ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر عماد

۲۷۷ الملّة والدّین محمّد جعله الله من الصّالحین **امّا بعد** کلید گنج
هستی فکرت صافی است جز با تأمّل این باب مغلق را نتوان گشود
و آن نهان هستی آگاهی نتوان یافت و فکرت صافی از دل حاضر آید
و حضور دل با آمیزش و آویزش مردمان صورت نبندد راه بدین
گنج در کنج عزلت توان برد مستعدّ این انفراد می باید شد که در
هستی دو نفس است یکی نفس بسط که بدان اشیا از درون بیرون
داده دوّم نفس قبض که بدان اشیا از بیرون باز درون کشید هیچ
کس ندید که نفسی زد که باز نکشید پیش از آنکه هستی نفس باز کشد
و این کسرا با درون خویش برد از درون او آگاه باید شد **قُلِ انْظُرُوا
مَاذَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ** تا چون بدرون رسند آشنای آنجا
باشند و بوحشت مبتلا نشوند و مبادا که شیطان فریب دهد
که نزد باز کشتن همان حال پیش خواهد آمد که در اوّل بود برای
آنکه در اوّل جهت استتار اندراج و استهلاک شعور نبود از آن هم
او را جدا ساختند و او را با او دادند تا دیگر باره که باز آنجا رسد
وصول آنجا مجدّد باشد و ادراک حاصل شود این نوبت که بدینجا
هستی می رسد پیکر انزا در خواهد یافت اگر مناسبت و جنسیّت
با آن تحصیل کرده آن پیکر را وجود و فرشته است و اگر ملایمت با آن

پیدا

۲۷۸ پیدا نکرده بر او عفریت مردم خوار است اگر کسی پرسد هستی
شخص است که او را نفسی است و نفس گوئیم سبحان الله بمردم
خشمی مانی که میان اهل سخن نبوده و مجاز و استعاره نشنیده
و لطایف بیان نفهمیده چنانکه چیزها که در زمانه رود
نسبت بزمانه کنند آنچه در هستی رود و اسناد بهستی کنند اسناد
مجازی یعنی در هستی این آمد و شد باشد والسّلم علی اهل السّلم

۱۱۳ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا جواب الفصل الی ولیّی وحبیبی الامیر محبّ الملّة والدّین
الشّیخ محمّد فرق میان قرآن و حدیث قدسی توفیقی است
چه قرآن نام کتابیست الهی بعینه هر وحی که خدای عزّ و جل فرستاده
باین که از قرائت قرآن باشد همچون تمیز سوره که به توقیف
معلوم شود که هر آیت از کدام سوره است اینست فرقی که بمثابه
فرق نوعیست و فرقی که بمنزله فرق جنسی است اینست که قرآن
کتابست و حدیث قدسی خطاب و در کتاب رسول را محافظه
معنی و لفظ و نظم همه لازمست در حین تبلیغ و در خطاب جز
محافظه بر معنی لازم نیست چون کسی بر طریق محاوره سخنی گوید

چون مستمع ان را نقل کند لازم نیست که همان لفظ و همان الفاظ
باز کوید امّا چون بطریق نامه تا لیفی کند جز همان نظم و
لفظ اکر باز رسانند نه نامهٔ او رسانیده اند و فرقی که میان
قرآن عرض است انست که قرآن البتّه جبرئیل اورده و در حدیث
قدسی این لازم نیست لیکن چون خلاف این هم لازم نیست چه
احادیث قدسیه هست که از جبرئیل صلّی الله علیه وسلّم منقولست
مثل حدیث اخلاص این فرق مطّرد باشد والله اعلم بالصّواب
فصل امّا عذری که در بعضی ابواب خواسته بودند این بنده
بمحلّ این نیستم یکی از اخوان شما را از همه نیاز مندتر جز انکه
رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فرموده لو انّ احدکم احسن
ظنّه بحجر نفعه الله امید که اثر حسن ظنّ شما بشما رسد ع
عشق اکر نه بیا بود معشوق کو نه بیا مباش والسّلام

۱۱۴ مکتوب

بسم الله الرّحمن الرّحیم
من اقلّ العباد قطب بن محیی الی الاخ الامیر غیاث الدّین محمّد
امّا بعد این نامه برای شرح حال می نویسم امّا هیچ مهم نزاع
موعظه نیست و هرچه واقع است احتیاج بتذکرهٔ ان نیست وافعراست

پس ابتدا بان می کنم ان برادر شنیده است که خدای عزّ وجل
در کتاب کفته و ما خلقنا السّموات والارض و ما بینهما
باطلا ذلک ظنّ الّذین کفروا و کمان کافران چه بود این بود
که هستی همین است که واقعست اندرون ندارد و بازکشتی
خدای عزّ وجل میفرماید که اکر چنین باشد افرینش عالم
باطل و ضایع باشد برای انکه این کرامندان نیست که و جهی انجا
این باشد پس ان برادر بر خلاف کافران بداند که کار غیر اینست
انچه پیدا شده کفی است از بحری بحر در زیر کف پنهانست
یکی بدیاست در عالم پنهانی ⁂ که در وی جز بنی ادم نکردد
ز حیوان تا که انسان وا نبرّد ⁂ درون اب حیوان هم نکردد
بکوشید تا خود را به ان بحر رسانید و شناوری دران بحر بیاموزید
و ماهی ان دریا شوید پیش از انکه ان بحر طوفان کند و همه را
غرق خویش سازد هر کس که شناور نباشد ان میرسد که به
غرقه کان دردریا میرسد هر کس که ان دریا را ماهی است ان
دریا برا و بهشت باشد و دار الحیوة و هر کس که جز ماهی است
ان دریا برا و دوزخ باشد و دار البوار چنانچه نیل بر سبطیان
اب بود و بر قبطیان خون بکوش و غسل خود را غسلین مساز

ولبن خود را مهل و خمر خود را جحیم و ماء خود را غساق و نخل
خود را زقوم در باب پیش از انکه تو را دریابند دریابید اکه
شروع در نامه شد مقصود شرح حال بود حالیا پروا نماند

۱۱۵ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر الحاج
شمس الملة والحق والدین ابی سعید اما بعد از جستن راه خدا
دست مدارید چه چیز بجوئیم از متابعت سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم دست مدارید متابعت که کنیم
کر بر کنم دل از تو و بر دارم از تو مهر ✧ ان مهر بر که افکنم ان دل کجا برم
پای دارید و از جای مروید که ابلیس بجد کمر بسته که هر تلبیس
اخوان را در کار خود سست کرداند و مخالفان مخالف وی و مخالفان
موافق وی را از بیرون حبایل و سایل خود ساخته و از اندرون
بوساوس و هواجس تقصیری ندارد ثبتکم الله بالقول الثابت
فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة والسلام علیکم و رحمة الله و
برکاته فی حواشی المکتوب اما انچه مرقوم داشته بود که حتی
جمعه لشهر بفرماید چون خاطر عیال بر این نخواهد بود جانب

ایشان مطلقا مهجور نتوان داشت کما ان لنفسک علیک حق
فلزوجک علیک حق فاعتزل مرة لنفسک خلط مرة لهم فائده
جمعیت اخوان اینست که چون جماعتی با هم متوجه کار شوند هم نظر
هم می کنند و ایشان از نشاطی و ذوقی پیدا می شود چنانچه تجربه
بران شاهد است و اگر جدا شدند و هر یکشان با خود افتاد نشاط
نمی ماند و کسالت و بطالت غالب می شود چون اندیشه کار اخرت
واجبست و ان موقوف بر اجتماع و تعاون مقدمه واجبست پس سعی
در تحصیل این اجتماع واجب باشد قال الله تعالی وَتَعَاوَنُوا عَلَى
الْبِرِّ وَالتَّقْوَى بر هر یک از ماست که بانچه از دست ما بر اید سعی
در تحصیل این اجتماع و نظم این اتفاق کنیم امید که خدای را
اوراد و سعی مبرور و عمل مشکور باشد إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

۱۱۶ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

بلغ کتاب ولیی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة والدین محمد
فاعجبنی فحواه و وافقنی مؤداه و سئلت الله تعالی ان یشرح صدره
للحکمة و یملأ قلبه من الشوق والمحبة و لا یقف به عند غایة
حتی یرتقی به مصاعد الرجال و یبلغه مبالغ ارباب الکمال انه

٢٨٣ انه ولى ذلك وهو حسبى ونعم الوكيل اما بعد فقد ورد فى الخبر
ان الله يحب معالى الامور ويكره سفسافها ولعمر الله ان الدنيا و
حظوظها من السفساف لذاتها اشبه احلام النائم يرى شيئا بعين
عليك لست ماندوى ملخترات هى الاسماء ما لها حقيقة اين هى
من الذات والحبوة الحقيقية التى يستلذها العارفون فى مشاهدتهم
ومسامراتهم فليكن حبيبى دايما العطش الى نيل مقامات الابرار
ففيها ما لا عين رات ولا اذن سمعت وليكن لديغ القلب بحبه
هواها ذايب الكبد لاجلها دايم التحرق فى حرق طلبها فقد قيل
عجبا للمحب كيف ينام ٭ كل نوم على المحب حرام
وليلزم الوقار وا لسكينة والخشوع وليكن حليما ذا اناة ولا يطلق
عنان اللسان فى مضمار الكلام بحيث كانه يخرج من نفسه
فى حدة الحال ولة تامل رويدا رويدا وقورا صبورا فان المتانى
فى ذلك عظيم عند الله وليلزم دقايق التقوى فى افعاله فى
ماكله وصرفه وقوله وعمله وليعلم ان خشونة التقوى جزء من
ظرافة الطبع وظرفاء الطبع كلهم ما لكون الا من تاب واناب
وليكن ذا عزيمة من امر الله وباين وا ليكن غليظ المعيش بحيث
الارزاق وليعامل اخوانه بالايثار وليكن صفوحا عن ذنوب الناس

عفوا كريما رؤفا رحيما والله ولى التوفيق ٢٨٤

مكتوب

١١٧ بسم الله الرحمن الرحيم
من اقل عباد الله قطب بن محيى الى ولدى فى الله وحبيبى الامير
فاضل الملة والحق والدين عبد الله اكمل الله شفاءه وجع
له الى شفاء الجسم شفاء النفس ويسر له العروج الى معارج
القدس اما بعد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
يرد الله خيرا يصب منه از درد والم و ناملايم كه روى نمايد متغير
نبايد شد كه بى شكست قشر استخراج لب ميسر نيست اگر گنجد
در زير سنك و تنك عصار فشار نبايد روغن بدر ندهد پس از
چون ناملايمى روى نمايد نظر بر كسى كه اسوه حال است اين
كس بايد كرد شكر كند بار كش مى بايد كه نزد وقوع اقدار اضطراب
و جزع ننمايد و قنوع مى بايد بود كه از دنيا ببلغة مسافر اكتفا
نمايند صبور مى بايد بود كه اگر مقصود دير بدست آيد دست
از طلب ندارند جزئيات خود را فداى كليات حق مى بايد كرد
تا كلى شوند كليات حق را طمع نبايد داشت كه تابع جزئيات
ايشان شود تا ظالم نباشند كه لا ينال عهدى الظالمين آفرينش

جهان را عبث نباید شمرد و کردش اسمان را ضایع نباید دانست ۲۸۵
وچون غایات و همت که ادمی با خود اند بشید مصادم عایت حقیقت
کرد و عامر بانت شود رضا باید داد بیطلان خود که اکر جزئی فانیست
از کلی جزئی توان ساخت ع اکر رفت کل کلستان باقی است
و اکر کلی نباشد نه کلی باشد نه جزئی قال الله تعالی لَوِ اتَّبَعَ
الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ
اکر رفت کل کلستان باقیست ❁ و کر خاک شد جسم جان باقی است
کر انجم کشد روی اندر نقاب ❁ چه غم هست چون طلعت افتاب
چون خدای باقی است از فنای خود نباید ترسید که انکس که اول
بار افرید و دیکر باره می تواند افرید و کیلی چون خدای هر که دارد
غم روزی نباید خورد بلکه غم هیچ چیز وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پشت باز کرد بکیبان بخدای می باید که باشد
فارغ البال زیستن وحسبنا الله ونعم الوکیل والسلم علی ولی
الله وحبیبی الله تعالی المشتاق الیه المدعو له بالخیر
الامیر الشیخ نور الملة والدین محمدا فاض الله علیه نور الحکمة والطاعة الیه
118 بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی ولیی وحبیبی الامیر مرشد الملة والدین محمد اما بعد
هیچ

۲۸۶ هیچ صفا نبود که رمضان ان ولیم اینجا نبوده و لحظه ای از مانی که
از خاطر غایب بود اما باین شاکرم که اتحاد در خدمت والدین
بود سه چیز است که نظر دران عبادتست نظر در کعبه و نظر در
والدین اما نظر در والدین انکاه عبادتست که برحمت و عطوفت
ومودت باشد ان ولیم باید که محبت او مر والدین و محبت والدین
مر او تقرب بخدای عز وجل جوید و این بد خوییها و بی ادبیها
که فرزندان را با والدین معتاد است نکند و زیرکی با ایشان
نفروشد پیش ایشان کول باشد هرچه ایشان کویند چنان کند
کر کویند خون کری مکو از چه سبب ❁ کر کویند جان بده مکو کی باید
هما جنتك ونارك و وصیت امیر علاء الدین شیخ حسن و امیر
عماد الدین شیخ حسین نیز همین است که در فرمان برداری پدر
هیچ دقیقه را اهمال نکند و در تحصیل علم تقصیر نکند و صیام و قیام
که عادت داشت ترك نکند و خاموشی را بر بیهوده کفتن بکزیند
و از هزل و ضحك احتراز کند که موجب ویرانی دلست کتب که در دست
داشت و می نوشت تمام کند و اکر کاری بهتر از کتابت نباید کتابت
علم از دیکر کارها بهتر است خون از قلب و خشوع از تن باید که
هرکز جدا نشود ان الله لا یحب الفرحین ان الله یحب کل قلب

٢٨٧ حزین والسلام علیکم اجمعین

مکتوب

١١٩ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث
الدین محمد کتبه الله فی الصالحین اما بعد از آدمی تا مرگ راه
بسیار نیست وانچه بعد از مرگ پیش می آید امری جزوی نیست سعادت
ابدیست یا شقاوت ابدی نداند که آدمی فارغ البال چگونه نشسته
و چگونه می تواند نشست نه بکسی می ماند که او را چنین امر عظیم
در پیش باشد اللهم نبهنا عن نومة الغافلین ملک ملک می میرند
و بکردارهای خود میرسند و باقیان هیچ پند نمی گیرند بلهو
و باطل که دایم مشغول بودند مشغولند تا مرگ بران حال مفاجات
ایشان می شود و یکسان نیست حال کسی که آماده مرگ شده و مرگ
او را دریافت و کسی که آماده آن نشده و کارسازی آن نکرده
و ناگه دست پاچه شود در آن حین کارسازی مرگ دوام ذکر خدای
عز و جل و حق او در بندگان او نگاه داشتن که با محسن ایشان
احسان کنند و از مسیء ایشان عفو کنند و مؤدب و حق و دود و
صبور و خاشع و متضرع بودن الله سبحانه آن برادر اعز و سایر

اخوان را

٢٨٨ اخوان را باکتساب این ملکات و اقتناص این خیرات موفق سازاد
و جمع ایشان را از تفرق و شمل ایشان را از تشتت و دل ایشان را
از اختلاف و عزیمت ایشان را از سستی محمی داراد انه الکریم
الجواد وحسبنا الله ونعم الوکیل

مکتوب ١٢٠

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی
الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد خدای عز و جل جهان را
چنان آفریده و طرح هستی بنوعی انداخته که هر آدمی را در انجا
چندان معیشت که شرط قوام حیات است برسد و اگر چه هیچ
کار نکنند بعد از ان آدمیان را بعبادت فرمود و بتحصیل زاد
آخرت بعضی آدمیان بهمان قدر معیشت قناعت کردند و وقت
خود را صرف عبادت و تحصیل زاد آخرت کردند و ایشان مطیعانند
بعضی بهمان قدر قناعت نکردند و میل تمتع و تلذذ نموده و
وقت خود را صرف تحصیل فضولات معاش کرده بتحصیل زاد
آخرت نپرداختند و ایشان عاصیانند و مطیعان انچه از زمان را
صرف کسب قوام کنند نه از ان کنند که برانند که اگر ان کار نکنند

روزی ایشان رسد بقصد تعاون کنند و بار عالم کشیدن
و از بنی نوع تخفیف کردن یا احسان بر رفقا و اهل ملّت و
اهل ملّت و بر تقدیر اخیر کسب زیاده از قوام نیز شاید که
ارتکاب کنند و الّا ایشان می دانند کر اگر هیچ کار نکنند چندان
قوت که شرط قوام است البتّه بایشان خواهد رسید چنانچه از
حال اطفال و ضعفا مشاهده می کنند برای آنکه حیات جاذب
قوت تا بحدّی کر اگر هیچ سبب عادی نباشد بخرق عادت
قوت پیدا شود مگر آنکه اجل حیات منتهی شده باشد و آن هنگام
وجود اسباب عادیه نیز مفید نیست چنانچه اجل حیات منتهی
نشده عدم ان نیز مضر نیست فتح الله عین حبیبی بمشاهدة
الحقایق و اورده بینابیع الحکمة برحمته والسّلام علیکم

مکتوب ۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبیبی الامیر
رکن الملّة والدّین حسن امّا بعد اندیشه سالک اگر برای
ضرورة قوام است خدای عزّ و جل کفیل ان شده قال الله تعالی
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ

واکر

واکر برای فضولات عیش است سالک را می باید از سر ان گذشت
برای آنکه سلوک با اسراف جمع نمیشود انّ الله لا یحبّ المسرفین
و اگر از برای اکتساب علوّ در ارض است سالک را باحب علوّ چه
نسبت تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا
فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا و غیر این سه خود چیزی دیگر نیست که اندیشه
مردمان جهت آن باشد غرض که هیچ اندیشه که سالک را ان باید
کرد تا ان عذر باشد او را در عدم سلوک غیر افسردگی خویش
نیست و هر چه مانع را ان می دارد بهانه است ع خوی بد را
بهانه بسیار است اینست فیصل الکلام و فصل الخطاب و
الله اعلم بالصّواب والسّلام علیکم مخدوم زاده امیر معین الدّین
محمّد را سلام میرسانند و مشتاقند در عمل بوصایا تقصیر
ننماید در هر چه تقصیر کرده تدارک کند و در فرمان برداری
حضرت والده و اخوان در هیچ کار مساهلة و تقصیر نکند والله الموفق

۱۲۲ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر
مجد الملّة والدّین محمّد امّا بعد سخن سر قسمت بلک قسم سخنانست

که برای ثواب اخرت می گویند مثل مذاکرهٔ علوم و دلالت
بر خیر و کار مسلمانان و امثال ذلك و دوم قسم سخنانست که
برای مصالح دنیا و راست داشتن امور معاش می گویند و
قسم سوم سخنانیکه برای روز گذرانیدن می گویند نه امری
از امور اخرت بران موقوفست و نه مصلحت معاش لا یعنی عبادت
از این قسم روز را بعبادت باید گذرانید و تفکر و مذاکرهٔ الحیرة
یا اکتساب ضرورة قوام یا اکتساب زاید بران بقصد انفاق بر
اهل استحقاق نه بر افعال و اقوال که هیچ فایده ندارد غیر دفع
الملال این طریق اهل بطالت و کسالتست اعاذنا الله و اخواننا
منه ما دام که خاطر بعبادت او مذاکرهٔ اعلاء یا تلاوت قران و امثال
ذلك از امور اخرویه منشرح است بان مشغول می باید شد و چون
ازان ملول شوند بکسبی مشغول می باید شد یا کاری که ازان
چیزی حاصل شود که صرف ضرورة خود و حاجت مستحقان کنند
و هرچه غیر این دواست لا یعنی است و جز کار رضاء والدین چیز
شود یکی برای او استغفار کردن دوم برای او صدقه دادن
سوم با دوستان او احسان کردن والله تعالی ولی التوفیق

مکتوب

۱۲۳ بســـــــــــــــــــــــم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله الغنی قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی
الامیر شمس الملة و الدین ابی سعید اما بعد حالتی می باید
در هستی که عبارت ازان نمیتوانم کرد اما چنان لذیذ است
که هر لذت که فرض فارض بان رسد تحت انست ایا اخوان ما
این یافت را یافته اند و چنان می باید که هر گاه که دلم از شاغل
و مهمات جهان باز پرداخت ان حالت نمودن می گیرد ازان چیز
ما یلیم بانکه با مردم سر و کار نباشد و گاهی که ان روی نمود
مفارقتم ازان ببوی اشتغال و اختلاط چنان صعب است که کسی را
از روضهٔ بمزبلهٔ خوانند یا از استماع اطیب نغمات باستماع
اصوات حزدارند و عن هذا اقول
نداسم طاقت انفاس مردم ٭ که در خود نغمهٔ دارم چو داود
کاملم چنانست که اگر اجتماع و انفرادی که خیال بسته اید میسر
شود بنیك ممد این امر باشد خدای عز و جل انرا با سهل وجوه
راست اورد و این کمان را صادق کرداناد و ما را و اخوان ما را
از فیوض انوار خویش مسرة مذکور دارادانه الکریم الجواد

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۲۴ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاعز الشیخ کریم الدین محمد
امّابعد هرکس در جهان کاری گزیده اند و مردانه کار خود
ودست ازان نمی دارند نسزد که جماعتی که سلوک راه خدای
گزیده باشند دران کار ناز مردانه باشند اخران کار از دیگر کارها
کمتر نیست و ایشان از دیگران کمتر نیستند چیزهای جهان همه
رفتنی است گرامندان نیست که برای چیزی که اخر از دست خواهد
رفت رجولیت که کمالی است که ابدالاباد باقی خواهد بود و
هیچگونه باقی نباشد و نه امریست که تعلق زمان منقطع دارد
از دست بدهند هان مردانه بکوشید جماعة اخوان و دست از
عروه وثقی که حبل الله است مدارید والله الموفق

۱۲۵ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیه فی الله تعالی الامیر عماد الملة
والدین محمد امّابعد اگر بر مصایب صبر نمیکنید هم مصیبت واقعست

وهم اجر فوت شده چنانچه دو مصیبت باشد و اگر صبر می کنید
اجر صبر چندانست که جابر هر مصیبت پس هیچ مصیبت نیست
اکنون اختیار با مصابست اگر خواهند آن مصیبت را هیچ سازد
واگر خواهند باد و کند ای ولی من چون حدیث صحیح است که
من یرد الله خیرا یصب منه وقوع مصایب نشان اراده خیر است
بمؤمن ازان دلتنگ نباید شد و روی درهم نباید کشید بشارة
که نوشته بودند که این حادثه شکر روی نموده ایشان از فرونکرفته
موجب مسرّت شد و همچنین بشارة که سیّد الاخوان نوشته
بودند درین باب جعلکما الله وسایر الاخوان من الاستقامة
والتمکین ووقاکم عن الزیغ والتلوین امین سلام علی ولیه
الامیر رکن الدین حسن سلطه الله علی نفسه وعافاه فی جسمه

۱۲۶ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیه فی الله وحبیبی الامیر الحاج
شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله تعالی امّابعد از
سختی دنیا تنگ مباشید و از تعب جسم مگریزید که سختی دنیا
اسانی عقبی در پی دارد و تعب جسم جمعیت قلب بار می اورد

دنیای خود را فدای آخرت خود باید کرد و جسم خویش را فدای
دل خویش باید ساخت تا چشم بر هم زنید مشغول عمل گذشته
و اجران باز مانده که وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا وعدهٔ خدای حق است و راه
خدای روشن و بهانه‌ها منقطع جز رفتن چیزی نمانده سود
و سالار قافلهٔ راه خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در
پیش است و چراغ هدایت افروخته جای تردد و تحیر است در
راه می باید افتاد و رفتن و بیهوده بیهوده گویان اصغا نکردن
که زود باشد که بدانند آنگاه که دانستن ایشان را سود ندهد كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ بخدای که خدا حق است و کلام خدای
حق است و دین خدای حق است و اعدای خدا و قاطعان او بر باطل‌اند
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ والسلام علی ولی
فضل و جماعت شبان مثل امیر درویش محمد و امیر علاء الدین
و امیر مجتبا الدین و غیرهم مناسبت که بتحصیل علم مشغول شوند
و اکرام امیر فاضل الدین عبید الله سلام تمام سلامی علیه را
میسر باشد که ایامی مضبوط در اخوان آباد باشند و بتدریس
ایشان اشتغال فرمایند و شیخ الاخوان را اشراف بر احوال ایشان

باشد

باشد و از تعطیل و فترت منع فرماید نیکو باشد ۲۹۶

مکتوب

۱۳۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیه فی الله الامیر مرشد
الملة والدین عبد السلام اما بعد شنیده باشید که
لکل الی شأو العلی ثبات ✽ ولکن قلیل فی الاناس ثبات
از خدای عز و جل ثبات درخواهید که من تثبت نبت جان و
دل و روح و روان بل کلیهٔ تن نیز وقف ذکر خدای عز و جل
سازید و کرم و وافر و خیر باشید در ملازمت اخوان و اخوان
آباد حسب المقدور تقصیر نکنید و چون در خانه باشید هم به
ذکر و فکر و مذاکرهٔ خیر و تلاوت کلام الله و مطالعات و اقامت
خیرات مشغول باشید و روز بلهو و باطل مگذرانید زینهار
که از خدای روی مگردانید که روی دیگر نمی یابید كُلُّ شَيْءٍ
هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی خدا تازید بجود
و هر چه در تیزی سیر از شما بیفتد چه با آن تمام ملید در آن چه
سازم فردا ظاهر شود خردمندی عاقبت بینان و سفاهت
حال بینان اما آنچه نوشته اند در باب کتابت که بعد از مشایخ

۲۹۷ الارواح چه نویسند مختصر احیاء علوم که نزد ولیتم امیر عماد
الدین جعفر است استنساخ کردن مناسب می نماید والسلام
علیکم ورحمة الله و برکاته

۱۲۸ مکتوب

بســـــــــم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولیی فی الله وعونی الی الله عضدی ونصیری
محب الملة والدین الشیخ محمد عصمه الله تعالی وایده اما بعد
هرکس که خدای عز وجل بمعرفت ومحبت خویش براو منت نهاد
وراه ایمان وتوحید بر دل او کشاد واز نعمت خاص که با اهل اختصاص
می دهد بوی داد خدای را عز وجل براو این حق ثابت شد که به
معاریض بلا جان وتن او را قطعه قطعه سازد ودر بوته محن با
اتش فتن او را بکدازد برای انکه در دنیا واخرت کسی می باید که
بار قهر الهی کشد چون بیکانکان در اخرت این بار خواهند کشید
اکر در دنیا چنین بار هم بر ایشان نهند از کرم دور باشد این بار
در دنیا مؤمنان را می باید کشید که الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر اکنون هرکس که نعمت ایمان وتوحید واخلاص ومحبت در
خود یافت کو بلا را اماده باش قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من احبنی منکم فلیستعد للفقر تجفافا وقال صلی الله علیه وسلم ۲۹۸
اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل وکما قال اکر بلا
اید بر محل خود است واکر بان کشت فضلی است جدید ای ولی من
اکر بلا در راه خدا نبودی صدق مردان بچه چیز بر محل امتحان زدندی
زر اخلاص در این خلاص صافی می شود ومرد ونامرد باین ازمایش
از هم جدا می شود لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه
علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم ای ولی من دل انست که اکر اسمان
بزمین اید وزمین از خویش بلرزد دل از جای نجنبد چنین
دل شایسته خدای تعالی است پس اکر زلازل حوادث بر سالک
نکاه کند ثبات دل او وشایستکی او بر بساط قرب بچکونه ظاهر
کردد مکر نخوانده فزلزلوا حتی یقول الرسول والذین
امنوا معه متی نصر الله ای ولی من پایدار
که جنود شیاطین صف کشیده حمله می اورند اکر ایشان را بچشم
نمی بینی که انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم اندخم
ایشان بر دل خود ببین از خاطرهای هر جنس وبخوان قل اعوذ
برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس
الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس وههنا تم البیان

مکتوب

١٢٩ بسم الله الرحمن الرحيم

بلغ الكتاب المستطاب الصادرة من الحضرت المخدومية
الافضلية اسمًا ومسمًّا المحمدية صورةً ومعنًى وكان لعين المحبة
قرّةً وفي نظر المودّة اصفى درّة وشكر الله تعالى على ما انهم
فيه من اخلاص الحبّ واقبال القلب وكن اعلى ما ظهر من ذلك
من الحضرة المخدومية لا زال للدين والمسلمين عمادًا وبالسن
عباد الله الصادقين محمّدا امتع الله المحبّين بكم واسبغ عليهم ظلكم
ولا لتم في عافية حامية ووقاكم وتكم من كل بليّة وبدل كل سوء
بالحسنى وقد تعلّق القلب بما وصف فيه من انحراف مزاج الحضرة
المخدومية الاعظمية الاجلية لا زال ملاذا وكهفًا للقصاد من
البرية والمأمول الاسراع في ارسال خبر السلامة ثمّ ان الداعي
يعرض عليكم ما علم علمًا يقينًا ونص بكم ان تقفوا مع الظنون
والاوهام وتجزوا الحقّ اليقين ذلك انّ الله هو الحقّ وانّ ما
يدعى من دونه هو الباطل وانّ من تعلّق بالحقّ تحقّق ومن تعلّق
بالباطل بطل وذلك انّ للانسان حقيقتين حقيقة بنفسه وحقيقة
بربه فامّا له بنفسه فانه يزول ويبطل البتة يستوى في ذلك المؤمن

والفاجر واما ما له بربه فتلك هي الباقية التي لا تزول ابدا وهي
مختصة بالمؤمن ثمّ انّ البلوغ الى هذا المعنى ينتج بمقدمتين
لا يستنتج الا منهما احديهما مخالفة الهوى بترك كل ما تركن
اليه النفس وينجذب اليه كائنا ما كان والثانية العبادة المطهّرة
الخاشعة المخبتة فيهما تمسّكوا واعلموا انّ للعبادة حلاوة وطلاوة
يظهران لمن داوم عليها بعد حين فاصبروا على مرارتها حتى تبلغوا
حلاوتها وذلك كما قيل في العلم العلم مرّ مذاقته لكنّ اخره احلى
من العسل ولقد صدق القائل الفارسى
مرغى كه خبر ندارد از آب زلال ✿ منقار در آب شور دارد همه سال
ورحمة الله على مولينا الرومى حيث قال
پادشاهان جهان از بد رگى ✿ بو نبردند از شراب بندگى
ورنه ادهم وار سرگردان ودنك ✿ ملك را برهم زدندى بى درنك
وفّقنا الله واياكم لسلوك سبيله وهذه تحيّة عليكم قطب بن محيى

مکتوب

١٣٠ بسم الله الرحمن الرحيم

من العبد الضعيف الى حضرت المخدوم الواثق بالله الاحد عماد
الملّة والدين محمّد يسّره الله لليسرى ووفّقه لما يحبّ ويرضى

۳۵۱ امّا بعد احوال این جانب خوش است و اگر هم نه خوش است بندهٔ
ضعیف چه تواند کرد که در بست او نیست و او را اقتدار و اختیاری
نه چون خطاب جبروت اینست ائتیا طوعاً او کرهاً بهر حال الی
آنکه گوئیم أتینا طائعین تا مگر ثواب طاعت بیابیم اللهم رضّنا
بقضائک و لا تحرمنا عافیتک انک رؤف رحیم استفتا که
در باب اطلاق داهر و دیهور و دیهار بحق سبحانه کرده بودند
این اطلاقات را مستند عادت سخن محدّثان که اهل صحت نقل‌اند
نیافته‌ایم امّا در ادعیهٔ مشایخ مذکور است و در دعوات ذکر
کرده یا دهر یا دیهور یا دیهار یا ازل یا ابد و نقل از قوت القلوب
فرموده بهر حال منع راجح می‌نماید والله اعلم چنین مرقوم داشته
بودند که جماعتی هستند که رغبت خیر دارند صحبت با ایشان و تعلیم
و نصیحت و ترغیب کردن لازمست قوله تعالی وَالْعَصْرِ الی قوله
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ بر هر کس فرض است که داعی حق باشد والسلام

مکتوب ۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین محمد اسعدنا
اگر مفرّی جز خدای بتعیین فرموده که فَفِرُّوا اِلَی اللهِ و چون

مفرّی جز خدای نیست پناه سالکان سایهٔ رحمت اوست و ایواء
ایشان کنف لطف اوست نه با خوان و اخوان اباد و جرم و اهل
جرم و عالم و اهل عالم اگر اهل جرم اجماع کنند بر اینکه این اجتماع
مبارک نباشد شومی آن منع جز بهر کس که مانع راه حق باشد عاید
نیست و اگر اخوان طوعاً و کرهاً تابع ایشان شوند هر کس که سر
سلوک راه خدای دارد سر بهر جا که خواهد باز نهد و اگر ان
اَنْ تَقُوْمُوا لِلّٰهِ مَثْنٰی عاجز اند از فرادای خود عاجز نیست
با تو و با هر یک از اخوان بخصوص صدر می‌گویم ای برادر الحی تو
بسوی خدای عز و جل تنها خواهی شد که لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا فُرَادٰی
کَمَا خَلَقْنَاکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ در رفتن راه خدای تعالی نظر بر خویش
و بیگانه و همچون سایر اهل عادات که نظر بر جمهور دارند
در معامله مباش که نظر تو در جماعت من حیث مجموعهم باشد که
اگر در ایشان وهنی والعیاذ بالله ایشان سست باشند تو زود
بقدم خود کن این سخن نه از آن می‌گویم که از اخوان وهنی فهم
کرده‌ام امّا سالکان اگر هر یک از اینجا که خود ند جنبش بکنند
که از مجموع جنبشها جنبشی کلّی پیدا شود هر یک چشم بر
دیگری یا بر جماعت داشته باشد چون جنبش کل جز جنبشهای آحاد

نبت موقوف بران باشد دورکلازم اید و هرکز بوجود نیاید ۳۰۳
الله ولی الهدایة و التوفیق

مکتوب ۱۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین
محمد اما بعد اصناف فاسقان وملحدان وبدکاران در عالم
هستند کس بحال ایشان نمی پردازد همین که جماعتی روی براه
خدای اوردند همچون کاوی غرض بر پی ایشان می نهند وبایذاء
ایشان وطعن وقدح در ایشان مشغول می شوند سبحان الله کران
ورسایان از زخم مطاعنان ایشان رستند و مؤمنان که راه
خدای میروند نرسته اند وای براین جماعت که بر خدای چنین دلیرند
وای برایشان سالکان را صبر باید کرد که از مطاعن اضداد دژم
نشوند واکر نام ایشان بنیك نبرند متغیر نکردند وبلیت جهد و بکرد
خدای عز وجل باشند اضداد صدمه می نمایند که مکر سالک را
از جای برکنند اکر سالك پای فشرد واز جای نرفت باز می نهند
الصبر عند الصدمة الاولی اخوان اکر این اول کذرانیدند امید
که شکوه وشوکة اضداد را از ان پس زیاده مرتبه نخواهد بود

۳۰۴ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ
هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ

مکتوب

۱۳۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الالهی المؤید مولانا اصیل
الدین محمد اما بعد در اقامت وظایف تلاوة واحیاء لیالی
ودوام حضور در اخوان اباد وقیام بمصالح انجا تقصیر ننمایند
واجر از خدای عز وجل چشم دارند که خدای عز وجل اجر محسنان
ضایع نمیکرداند وامید که استقامت وعافیت صوری نیز بعلاوه
کرامت شود رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَ
قِنَا عَذَابَ النَّارِ وسلام علی الاخ الالهی الامیر علاء الدین
والوصیة مثل الوصیة والسلام

مکتوب

۱۳۴ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة و
الحق والدین الشیخ محمد والاخوان الالهیین اجمعین اما بعد
در این ایام که عالیجناب مخدومی جلال محمدی در این جانب

بودند کاهی که بصحبت ایشان مشرف می شدم بیگانگی و محبت
بوی آشنائی از انفاس ایشان احساس میشد و بان دلرا نازکی
بود در این غریبستان که دور از دوستان مانده بصحبت ایشان
تسلی روی می نمود ایشان نیز بحسب ضرورة امور جهان کرمادهٔ
تفریق دوستانست باز توجه جانب کرمسیر فرمودند آمید که
بحکم الشیء اذا جاوز حده جانس ضده چون مفارقت احباب بغایت
تمامی رسید منعکس کشته ملاقاتی چنانکه دلخواه باشد روزی
شود و موانع مواصلت جسمانی همچون موانع مداناة روحانی
بالکلیه مرتفع کردد جماعت اخوان در سلوک راه خدای کریم
باشند و سعی بجو در راه نه هند که بخدای جز خدای هرچه از
دست رود چون اعتصام بحبل خدای باقی باشد هیچ باک نداشته
که هیچ از دست نرفته برای آنکه هیچ از دست رفته و السلام
علیکم ورحمة الله و برکاته

١٣٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد
اما بعد از راه خدای روی برکشتن نداریم ع از مهر تو بکسلم

که رادادم دوست و شیاطین و اعوان ایشان تا ما دست از سلوک
این راه نداریم دست از آزار ما نخواهند داشت اکنون دست ما و
دامن لطف خدای بکنف رحمت او می کریزیم من شر کل متکبر لا
یؤمن بیوم الحساب فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو
اقدام اخوان ثابت باد و دلهای ایشان از تزلزل محفوظ که
اکر همهٔ عالم بیکطرف شوند چون اخوان را توافق قلوب و
اجتماع همم و اتحاد کلمه و ثبات قدم باشند مغلوب نمیشوند
الا ان حزب الله هم الغالبون همم را متوجه حصول اجتماع
سازند که وسیلهٔ ظهور حق چنین اجتماع می تواند بود و بر
هرکس فرض است که آنچه وسیلهٔ ظهور نور حق باشد بجان جهت
حصول آن کوشد والسلام علی المجاهدین فی سبیل الله

١٣٦ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الودود الحافظ شمس
الدین داود اما بعد کرامند انست که مؤمنان یکدیکر را در
دار السلام ببینند و بدل امن باهم نشینند و در زیر لوای رسول
الله صلی الله علیه وسلم دیدن چند روزه دنیا باهم بودن

کە منتهی بفنای شود چە وزن دارد ما در این کار دیم کە کوشش کنیم
کە مکر بان ملاقات ابدی کشد مردانە باش و انچە از این کار و
کوشش کە در عهدهٔ توشده نیکو بنقد بەر رسان کە امید منقطع
نیست از انکە بعضی از ان نعیم در این دنیا معجل شود و ملاقات
در این جهان بخشی از زمان هم روزی کردد آن دنی لطیف لما یشا
انە هو الحکیم العلیم

١٣٧ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الحی الارشد الامیر غیاث الدین
محمد امّا بعد اکرچە اصلاح امور دنیا چون مؤمن کند برای انست
کە آن را وسیلۀ راه عقبی سازد امّا اکر در اثناء اشتغال
بوسیلۀ ذکر مقصود بسیار نکند بیم انست کە مقصود را فراموش
کند و وسیلە را بجای مقصود فرا کیرد خصوصا کە طبع کە آن
وسیلۀ او را مقصود داشت مجابیت پس وظیفۀ ان برادر انست کە
ذکر و صلوات بکارها خلط کند چنانچە بخشی از کار بخشی از ذکر
کە کفارت ان باشد باخود همراه داشتە باشد و ما التوفیق
الا من عند الله العزیز الحکیم

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

١٣٨ من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیّة المخدومة الستیّرة
السّندیّة المجیبة المحمّدیّة ضیّاتها الله تعالی بالانوار القدسیّة
وانزل علیها برکات السّماویّة امّا بعد فانی احمد الیکم الله
الذی لا الە الّا هو واسئله ان یجعلکم ممّن بصر فتبصّر وذکر
فتذکّر واعلم انّ الکون جلباب الحقیقة من وراء الباب
فسلک مسالک اولی الالباب وعمل فی رفع الحجاب ظاهرها متوّن
وباطنها مکتّر ظاهرها غاشر انّما هش لتنهش وانّما تقبل لتقبل
شرّ منها سرق وفرحها ترح سخیتها محنة وقسّیتها فتنة فرحم الله
امرء لم یخدع لزخارفها ولم یضطجع علی رغارفها وعمل فی الیوم
للغد قبل ان یقول هل من مردّ کلّا لا مردّ الّا اذا ردّ اللّبن فی
الضّرع والسّنبلة فی الزّرع بادر امره اجله واحسن عمله اذ عمله
فانّ الیوم السّباق والغد السّلاق یا ایّها الانسان انّک کادح
الی ربّک کدحا فملاقیه فامّا من اوتی کتابه بیمینه فسوف
یحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا والسّلم
علی حبیبی ورحمة الله و برکاته

مکتوب

١٣٩ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین اما بعد
عمل بی ذوق کردن للمتابعة بهتر است از عمل با ذوق کردن للذوق
ای برادر مردمان عملی که بان ذوق دارند خواهند و من از عملی
که دران ذوق باشد هراسانم متابعت و سکنت دوست میدارم
و در محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم از پای افتاده ام و
از دست رفته ام دست مرا مانده و نه پای الا رسول خدای و السلام
فصل در اهتمام غار لو شر و بیاد انجا بحال خود باشد فصل از راج
خالی از اندک ضعفی نیست استیفاء مکاتیب از ان حضرات نمیشود والسلام

مکتوب

١٤٠ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ نعمة الله الامیر فاضل الملة
والدین عبید الله اما بعد سزاوار است بر کسی که بیقین داند که
خواهد مرد که کار و بار دنیا بر دل او سرد شود و محن و مصیبات
ان بروی هیچ کرده و سزاوار است بر کسی که ایمان اورده باشد
بر انکه بعد الموت حشر هست و ثواب و عقابی که مفرغ کرده

اکتساب

اکتساب سعادت ان نشأة و این شغل او را مشغول دارد از همه
شغلی و سزاوار است بر کسی که بیند که از قطرهٔ منی چنین ادمی
سوی باز دید می کرده که بداند که او را صانعی است حکیم و حکیم
البته کار خویش باخر رساند و تمام سازد پس دور و زی که متمم
وجود است توکل بروی کند و دل از ان فارغ دارد والله الموفق
والسلام علی ولیی

١٤١ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخوانی فی الله جمع الله [illegible] شملهم
اما بعد خداوندی که کوه و درخت و یرا شناسند و تسبیح او
کنند هیچ از حدود ظاهر و باطن نباشد که برهان او انجا حاضر
نشده باشد و از سرادق نور سلطان او انجا رسیده و مشتاق
و ناطق همه با وی ناطق سزد که جز از ذکر او دم نزنند و جز
محبت با او چیزی نورزند و جز عبادت او کاری نکنند و جز
باینها که ذکر کرده که نسبتهای شریعت با حضرت او چشمشان
روشن نباشد اما این کار عالی همتانست که جز در اعلی ذروه
مقام نگیرند و دون همتان هرچه پیش اید دران اویزند
و با هرچه روی نماید در سازند ایشان را باین گزینش چه کار

کار ایشان خورش و پوشش و انس با بنی جنس است از این مقام
در گذرید و مجال حیوانات خشنود باشید یاکلون کما یاکل
الانعام و یجتمعون کما یجتمع الانعام الله سبحانه اخوان مارا
از دون همتان نگرداناد و مقام عالی همتان و پاک گوهران
که مقربان حضرت عزت اند برساناد انه ولی ذلک و
هو حسبی و نعم الوکیل

١٤٢

مکتوب

بســـــــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله و کیل الاخوان
الامیر عماد الملة والدین جعفر هداه الله لاخلاق سمیه اما بعد
شوق اخوان و اخوان اباد ملا نهاد است و ذکر مشارکان در سلوک
اشغل خاطر ایا اخوان در چه کارند و روز بچه می گذارند بتمام
مشغولند و ماجرا ببلهقت بر ظلم اعدا با نزبان و زبان بل ایشا
خدا لکن هذا الاخیر رتبتا هر دمند نفس جز بیاد خدا از دل
و جوارح جز در اکتساب اجر استعمال کردن جنایت می داند بر
خود و خیانت در کار خویش خدای عز و جل از جنایت و خیانت
انگاه با نفس خویش محافظت کناد و تن را از پژمردگی و دل را

از افسردگی در سلوک راه خدای محمی داراد انه علی ما یشاء
قدیر و بالاجابة جدیر و بعد بعضی از اخوان که در تبریزند
مکرر استدعاء کتاب المکاتیب کنند و اهل آنجانب را نیز از
مطالعه آن نفع مرجو است اگر نسخه مرتب باشد مصحح ارسال
فرمایند خوب باشد و اگر جهة استعجال حصول آن اجزا ارغوان
قسمت فرمایند دور نباشد والسلام علی ولیی و رحمة الله و
برکاته در باب عمارت مسجد و دیگر عمارات ضروریه توجه
بتمام فرمودن لازم است

١٤٣

مکتوب

بســـــــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله المشتاق الیه الامیر
افضل الملة والدین محمد اما بعد یکسان نیست حال آنکسان
که دل ایشان بیاد خدا زنده گشته و نظافت تن و طهارت ذیل ایشان
ارزانی شده با حال آنکسان که دون طبع از ایشان زایل شده و
در نجاست نفس گرفتار مانده اند و اگر امروز یکسان نماید زود
باشد که بنداء وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ التباس رفع شود
و امتیاز آشکارا گردد و صاحب همت کجا بر خود این ستم کند که

خود را بحال باز کذارد که عنقریب در اغلال و سلاسل او را کشان
کشان بناحیت ها و یه برند اکر ترك اهل و مال باید کرد و مفارقت
از اوطان و اخدان باید نمود و مکابدهٔ مسافرة بصیبین و خزل
اختیار باید کرد و همهٔ اینها اختیار باید نمود و چنان عذاب
و خواری دان در دنیا باید داد اما این کار صاحب همتان بی
همت مهین لئیم بنشیند تا عذاب الیم او را بر باید با نترجراك
الی ان بید ذکه الهلاك وقانا الله حبیبی وایاك والسلام علی
حبیبی و رحمة الله و برکاته

١٤٤ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله مقدم الاخوان
الالهیین الواثق بالله الجلیل الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
اما بعد بدست و دندان چند روزی دیکر خود را نکاه داشته
و برشداید و محن روزکار سر کنید و روی صفا از راه وکا
مکردانید که تا دید بد از این منزل بیرون رفته ایم و در حریم
ان جهان خیمه زد و کوفته مکر برحمت خدای عز و جل ایل عمر
در دار نعیم دست دهد که هر چند از شما پرسند که او بنده خدا

هرکز سخن بر سر کذشته رنجی و محنتی کشیده تعب و نصبی
بتو رسیده کوشید نه چون کام شما بناکامی این جهان تلخ شود
ان نعیمها که در جوار خدای برای مؤمنان اماده است یاد کنید
تا کام شما شیرین کردد و بخدای که انچه متقیان است نزد
خدای عز و جل بهتر است از انچه ابناء دنیا دارند از نان و
نعمت و جاه و مکنت و سزاوار است بانکه بر امکان ترك این
کند و اکر صد سال ذلت و خمول و فقر و مسکنت باید کشید
برای یکساعت نیل ان حسنات می ارزد چه جای نیل ابدی و
وصول سرمدی رزقنا الله وایاکم ذلك النیل و ویل لمن
لم یرزق ذلك ثم ویل و بالله المستعان و هو حسبی و نعم الوکیل

١٤٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الواثق بالله الاحد
شمس الملة والحق والدین محمد ایده الله بما اید به عباده
الصالحین اما بعد فقد بلغ کتاب ولیی وکان مما فیه اثر
و شروق مکتبه علی الحرمین الکریمین وان تعتم هنالك ناشرا
لعلوم و ان قد تفحصت عن احوال طوایف الناس و سافرت

۳۱۵
الشام والحجاز وعاشرت العزيز المختلف من اهالی الامصار
فلما ادركا اخواننا الاطيبين اعوانا ورفاقا في طريق الخلق فان
بقيم وليي منهم بذكر مناسبهم وبذكر بذاكرهم وينفعهم و
ينفع بهم ويتعاونوا على البر والتقوى فهذا انشاء الله احد
واحرى والبق واجدى بعد ما يمن الله عز وجل على وليي باداء
الزيارة المفترضة انشاء الله تعالى والسلام على وليي ورحمة الله وبركاته

۱۳۶

مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى وليي في الله الامير عماد الملة و
الدين محمد اما بعد اسئل الله العظيم رب العرش العظيم ان
يشغلك بسبع قراءة محبت سلوك راه خداى تعالى وصلة بر
وجه در ان باب در دل وليم روز بروز افزون باد وهيچ
سبب از ين راه دو كويان مشواد وتوفيق ومعونت ايزد سبحانه
اورا يارى كناد تا از مردان راه خدا يكى او باشد ان ربي لطيف
لما يشاء والسلام على وليي وحبيبي قطب

۱۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى وليي في الله الامير فاضل الملة

والدين محمد ايده الله تعالى اما بعد اثار اعمال در عواقب ازظاهر ۳۱۶
ميشود ودر راه جز عمل جز كد ومحنت چيزى نيست خردمند بايد كه
تا ثمر جزاء ونقدم عنا او ودادر كار سست نكند وبخداى سوكند كه آن
كار كه اخوان پيش كرفته اند وبران عهد وميثاق بسته جزاى نيكو دارد
واكر ايشان بران ثابت باشند حال ايشان در هنكام مجازات بحال ديكران
نخواهد مانست واكنون هم نمى ماند اما حالى كه اكنون واقع است
هر ديده با دراك نمى تواند كرد عارفان بينند وغير عارفان نبينند
در روز قيامت عارف وغير عارف همه دريابند والتباس بالكليه
دفع شود والسلام على وليي

مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم ۱۳۸

من الفقير قطب بن محيي الى وليي في الله الامير محب الدين اما
بعد در كار اوبن دواز كسالت پرهيزد بتصحيح اخلاص مشغول
شود وبتعلم علم وحفظ كلام الله اشتغال نمايد ودر اثنا حفظ
سخن با مردمان نكويد وعظمت كلام خداى فراموش ندارد وبتن
جمله روز دنيا بكيتن كردد والسلام

مكتوب ۱۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرت المخدومة المستترة الشهیرة
امّا بعد فاعظم الله اجرکم فی عبده المرحوم المتوفّی الیه حبیبنا
وابن حبیبنا الامیر جلال الملّة والدّین احمد المحشور بالابرار اکرمه
فرقت احباب دیده پر آب و جگر کباب می سازد اما امر خدای عزّ وجلّ
اولی است بعید از سر غریب و ولی بار خدای باید رفت چنانچه رود
و فرمان او را گردن باید نهاد و تلخ و شیرین قضا را بر کام خود
شیرین باید ساخت با آنکه مستقرّ مؤمن جوار خدایست عزّ وجلّ
و او در این جهان غریبست چون غریب با وطن رود چرا اندوه
باید برد او رفت و ما نیز یکان یکان خواهیم رفت اولی چیزی که
اندیشه صرف آن کنیم کارسازی آن جهانست اگر غمی میخوریم غم آن که
چرا عمر عزیز بر بیهوده خرج میکنیم و چنین گوهر نفیس که مایه کسب
سعادت ابدیست ضایع می سازیم الله تعالی سبحانه رفتهٔ ما را
بیامرزاد و بازمانده را ابدی دهاد و همه را از رحمت خود بی
بهره مگرداناد انه رؤف بالعباد وصلّی الله وسلّم علی نبیّه محمد و آله

مکتوب ١٥٠

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی المخدومة الکریمة والدة عبد الله المرحوم

المتوفّی جواره حبیبی و ابن حبیبی الامیر جلال الدّین احمد اعظم
الله اجرها و زاد صبرها امّا بعد خدای عزّ وجلّ به بندهٔ خود مهربان
تر است از مادر بفرزند پس فرزند شما از پیش مادر به پیش کسی
رفت که با او مهربان تر است از مادر چرا اندوه می خورید خدا را
یاد کنید و امر او را گردن نهید و بکارسازی همین راه مشغول شوید
از جدائی ایامی معدود غم نیست چون عنقریب باز هم خواهند رسید
امّا جز صالحات باهم نرسند پس سعی کنید که طریقهٔ صالحین و سیرت
ابرار پیش گیرید که چون چنین کنید بوصالی که در آن فراق نباشد
برسید والله ولیّ التوفیق

مکتوب ١٥١

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبیبی مولانا شمس
الملّة والدّین محمد تولّاه الله تعالی بما تولّی به عباد الصالحین
امّا بعد ولیکن هرچند زودتر خانه در اخوان آباد بنا فرماید
و مکان تردّد در این باب از خاطر بیرون کند و بعضی از عزمات
رجال متوجه این امر گردد و سایر اخوان تابعین در این کار مدد
کنند تا زود چنان شود که نقل ولیکن بآنجا شود که اینکان مماثم
که برغم عدو لعنه الله در آن کناره مقیم شوید و از غیر همدردان

راه نوردد کناره کیرید که عبادت خدای عزّ وجل بعنایت خدای عزّ
وجل بپایان بسته بقیّهٔ عمر در این کار بسر برید که دیده جز باین کار
روشن نمیشود ودل بغیر این آرام نمیکیرد ونقول ماقال ذلک العبد الصحا
هرکس وکاری ودکرهرخر وباری ودکر ٭ هر دل ویاری دکر صالح وسودای او
وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ اقول قولی هذا و
استغفر الله ولکم والسلام علی ولیی

152 مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی مرضی الاخوان الالهیین عافاهم الله
تعالی اجمعین امّا بعد سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ان شفیکم
شفاء لا باس ظهورًا انشاء الله تعالی وبعد هیچ نتوانید که چون
ایام خستکی کمتر از ایام صحت است نعمت خدای عزّ وجل بر خود فراموش
نکنید واین خستکی را بر شکر مقابل ندارید مسلوک ندارند وان
صحت را در کسب زاد آخرت صرف کنید وایضًا هیچ نتوانید که چون این
شرط کردید وبجا آوردید وسبیل فَلَمَّا نَجّٰهُمْ اِلَی الْبَرِّ اِذَا هُمْ
یُشْرِکُوْنَ مسلوک ندارید قوّاکم وعافاکم واولاکم انّه علی ما
یشاء قدیر وصلی الله وسلّم علی نبیّه محمّد واله والحمد لله رب العالمین

مکتوب

153 بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین
عمومًا والی ولیی فی الله الامیر جلال الملّة والدّین نعمة الله
خصوصًا امّا بعد فاعظم الله اجرکم فی امتثال الله المقبوض الیه
وجعل موتها عظة لکم وتذکرة چه بودی که آدمی بیتذکره
متذکر شدی ندانم که این چه دلیست که آدمی دارد از حدید است
یا حجر این همه اسباب تذکر که او را پیش می آید هیچ قدر متذکر
نمیشود ودر حدیث آمده که اکر آنچه آدمی از حال موت میداند
حیوان بدانستی سمانی سمین از ایشان نخوردید چرا آدمی غافلتر
از حیوان باشد خداوندا ما را واخوان ما را دلی باد ودیدهٔ اشکبار
کرامت کن اما دلی که بیدار دو کار آخرت ندورند بیرات دنیا
ودیدهٔ که اشکبار باشد برای شوق لقای تو وبیم انقطاع از جوار
رحمت تو نه از فقد متالوفات طبعی ومرادات جسمانی با حداثی
فرزند وخویش وپیوند انّک انت الکریم المنان سُبْحَانَ
رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِيْنَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

مکتوب

١٥٤ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر عماد الملّة و
الدّین محمّد ایّده الله تعالی امّا بعد ذو داست که سر کار این و ان
میشود و سر کار با کردار خویش است پس جانب این و انچه رعایة
کنیم بتحسین معامله با کردار خویش مشغول می باید شد کر انرا
صورتی نیکو پوشانیم تا چون بمقتضای یا ایّها الانسان انّک
کادح الی ربّک کدحا فملاقیه دچار ان خود بهر صورتی دلپذیر
غمکسار باشد که تا ابدا لا باد ما را مونس کند نه صورتی دلکیر
موحش که جا وید از دیدار او در رنج و محنت و غصّه و عذاب باشیم
کار همین است و هر چه جز اینست سعی بیهوده است الله سبحانه
ولیّم را و سایر شرکاء در سلوک را بکروی این کار کرداناد بمنّه
وسعة رحمته و کید جماعتی که در ابطال این اجتماع الهی و اتّفاق
مبارک کوشش مینمایند در تضلیل کفارند انّه ولیّ من یتولّاه
فان تولّوا فقل حسبی الله لا اله الّا هو علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم

١٥٥ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله و حبیبه الامیر محبّ

الملّة و الدّین الشیخ محمّد جعله الله من عباده الصّالحین
امّا بعد خدای عزّ و جلّ عالم را برای ان افرید که کار ادمی بسامان
شود و ادمی افریده کردد و ادمی برای ان افریده کر ازوی
عبادت خدای عزّ و جلّ بوجود اید پس هر ادمی که بعبادت خدای
عزّ و جلّ مشغول نشود و خود را داخل جهان کند و براه داشت
امور جهان مشغول شود باز کشته باشد بمرتبه حق عزّ و جل اورا
از ان مکین رانده و مردود کشته با سافلین بعد از ان که کتاب وی
در علیّین خواستند که مثبت کردد و این ظلم صریحست بر خویشتن
پس ادمی باید که بدل و همّت پیوسته با خدای و یاد خدای
باشد و بین ان مقدار که تواند متابعت دل نیز کند و انچه باز
ماند که با مور جهان مشغول باشد دل در ان متابعت نکند
بل ان اشغال بر مجرّد تن جاری شود کما قیل شعر
و لقد جعلتک فی الفؤاد محدّثی ❁ و الحبّ جسمی من اراد جلوسی
الله سبحانه توفیق اینمعنی ولیّم و سایر اخوان را کرامت کناد
انّه ولیّ الجواد الرّؤف بالعباد بعد در زر صدد رسید خبر
عافیت ولیّم پیوسته هست بزودی برساد و السّلم علی ولیّه

مكتوب ١٥٦

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى وليّى فى الله الامير عماد الملة والدين
محمد اما بعد سزد كه اخوان الطيبين پاى بفشارند و مركز نگاه دارند
تا اين ضعيف بايشان رسم و خداى خشنود باد از ايشان اگر چنين
كنند مثل من و اخوان مثل جماعتى است كه در برابر لشكر عدو صف
كشيده باشد و كاردار در پيوستن و ايشان امددى در رفقا باشد
كه نشيب و فراز راه بپيمايد و دو اسبه بتازد كه خود را بايشان رساند
اگر ايشان صبر كنند و علم بنهند از زند و مركز از دست ندهند تا او
بايشان رسد همه اميد خير است و اگر جز اين كنند بر عكس شود اگر
پرسند كه ان نشيب و فراز كه تو مى پيمائى كدام است تا ما هم دانيم
گويم چه لازم است كه همه چيز شما دانيد و انچه نتوانيد دانست
صبر كنيد تا انروز بيابيد كه وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ثبتكم جماعة اخوانى فى الثابتين والسلام عليكم

مكتوب ١٥٧

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى وليّى وحبيبى الامير افضل الملة

والدين محمد كان الله فى مقامات السلامة مرحلة اما بعد نامهٔ
گرامى رسيد و از فحواى ان وثوق قلب و ليّم بلطف تدبير و
حسن تقدير خداوند عالم كبير مفهوم شد و بان گذاشتن امر
خويشتن باو و استسلام مرزبان او و دل شاد و خاطر از
اندیشه ازاد شد بشان ياد و ليّم را هر كس كه كار خود را بخداى
عز و جل باز گذارد خداى عز و جل او را ضايع نگذارد تصديق
قوله تعالى وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ
و بعد اوصيك وليّى بتقوى الله و دوام ذكره و تشويق
النفس الى عالم الاعلى بالفكر الصافى الذى هيج منكوه القلب
فيقع فيه نور الغيب ويبعى الفؤاد من الريب وان ينظر الى
الدنيا بعين الاعتبار لا بعين الاغترار وان يرى الاخرة
كالحال الموجود والدنيا كالماضى المفقود لان مستقبل
الحسن حاضر العقل والسلام على وليّى

مكتوب ١٥٨

بسم الله الرحمن الرحيم

يبلغ الى وليّى فى الله مولينا شمس الملة والدين محمد ايده
الله اما بعد تقصيرات اهل مواخاة بصفح مقابل دارند براى

انکه صفح صفتی است که می باید که در اد می باشد و ناچار از متصلقی
می باید اوّل کسی با انکه متعلّق ان باشد اصل مواخاة و مصافاة
و مشادکان در سلوک کند و ارجو که خدای عزّ و جل اسباب عافیت
و لیمه راست اورد تا اخوان از او و او از اخوان برخوردار باشند
ان ربّی لطیف لما یشاء سابقا در عهدهٔ امیر غیاث الدّین محمّد
کرده بودم که متقاضی باشد و ابشادکی نماید بانچه مهمّل
عمارت خانه و لیمه باشد هما نا بجا ذهن رفتنش مانع بوده باشد
از اتمام و فا باین مهام چون باز اید ثانیا در عهدهٔ او میرود
وفّق الله اخواننا و ایّانا لما فیه مرضاة المشارکین فی طلب مرضاته
و المتعاونون علی البرّ و التقوی و السّلام علی من اتبع الهدی

١٥٩ مکتوب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

یبلغ الی ولیّی فی الله الامیر افضل الملّة و الدّین محمّد ایّده الله
امّا بعد مکاره که از جانب اعدا میرسد کمان نبرند که خلاف
مصلحت است بلکه عین مصلحت است چه ادمی بجهان نه برای ان
امده که لذّتی چند کند تا اگر المی رسد گویم نه بجایگاه باشد
برای ان امده که پخته شود و کمالات انسانی و ملکات ملکی

کسب کند و الم درد اینمعنی دخل تمام دارد و السّلام

مکتوب

١٦٠ بسم الله الرّحمن الرّحیم

یبلغ الی ولیّی و حبیبی الامیر شمس الملّة و الدّین ابی سعید
ایّده الله امّا بعد انچه معروض نموده اند در امر لیل که همه
در ربع اخر جمع شوند مطابق افتاده چه این ضعیف در این
اندیشه بودم که اعلام کنم که چنین معروض دارند که این اخفّ است
بر اخوان و ابعد از فرزند و توکیل در امامت تراویح برای
ایثار طریق حذر بوده حذرا عن سامة الجماعة و صحبت
مشایا البدانت که تعجیل مجدی که مخلّ بجوید و تعظیم باشد
ننماید و اعتکاف که عزم فرموده اند پسندیده است وفّقکم
الله و من اراد من الاخوان امّا احیاء بین العشائین اگر مقصود
تاخیر افطار است عمل اکثر بر تاخیر افطار است و الله اعلم
بالصّواب امّا عقد جمعه در جامع اخوان اباد مفصّلا باز
نمایند که چگونه جامع شرایط جواز جمعه است و اللّه فضل
کسی در خواب دیده که شاید ده کس از اخوان در وثاق این
ضعیف جمع بوده اند و سفره در میان بوده و طعام میخورده اند

از ان جمله انچه بتعیین یاد دارد شیخ الاخوان و امیر الاخوان و
امیر افضل الدین محمد در این اثنا کسی امده و خبر اورده که قحط
کرفته است کسی کفته این خبر دروغ است برای انکه اکر خدای
عز و جل خواستی که قحط افتد این اجتماع اخوان راست نمی اورد
برای انکه این و قحط با هم جمع نمی شود والحمد لله علی نعمائه وقد
ورد فی الخبر فی تفسیر قوله تعالی لهم البشری فی الحیوة الدنیا
ای الرؤیا الصالحة یراها الرجل او یری له فلکم البشری والسلام

١٦١ **مکتوب**

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر علاء الملة
والدین ابرهیم اعانه الله تعالی اما بعد نامه ولیم رسید و
جهة تفرقه های صوری که باز نموده بودند خاطر نکران شد
امید که خدای عز و جل انچه اسباب عافیة ولیم است از خارج
وان اتفاقات حسنه است و از داخل وان قوة شکیبائی است
و صبر بر بعضی چیزها که نفس کاره انست راست اورده ساخت
مرتع باب وهاب بدست دعا و تضرع از دست ندهند ان ربی
لطیف لما یشاء انه هو العزیز العلیم الحکیم والسلام علی ولیه

مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

١٦٢ من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر رکن الملة
والدین حسن اما بعد شنیدم که در معارضه که اهل جدل
پیش کرفته بودند در رد فن سلف الاخوان با هر کس کاویده اند
از جمله تعرض بان ولیم کرده اند مبارک باد تو را که هیچ کس
براه خدای نرفت الا که از اهل جهل ملامت و ازار کشید از نوح
و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین
یاد کیر و بسیاران ایشان و دیکر پیروان ایشان و مشایخ صوفیه
و اهل ارادت که بوده اند فرود ای هیچیک نبوده اند الا که
مبتلا بتعریض و ایذاء جاهلان بوده اند ایشان شما را ازار
می شوید چه غم میخورید باین شاد بودن اقرب مینماید که غم
خوردن اکر ایشان نمیدانند یا تجاهل میکنند شما خود میدانید
که برای خدای در کار بید چه بهتر سالکرا ازین که در راه خدا و
برای خدا خواری و ازار کشد و خدای بیند که او را برای او ازار
می کنند چه رحمت که خدای بر او کند والسلام علی ولیه و رحمة الله

مکتوب

بســـــــــــم الله الرحمن الرحیم

۱۶۳ من عبد الله الی المجلس الاسمی والمقام الابهی المخدومی الاجلّی
الاکرمی الجلالی المحمدی حفّه الله تعالی بالانوار وجعله منزل
الابرار امّا بعد چون دنیا انفاسی معدوده است واخرة ایامرا
متناهی اولی انکه انفاس معدوده را فدای ایّام غیر متناهیه
کند یعنی از کام این جهان بگذرند از جهة کام ان جهان اخبار بسیار
حمیده ان جناب معلوم شده یکی حبّ سالکان واهل خداست دیگر
اعانت بندگان خدای وضعیفان ومسکینان سوّم این دو اقبال
کلّی بر ذکر وعبادت وسلوک راه خدای عزّ وجل باد که چنین دولت
جز چنین سوم نمیرسد والله تعالی ولیّ التوفیق

۱۶۴ ## مکتوب

بســـــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولید الحمیم الصّدیق الکریم
مولینا شمس الملّة والحقّ والدین محمد الله یجعله من العلماء
الربّانیین ویوفّقه بالی علییّن امّا بعد بحثی که در حاشیه مکتوب
قلمی داشته بودند باصنعان معاد کشت وقواعد وداد ثابت

الاحسان است ثانیا یقین که در ابواب که غیر اخوان با اخوان
مخالفتی بی نمایند وچون وجهة اخوان ابتغاء رضوان حقّ است
وطالب حقند ودیگران بعض را شاید وجه امری طبیعی باشد موافقت
ومرافقت انجناب با اخوان خواهد بود ان ینصر الله ینصرکم
وثبّت اقدامکم والسّلام علی دلیّه

۱۶۵ ## مکتوب

بســـــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الولی الامیر زین
العابدین علی ایّده الله تعالی وانزل علیه السّکینة امّا بعد
لله الحمد که توفیق عزم نقل اخوان اباد کرامت شد طلب تیسّر
از خدای عزّ وجل کرده بعمل می باید اورد وامیّد که تا رسیدن
این نامه بعمل اورده باشید واگر از جانب منزل ضیقی باشد
از او دلتنگ نمی باید شد ولیّم سفر کرده ودر رباطها فرود امده
داند که در رباطها جای فراخ نمی باشد وحاجت نیست برای انکه زود
از انجا رحلت می کند مؤمن در دار دنیا مسافر است محلّ مسافرانه
فرود می باید امد وحدیث کن فی الدنیا کانّک غریب او عابر
سبیل یاد می باید اورد وتخفیف کل درزیست می باید کرد

و عادات را اعتبار نمی‌باید کرد جز عادات مسنونه و تکلّفات ضایعه
از دست می‌باید داد که دل یکی است اگر باقامت عادت مشغول است
باقامت عبادت مشغول نمی‌تواند شد هر چه جز یاد خدا است باید
مبالات نمی‌باید داشت   والله ولیّ التّوفیق

مکتوب

١٦٦ بســــــــــــم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر مجد الدّین اسمعیل آدام الله
امّا بعد اظهار شوق که بصحبت فرموده بودند اشتیاق این
ضعیف بملاقات اخوان بغایت است امّا چون هنوز ایشان را در
اخوان اباد استقرار نشده طلب ایشان باینجا نمی‌رود و توجّه
این ضعیف بآن جانب در این قریب هم مانعی دارد امّا این
نادیدن از اسباب دیدنست کما قال القائل
ساطلب بعد الدّار عنکم لتقربوا ٭ وتسکب عیناى الدّموع لتجمدا
همّت دریغ ندارند که عنقریب اسباب اتّصال میسّر گردد و اعظم
اسباب آن نظم اخوان اباد و اتمام عمارت انست در این باب
سعی تمام فرمایند و دیگران را ترغیب کنند والله الموفّق

مکتوب

مکتوب

١٦٧ بســــــــــــم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله السّلام للامیر مرشد
الملّة و الدّین عبد السّلام جمع الله بیننا فی الدّار السّلام
امّا بعد سعیی که در باب نقل ولیّم امیر زین العابدین علی
باخوان اباد فرموده اند مشکور باد و تیسیر نقل آن ولیّم
مجازی کرداد از وجهی نقل آسان تر است از ثبات در انجا زیرا که مدام
انکه شیئا فشیئا حوایج دوری خواهد نمود که باسانی بهم نرسد
دل بدست می‌باید کرفت که تحمّل کند که آخر آسان خواهد شد
باز نوش با نیش است
صبر چون پول صراط آن سو بهشت ٭ هست با هر خوب یک لالای زشت
تا ز لالا می‌گریزی وصل نیست ٭ زانکه لالا را ز شاهد فصل نیست
والسّلام   علی ولیّی

مکتوب

١٦٨ بســــــــــــم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر عماد الملّة
و الدّین محمّد ایّده الله تعالی و سدّد امّا بعد همانا جماعت اخوان
پیوسته طالب آن بوده باشند که آنچه بر سر سالکان می‌آید

ازان ماپش روی نماید تا ایشان نیز همان کنند که سالکان پیشتر
کرده اند و خدای عزّ و جل چنان مقامات که ایشان را داده اینجا
نیز بدهد اینکان ان ان ما پیشها امدن کرفتند و هر چند دشمنان
بمقاومت برخواستند انچنان صبر که سالکان پیش کرفتند ایشان پیش
کیرند وما التوفیق الّا من عند الله

۱۶۹ مکتوب

بســـــــــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله تعالی الامیر افضل الملة
والدین محمد امّا بعد دایما مردمان مدح جودهٔ ذهن و حسن ذکاء
ایشان می نمودند و این ضعیف را فکر بود که چرا این جودهٔ ذهن
وحسن ذکا نه در کار خانهٔ خدا صرف شود و العیاذ بالله یا فوت
از قوای شیطان کردد لله الحمد که خلق خدا هم در کار خدا رفت
سبحان الخالق الرؤف لخلقه متخلقه و یقین که شیطان دین بسیار
می برد و در اندیشه است که کیدی و مکری اغاز د نعوذ بالله من الجور بعد الکور
لکلّ الی شاد العلی و ثبات ❁ و لکن قلیل فی الانسان ثبات
امید که ایشان از جملهٔ ان قلیل باشند و اصغا بسوی اخوان
طبیعت نکنند و من الله التوفیق

مکتوب

بســـــــــــــــم الله الرحمن الرحیم

۱۷۰ من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر عماد الدین
محمد جعله الله هادیا مهدیا امّا بعد اوّل امری که بر شما آمدست
در راه خدا حفظ اجتماع است که با اجتماع یکرونه راه یکساله
توان رفت و عبادت با اجتماع بسوی حق عزّ و جل اسرعست
وصولا و اقرب قبولا و اوفر اجرا و اعظم ذکرا و لان یهدی
بك الله رجلا واحدا خیر لك من حمر النعم معلوم و السّلام علیکم
و رحمة الله ۱۷۱ مکتوب و برکاته

بســـــــــــــــم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه الحمیم الامیر رکن الدین حسن
امّا بعد چنان مست محبّت خدای می باید بود که نفخ صور ایشان را
با هوش نیاورد چه جای نفخ شیطان و جن یا انس و هر جا که هستند
داعی حق می باید بود که بندکان او را از اسیری شیطان خلاص کنند
و با او سپارند اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ شما بندکان خدا را خلاص
کنید بفضل و منّت ورنا خدای شما را خلاص کند که من کان فی حاجة
اخیه کان الله فی حاجته یا امیر مرشد الدین محمد کفته که دایما با

که در کار غیر باشید وصحبت با او همانست وشما برا او مشرفید
اگر رغبت باز امدن دارد او داند امّا حال بر همان وجه است که
ملاحظه کرده که جهة کثرت متفاضیان فراغت درس بل صحبت کمتر
می باشد وا و مردی بسیار بصر فراست ووقت مجالس از دست مید
اینجا بیاید ومعطل باشد تحمّل نتوان کرد والله انا اجبتُ والسّلم
علیه همّتی بدارید که مگر این اشغال سر اید یکباره بعبادت
وصحبت اشتغال افتد والخیرة فیما یقتضی الله تعالی والسّلام
علیکما **مکتوب** ورحمة الله

١٧٢ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ في الله سمیّ جعفر رضی الله عنه
امّا بعد همّت طاعات که کرده اند اعلی الله همّتك یا حبیبی از ان
حیثیّت که مخبر از علوّ همّت بسیار خوشم امد وشکور مسرور باد حقّ
بتجدید نیت والسّلام علیك وعلی ولیّ في الله سمیّ اسحاق
علیه السّلام ورحمة الله وبرکاته

مکتوب ١٧٣

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اللّهمّ اصعد بي مراقي الصّدّیقین واسلك بي سبیل العارفین

والهمه

والهمه التّبتّل الیك والاقبال بالکلیّة وجوده علیك فخر الملّة و
الدّین ابا بکر محبّ خیر خواه را اگر بتعطّف ونوازش فرموده
بودند مشرّف شد وبر اثار محبّت وانوار مودّت که از طیّ ان
مستفاد شد خدا یرا عزّ وجلّ شکر گذارد چون رسول الله صلّی الله
علیه وسلّم نماز را بجماعة بیست وچند درجه فاضلتر نهاد از نماز
بانفراد ارباب تنبیه را معلوم شد که سلوك راه خدا باجتماع نسبتی
ندارد با سلوك بالانفراد هر اینه مشارکت در سلوك انبراه
از ایشان مطلوبست وهمّة دعا بحکم **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى**
املا ومقصود ودر هیچ حال مخلصان را فراموش نکردن مأمول
حسبنا الله **مکتوب** ونعم الوکیل

١٧٤ بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ في الله شیخ الاخوان الامام
الحاج شمس الملّة والدّین ابو سعید **امّا بعد** رسول الله صلّی الله
علیه وسلّم مرات است هر کس خود را در او ببیند **شعر**
گفت من اینه ام مصقول دست ٭ ترك وهندو در من ان بیند که هست
وعلیك یا حبیبی بالاعراض عمّن تولّی عن ذکر ربّه ولم یرد الّا
الحیوة الدّنیا فانّ الله تعالی قال **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى**

فشرط التذكير بالنفع وعليك بالمداراة والتخلق بالله فات
من داعى الله بر الى ان بالغ الله بامره و يؤيد احبائه بنصرهم
وخير هنالك المبطلون وعليك بالتعاليف ما استطعت واذكر
قول نبيك صلى الله عليه وسلم يسروا ولا تعسروا ولا تنفروا والسلام
عليك وعلى ساير اخوانك وعلى الولى الحميم الامير خليل الله
جعله الله كاسمه ورحمة الله وبركاته

١٧٥ مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله المفتقر الى عفو قطب بن محيى الى حضرت المخدومين
الكريمين مبارز الملة والدين والامير زين العابدين على كل
كان الله لهما وبث بل الرحمة شملهما اما بعد چون از مضمون
مكاتيب كريمه اثار اقبال وابتهال بسوى خداوند ذو الجلال
فهم مى شود خداى عز وجل را بر ان شكر كرده دعاء تثبيت و مزيد
نقد بر مى نمايد خداى عز وجل انوار طاعت و معرفت بر ناصيه
احوال شما تابان كرداناد و چراغ دانش كه در ظلمات طرق اخرت
جز بدان نتوان رفت در دل شما افروخته كناد و چون خير دو
جهان نسبتى منوط و مربوط است اسباب حصول دانش حقيقى شما

مبشر كرداناد امين امين چون مقصود از دعا اظهار حقايق
ولا بوده زياده اطالت نرفت والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته

١٧٦ مكتوب

بسم الله الرحمن الرحيم

ولدم امير نظام الدين درويش محمد چون بود يا تعب راه اما
چون در راه خداى عز وجل بود كرامتهاى نيكو خواهد يافت
انشاء الله خداى اگاه است كه اگر او را همى بخداى دانستمى
بهتر از خدمت والدكر يد وا ظاهر از او كلى و جزوى و سرو
جهر و عمل ضمير او را بان كفتمى بهشت او در زير پاى والدكرست
اگر از انجا او را فرو ميكيرد به بهشت ميرسد والا نمير سد نفقتا
ديگر بر طرف كند و نازى كه فرزندان را بر پدران باشد فراموش
كند خادمانه بل غلامانه خدمت والدكر يد كند اب جهت وضو
ساختن ايشان اماده كند و همراه برد و جامه خواب ايشان
كستراند و هر چند كفش ايشانرا ضبط كند و پيش پاى ايشان نهد
تمام همت خود را مصروف ان دارد كه انچه اسباب حضور قلب
ايشانست بهم انداز دو باذن ايشان اشتغال بتعلم علم و تجويد
خط كند مر خيرات موفق باد

بسم الله الرحمن الرحیم

١٧٧ من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر فاضل الملّة و
الدّین عبد الله **اما بعد** الحمد لله علی الثبات فرّ بنا الله بالنیّات
و وجه وجهکم الی الباقیات وصیّر فیها ومن الاولیاء اصبروا الایام
قلیلة فانّ المآء من امامکم عضوا علی سیرة السّلف وسنن الصّحابة
فی عیشکم بالنّواجذ واصبروا علیها صبر القابض علی الجمر ولا ترکنوا
الی التّرف فانّ الله عزّ وجلّ عدل به عذاب اقوام فقال سبحانه **اِنَّهُمْ
کَانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ مُتْرَفِیْنَ** وقد دعا نبیّکم صلّی الله علیه وسلّم فقال
اللّهمّ ارزق آل محمّد قوتا اقنعوا بما اتاکم الله واترکوا رغد العیش
الی دار الصّالحین والسّلام علیکم

مکتوب ١٧٨

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعزّ الامیر غیاث الدّین محمّد
امّا بعد فتام زین الدّین علی را کردوانه این جانب داشته بود
رسید و بملاقات او سرور حاصل کشت وسیما و سیرتش
پسندیده افتاد

مکتوب

١٧٩ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی الامیر عماد الملّة والدّین
محمّد والامیر رکن الدّین حسن جعلهما الله من الصّابرین الصّادقین
امّا بعد هستی را شرایط بسیار است چیزی که از عدم بوجود
می آید همه شرایط و ادوات آن دفعةً واحدةً موجود نمی باشد
تا در نوبت اوّل آن بکمال و تمام ظهور یابد اگر اخوان بر بودن
در اخوان آباد صبر نتوانند کرد مگر گاهی که هرچند جهرم معمور شد با
و معمور شدن آن بی آنکه ایشان بر بودن آنجا و تردّد با آنجا صبر کنند
و انتظام دهند میسّر نمیشود و در صریح لازم می آید جماعة
اخوان آباد صبر کردن و تحمّل مشاقّ آنجا بردن و آنجا رفتن تحریض
و تخصیص فرمایند که مدار راه خدا بر مجاهده و سختی کشیدن است
امّا بحکم **مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا** کار چنین سخت نماند وقد قال الله تعالی
فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی وَاتَّقٰی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرٰی
والسّلام علیکما ورحمة الله

مکتوب

١٨٥ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر عماد الدّین

الشیخ حسین ثبتنا الله فی الثابتین اما بعد دخول در پیمان اخوان ٣٤١
که بنو منبی رحمان ان ولی حبیب را کرامت شده مشکور گشت
وان ولی حبیب خوانده در کتاب الله که کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ
تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ اکنون وقت مردانگی است و ثبات در
عمل بمقتضای پیمان کردن و طریق تقوی و مجانبت هوا پیش
گرفتن و ملازمت صحبت اخوان نمودن و با اهل طبع و جماعتی
که بقول یا فعل بلهو و باطل مشغول باشند نانشستن و بر قیام
و صیام اخوان مواظبت نمودن و نماز چاشت و تلاوت قران ورد
ساختن و زبان از دروغ و از غیبت و از سخنی که در دین فایده
نداشته باشد فرو بستن و در امر دنیا که با ان احتیاجی نباشد
در بند کردن لازم است و الله الموفق

١٨١ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله صادقا و وافیا الامیر
محب الملة و الدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد هر دل
که حق و قیوم را شناخت هرگز پژمرده نگردد هر دل که جز با
اشکال الحوادث اشنا نباشد بیگانه ر جاوید بماند سپاس خداوندرا

که شناخت

٣٤٢ که شناخت و ایمان عطا فرمود و از وحشت نکاره باز رهانید
اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة جمیعا
اخوان خصوصا شیخهم و سیدهم را جمع شمل و اتفاق کلمه و
تالیف قلوب و تو فر جد و ثبات امر و قوة عزیمة که اثار تحقق
بحبات قلب و استنشاق روایح رحمة حی قیوم است روز بروز
افزون باد و مواظبت بر طاعات و دوام عبادات بر ایشان اسان
شواد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

١٨٢ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة
و الدین ایده الله تعالی اما بعد شکر که اثار جد و حرارت
از کتابات مستفاد می شود دست از این شیوه ندارید که
کر ز طلب دست ندارد در برید ۞ عاقبة الامر بیابد مراد
چون راه نمیدانید راه می باید جست و چون راه یافتید و سوسه را
بخود راه نمیباید داد که همچنان راه جویند راه جستن بار اه رفتن
می باید کرد و اکنون دست بدست و پشت بپشت این راه می باید
رفت و در نظم اسباب ان که از اعظمان یکی بناء بیوت عبادت

۳۴۳ کوشش بلیغ کردن و امیدوار بودن که رحمت خدای در رسد
حقیقة که نفس رحمن از ناحیة یمن عبادت میوزد حیف است
کران بقعهٔ مبارک را ضایع گذارید و بالله المستعان

۱۸۳ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر مجد الملة و
الدین اسمعیل امّا بعد دو پاره اتش که در بقعهٔ مبارکه شده اتش
طلب است حالیا دامن میسوزد تا نوبت ان رسد که در دل گیرد از
این اتش متر سید و خود را باز مگیرید و بر این کار دلیر باشید که
بخدای که کار این است و راه همین و ترس و بیم و تخویف نفس از ذو نود جهت
استفادهٔ که در باب استفسار اشتغال و لدکر بید بعد از کلام
مجید فرموده بودند مناسب چنان مینماید که اشتغال بما لا بدّ فرائض
بعد از ان بعزاء و حفظ نصاب الصبیان بعد از ان رنجا فوام
ملهم الصواب و اگر رغبت هست که حفظ قران کند حالیا به
ا نشان مشغول می دارید ان اولی و اوجب باشد والله الموفق

۱۸۴ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر عماد الملة و الدین

الشیخ

۳۴۴ الشیخ حسین ثبته الله تعالی فی الثابتین امّا بعد صورتی
که در باب طاعة و لدکر بید نوشته بودند احسنت چنین میبایست
و چون در باب غرس ارض نوشته بودند چون با مرایشان نشست
باید کرد لیکن در جمیع مشاغل صوریه خطری هست که دل از
یاد خدای تعالی ناگاه باز دارد و قساوة بار آورد نگاه داشت
خود باید کرد که بدوام ذکر هر حجاب که از این باب پیش اید بکند از
و نیتی و باعث الهی در ان اشتغال باید که باشد نه نیتی طبیع
نیت طبیعی در این باب حب استکثار است و حرص و بدگمانی
بخدای که اگر کسب نکنند روزی نخواهد رسید و باعث الهی حب
تعاون و برداشتن ثقل خود از دیگران و ما شاکل ذلک
والتوفیق من الله تعالی

مکتوب

۱۸۵ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر فاضل الملة
والدین عبد الله ایده الله امّا بعد فانّ العزلة عن الجمهور
فی ایام فساد الزمان امر لا بدّ لطالب الحق منه و کلما
ازددنا فیه تجربة ازددنا بصیرة و یقینا و بذلک اوصی ولیّی

٣٤٥ وفي ذلك ارغبه وقد علمتم بخوضتم في بناء بيت العبادة فليجد
في ذلك حسب المقدور والله ميسر الامور وبعد فالمسئول ولي من
امر من المشتغلين بالعلم من الامير صلاح الدين والامير محب الدين
وغيرهما فانهم ودايع الله والمراقب منهم بنفسه في ذلك حقان
والسلام عليكم ورحمة الله

١٨٦ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاطیبین خصوصًا
شیخهم وصفیهم ثم سیدهم وولیهم اما بعد فالله یعظم اجرکم
في موت عبد الله الواصل الی ربه الامیر صفی الدین عثمان
غفر له وانزل له خیر منزل وعوضه اهلا خیرا من داره وجعل موته
تذکرة لکم وموعظة وتنبیها ومزدجرا ای بندگان خدا پند
گیرید پیش از آنکه بمیرید پند گیرید از آنکه دیگران از حال
شما پند گیرند سود و زیان دنیا را بسود و زیان منهید چون
پاینده نیست ای جماعة اخوان خاصه زود خود را از تفرقه دنیا
باکنار کشید بیوت عبادت را بسازید و خود را با اینجا اندازید
و در عبادة او بید و از مردمان بگریزید کار سازی آخرت کنید

٣٤٦ و با الملحی جهان بسازید و باک مدارید و کیل الاخوان والهم
هر چند زود در سایه خدای گریزید و در کنف رحمت او راشید
والله الموفق

١٨٧ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی في الله الامیر مرشد الملة
والدین عبد السلام والامیر عماد الدین الشیخ حسین کبهما
الله في عباده الصالحین اما بعد در شبان دو چیز هست مقتضی سلوک
راه حق که در مشایخ نیست یکی زیادتی قوة و نشاط و قرب
عهد بحق عز وجل که چون اقرب عهدند فراموشی جهان بد
ایشان را کمتر باشد پس اگر مشایخ اخوان در سلوک تقصیر کنند
شما که شبانید نباید که تقصیر کنید هان ایام شباب را مغتنم
شمرید امیر شیخ حسین مثلا با قوة بدن که خدای عز وجل
او را عطا فرموده چه حیف باشد اگر شبانروزی صد رکعت
نماز نگذارد و علی هذا القیاس دیگر اعمال بر و عجب است
که شبان با وجود عطیه قوت در حضور در اخوان ابا دکوئیا
تقصیر می کنند عفی الله عن المقصرین و یسر لهم سبیل السالکین
انه غفور کریم استفساد که امیر مرشد الدین عبد السلام

در مکتوب اوّل و آخر فرموده بود آنچه رسیده بودند در باب نقلی
که از موسی علیه السلام میکنند در باب نقلی که الطاعت والدین که
از تأویل دارد و آنچه در باب اضطراب در مناسات نزد دو روز
اهو الدنو شنید می کند این معنی دلیل خامی سالکست استادلیل
پاس نیست داه می باید رفت تا پخته شوند والسلام

مکتوب ۱۸۸

بســــــــــــم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة
والدین محمد اکمل الله شفاه وابد قواه **اما بعد** ادمی انجاست
که همت اوست نه انجاست که تن اوست حکیم باید که بغایت خلیل
الالتفات باشد بتن وامور تن و هر چند او جایع و مخ کردن را
باشد کران نشمردو دل شکسته نشود و از این دقیقه غافل نباید بود
که ادمی مطلع بر مصالح خویشتن نیست **عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم**
نیکی و بدی که در کنار است ❀ چون در نگری صلاح کار است
ای ولی من این نشائه بر آمده اندیشه نشائه دیگر کن و خود را
باندیشه حال این نشائه رنجه مدار که کار این نشائه چنان پخته شده
که اگر کسی هیچ کار نکند کارش راست می شود مانند کسی که

در غلو وازدحام ناس است که مردمان او را می برند اگر چه او
خود کام برندارد فافهم والله یهدیک الصواب

مکتوب ۱۸۹

بســــــــــــم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة
والدین محمد **اما بعد** پیندارید از ضعف که در اینجا هستم
دلم باینجا نیست و در کار دیگر جز آنچه وسیله در اینجا بودن
میدانم بکوشید و امر اخوان اباد را بیاری خدای منظوم سازید
تا چندان کس باینجا باشد که بانس بکدیگر مستغنی شوید از جز
که تا آمدن این ضعیف باینجا امر این سر بنا باشد والله ولی التوفیق

مکتوب ۱۹۰

بســــــــــــم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الاطیبین ثم الی کلهم
اما بعد میان ولیم امیر زین العابدین علی و ولیم امیر فاضل
الدین محمد یحیی وحدا لحست و حقیقت که نه لایق اخوانست
که مادهٔ کدورتی میان ایشان باشد که هیچ حال دفع پذیر
نباشد نوعی فرمایند که این نزاع از میان ایشان دفع شود

وهر کس از بعض مدعای خود تنزل کند تا در وسط تلاقی
دست دهد ولا حول ولا قوة الا بالله

۱۹۱ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر مرشد الملة
والدین عبد السلام امّا بعد دانند که مشغولی چند زاید بر
سابق روی نموده امّا زینهار که دل را نگاه دارید که پریشانی
تا حدی که محل مرکز است نرسد و جز بر غواشی و حواشی دل
دست نیابد که اگر کلّ دل از مرکز خود بیرون رفت حال خرابست
والله العاصم والسلام علی ولیی

۱۹۲ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و
الدین محمد امّا بعد ما در اینجا صبر بر نادیدن تا جلب کرده ایم
و ایشان را اینجا گذاشته برای آنکه در اسباب جمعیت و نظم امور
بیوت عبادت کوشند از اینجا چنان منتظم سازند تا بتوفیق و
تیسیر خدای که باینجا آمدن و یک لخت ذکر و عبادت شدن یکی

ندانند که ایشان اینجا در همین کار اند یا بعبادت روز می گذرانند
که کاری که آغاز کرده اند که فراموش می کنند و بتدریج یک یک
باصل خود میروند خدای عزّ و جل اخوان را از این سستی نگاه
دارد و یکان یک شرح حال خود بنویسند تا معلوم گردد
والسلام علی ولیی واولیائی اجمعین

۱۹۳ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان المتلبس جعلهم الله
من الثابتین امّا بعد فقد قال الله تعالی حاکیا عن ابرهیم
صلی الله علیه وسلم ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد
غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة
هوشمند را از این تقریر معلوم شود که اقامت صلوة در وادی
بعید از عمارت بهتر میسّر گردد و تا بجدی که پدر ما علیه الصلوة
والسلام تحرّی چنان جایگاه کند برای احبّه خویش تا اینجا بر
اقامت صلوة ایستادگی نمایند وادی اخوان آباد محلی است که
گزیده شده برای شما اخوان تا در اینجا باقامت صلوة مشغول
شوید این خبر را از خود باز مکرر دانید و در نظم امر اینجا جدّ و

جهد بنقد بسر رسانند و بدانند که جز ذکر و صلوة بوصلت شما
نمی نشینند هر چه از عمر صرف فانیات می کنند فانی میشود اما انرا
باقیات کنند تا باقی گردید وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ
رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا والسلام علیکم

١٩٤ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و
الدین جعفر اما بعد اخوان را بطبع بان نکند ارید که در اقامت
اجتماع تهاون کنند و باقامت مصالح جهان مشغول باشند
کار جهان کو بی سامان باش کار عبادت و ذکر را سامان می باید کرد
تأکید بکر را تنبیه و تذکیر می باید کرد برای امر قوله تعالی والعصر
الی آخر السورة والسلام علی ولیی

١٩٥ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید اما بعد آرزوی دل سوخته دارم که حرف او
خدا خواندن و بخط خواندن باشد و هر کس از اخوان که بنیند تنها

در اقامت اجتماع می کند و براست داشت مصالح دنیا مشغولست
بخانه وی رود و خدای و راه خدای با یاد او دهد و او را باز
خواند معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون والسلم

١٩٦ مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم
رشحات انامل کریم الشمایل حضرت مخدوم الامیر فاضل الملة
والحق والدین عبید الله تولاه تعالی بما یتولی به عباده
الصالحین و مدتی در عمره مصروف در طاعة رب العالمین همچون
سواد العین درون دیده جای ساخت و چون سویدای قلب
در وسط دل منزل گرفت اظهار محبت و تعطف که فرموده بودند
باضعاف راجع و عاید داشتن را از نعم الهی شمرد و شکر آن بجا
آورد امید که بمقتضای لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ محبت و وداد
پیوسته در ازدیاد باشد که نیکو جناحی است طایر قلب را در طیران
بسوی سماء قربت و عروج و حدیث و حدیث قدسی المتحابون
بجلالی فی ظلی الا ظلی شاهد صدق است بر این معنی صورة عارضه
که مزاج مبارک را روی نموده امید که بزودی مرتفع گردد و موجب
طهارت قلب و زیادت تیقظ و تنبه شود از آن باب خاطر نگران

ندارند والله یطیل عمرك فی طاعته ویجعلك من اهل قربته آمین ۳۵۳

مکتوب

۱۹۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبدالله الی الاخ الاعز امیر غیاث الدین محمد وفقه
الله لسلامة الدین وعافیة الدنیا واستقامة الامر اما بعد
دلم بگوشهٔ می‌کشد که از غوغای جهان آسوده باشد و هر چه نفس ما
از ذکر خدای عز و جل و تأمل در حکمت او خالی و دیگر یاران که
هرچند اخدای کوی دلشان نگیرند ندانم اینمعنی که صورت
خواهد بست و موانع این چگونه مرتفع خواهد شد ع سوخت
دلم در غمت دست من سوخته گیر ای برادر چگونه که شوق صفا
عالم ارواح دلم را چه افکار می‌دارد و بیم آنست که از بی‌صبری جامه بر تن چاک
کنم و خوف انقطاع چگونه که مرا چگونه می‌کند از دور چون از صحبت و انوار
بنظر در می‌آید خواهم که در ساعت بمیرم تا النهار ادر سر گیرم باز این اندیشه
می‌آید که چه دانی که بان رسی از این اندیشه آتشی و دودی بر می‌خیزد که تمام
بخواهدم سوخت در میان این انقباض و انبساط منقلبم و همه روزه در که باوی بث
این شکوی کنم انما اشکو بثی و حزنی الی الله والسلام علیک و علی الاخوان اجمعین
ورحمة الله وبرکاته احوال الاخوان ظاهرا و باطنا در صحبت شیخ محمود بتفصیل اعلام کند
و او را از ورد روان در سازد والسلام